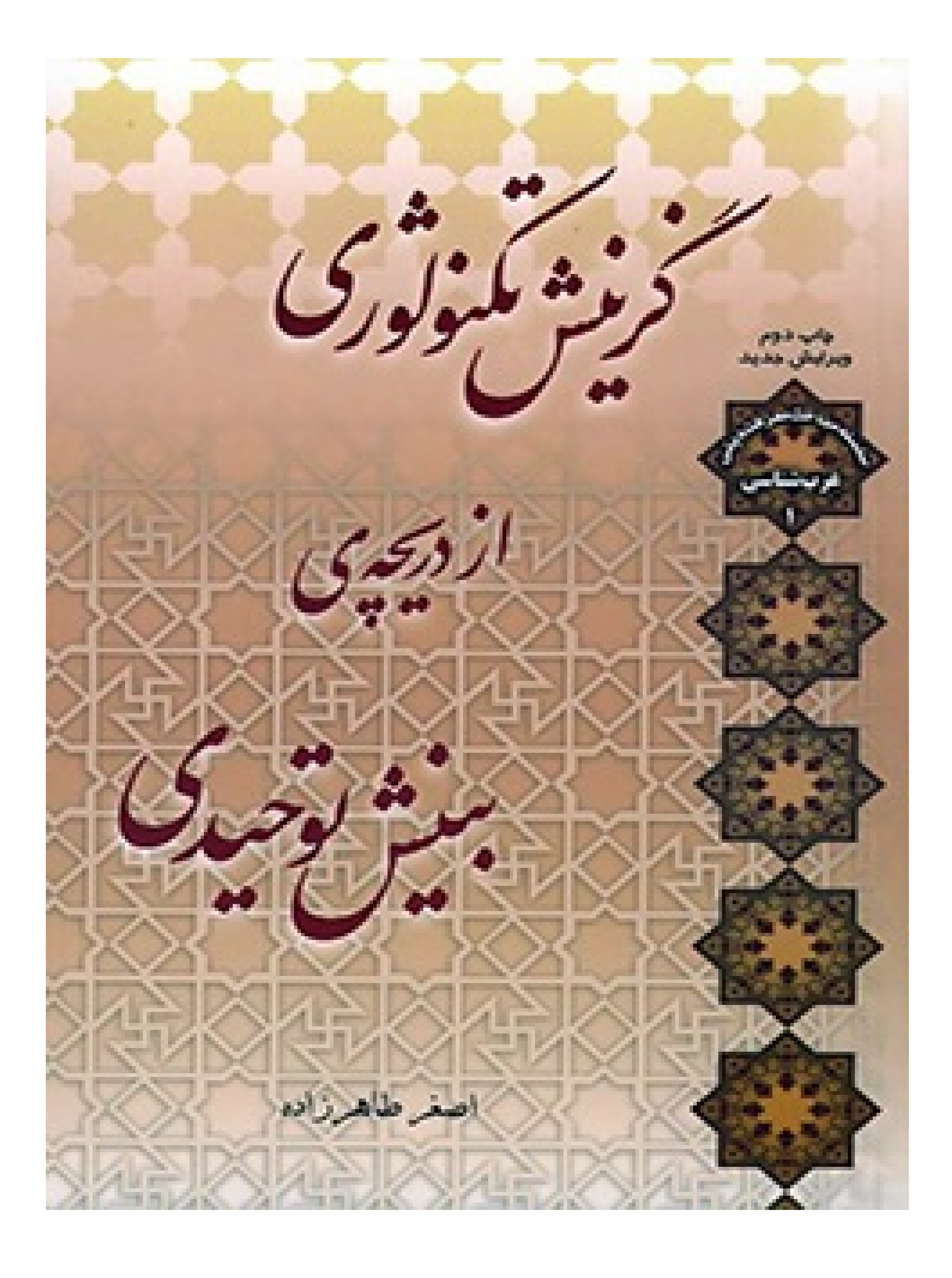

گزینش تکنولوژی
از دریچه‌ی
بینش توحیدی
چاپ دوم
ویرایش جدید
اصغر طاهرزاده


بسم الله الرحمن الرحیم

گزینش تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی

نویسنده:

اصغر طاهرزاده

ناشر چاپی:

لب المیزان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

گزینش تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی

مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور : گزینش تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی/ اصغر طاهرزاده.

وضعیت ویراست : ویراست ؟

مشخصات نشر : اصفهان: لب المیزان، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۱۹۵ ص.

فروست : سلسله مباحث معرفت دینی، غرب شناسی؛ ۱.

شابک : ۲۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۱۴-۷

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

يادداشت : کتابنامه: ص. [۱۹۴]-۱۹۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : تکنولوژی -- جنبه های مذهبی -- اسلام

رده بندی کنگره : BP۲۳۲/۵/ط۲گ۴ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۸۵

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۸۰۰۰۴

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

مقام معظم رهبری:

«افق در پیش چشم امت اسلامی امروز از همیشه روشنتر و امید برای رسیدن به هدفهائی که اسلام برای فرد و جامعه ی مسلمان ترسیم کرده، از همیشه بیشتر است... اسلام با بیداری مسلمانان و بازیافت هویت خویش و با مطرح شدن اندیشه ی توحیدی و منطق عدالت و معنویت، دور تازه ئی از شکوفائی و عزت خویش را آغاز کرده است.... من با اطمینان کامل می گویم: این هنوز آغاز کار است، و تحقق کامل وعده ی الهی یعنی پیروزی حق بر باطل و بازسازی امت قرآن و تمدن نوین اسلامی در راه است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً وَ مَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ»(۱)»(۲)

۱- سوره نور آیه۵۵.

۲- مقام معظم رهبری، ۴ذی الحجه ۱۴۲۹،۱۳ آذر ۱۳۸۷.

گزینش تکنولوژی

از دریچه ی بینش توحیدی

(ویرایش جدید)

اصغر طاهرزاده

۱۳۸۷

ص: ۳

فهرست مطالب

ص: ۸

مقدمه

باسمه تعالی

۱- کتابی که در پیش رو دارید بازنویسی کتاب «گزینش تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی» است که استاد طاهرزاده در سال های ۷۰- ۶۹ در خلال تفسیر سوره یوسف علیه السلام مطرح نمودند و پس از پیاده شدن از نوار در سال ۷۲ به صورت کتاب به چاپ رسید، که پس از اتمام نسخه های کتاب مذکور هم اکنون با ویرایش جدید و طرح نکات اضافی در اختیار عزیزان قرار می گیرد.

۲- نکته ای که در این کتاب مورد تأکید قرار گرفته و آن را از سایر مباحث استاد در رابطه با غرب و تکنولوژی متمایز می کند، نقش نگاه توحیدی در گزینش تکنولوژی نوین و توجه به این نکته است که تکنولوژی نوین در جهان امروز به عنوان معبود بشرِ مدرن مدّ نظر قرار گرفته و به همین جهت او را نسبت به حقیقت محجوب کرده است.

ص: ۹

۳- یکی از دغدغه های هر انسان موحدی این است که چگونه نگاه توحیدی را باید در زندگی کاربردی کرد و از آن بهره گرفت. در این کتاب روشن می شود که تا انسان متوجه افق یگانه ی عالم هستی نشود، عموماً بر اساس امیال نفسانی خود زندگی را شکل می دهد و در نتیجه نمی تواند ضعف های انتخاب های خود را بشناسد و از هلاکت حاصل از آن رهایی یابد.

۴- موضوع نگاه غربی به عالم و آدم که روشنفکران غرب زده را تحت تأثیر خود قرار داده و آن ها را از فهم نظامی که باید خداوند بر آن ولایت داشته باشد، محروم کرده، نکته ی مهمی است که بدان پرداخته شده تا هرکس خود را بپاید و مواظب باشد با چه نگاهی باید به سرمایه های معنوی و ملّی خود بنگرد تا به راحتی آن ها را از دست ندهد.

۵- در کتاب روشن می شود که اگر توسعه ی تکنولوژی همراه با حکمت و فضیلت نباشد، جامعه را به گمراهی و ویرانی و انهدام می کشاند. و سرگیجه ای که جهان مدرن امروزه بدان گرفتار است به جهت غفلت از توحیدی است که حکمت و فضیلت را به همراه می آورد.

به امید آن که بتوانیم به کمک نگاه توحیدی همه ی انتخاب های خود را در راستای پیوند با حقیقت انجام دهیم، این کتاب را تقدیم عزیزان می نماییم.

گروه فرهنگی المیزان

ص: ۱۰

مقدمه مؤلف

باسمه تعالی

۱- اگر پذیرفته باشیم در زندگی و در انتخابِ چیزی که باید انتخاب کنیم، دیدگاه توحیدی دارای نقشی اساسی است؛ باید از خود سؤال کرد در دوران مدرن که تکنولوژی و ابزارهای دنیای مدرن سراسر زندگی بشر را اشغال کرده، نقش دیدگاه توحیدی چگونه باید باشد؟ جواب دادن به این سؤال ممکن است در ابتدای امر ساده به نظر برسد ولی وقتی معتقد باشیم هر تکنیکی با فرهنگ خاصی که همراه دارد، ظاهر می شود و هرجا پا می گذارد فرهنگ خاص خود را به همراه می آورد، مجبور می شویم با تأمل بیشتر به سؤال مذکور فکر کنیم.

۲- راستی از هر تکنیکی می توان در هر فرهنگی استفاده کرد؟ اگر نمی توان پس چگونه در شرایطی که فعلاً- خودمان نمی توانیم تکنولوژی موجود در جهان را بر اساس فرهنگ ملّی و دینی خود بسازیم و باید گزینش کنیم، ملاک این گزینش ها چیست؟ و چه اهدافی باید مدّ نظر قرار

گیرد؟ حساسیت ما در استفاده از تکنولوژی هایی که به محیط زیست آسیب می رساند چه اندازه باید باشد؟ در تعامل بین انسان و تکنیک، رعایت جایگاه تعادلِ روح و روان انسان کجاست؟ رابطه تولید انبوه با ماشینی شدن روح و قلب انسان چگونه و به چه قیمت باید باشد؟ این ها سؤالاتی است که یک ملت باید از خود داشته باشد تا در گزینش تکنولوژی موجودِ جهانِ مدرن بهترین گزینش را انجام دهد. از همه مهم تر باید از خود پرسید دیدگاه توحیدی اسلام در این راستا چه کمکی می تواند به ما بکند. جواب به این سؤال و سؤال های دیگر چیزی است که إن شاءالله در طول بحث بدان پرداخته می شود.

۳- مسلّم توجه به «تعالی انسان»، «عدالت» و «ولایت الهی» به ما اجازه نمی دهد که به راحتی روح فرهنگ غربی را به شوق به دست آوردن تکنولوژی مدرن بپذیریم. تجربه ی ملت هایی که با سیطره ی تکنولوژی مدرن همه ی ساختارهای فرهنگی خود را از دست دادند، تجربه ی عبرت آموزی است تا ما در رویارویی با دنیای مدرنْ سخت محتاطانه عمل کنیم و با در صحنه نگه داشتن نظام معرفتی توحید اسلامی نگذاریم سرنوشت ما سرنوشت آن کسی شود که رفت آب بیاورد، آب او را بُرد.

۴- ابتدا باید از خود بپرسیم؛ آرمان های بلند فرهنگ تشیع را چگونه پاس داریم که نه دچار روزمرّگی شویم و نه گرفتار عقب گرد و ارتجاع. انقلاب اسلامی آرمان هایی را در مقابل ما قرار داده است که برای رسیدن به آن ها سخت باید هوشیاری به خرج داد تا از الگویی که باید بدان رسید

ص: ۱۲

غفلت نشود و از طریق قدرت تکنولوژی، جهان مدرن الگوی غربی خود را بر ما تحمیل ننماید.

۵- هویت توحیدی به ما کمک می کند تا در هر شرایطی بتوانیم خود را بازخوانی کنیم و با ملاک های دینی در عرصه ی تعامل با دنیای جدید خود را نبازیم و در اندیشه ی «نوآوری» و «شکوفایی» به صورتی دینی و توحیدی عمل کنیم و نه به صورتی غربی و سکولار، و رویکرد ما به سوی تحقق تمدن اسلامی باشد.

۶- هیچ چیز عزیزتر از حقیقت نیست و نمی توان در غوغای نظر به تکنولوژی برتر، از حقیقت دست شست و روحیه ی حقیقت جویی را به پای تکنولوژی قربانی کرد، و پرورش انسان را که باید تا اوج آسمان وسعت یابد، نباید در حدّ توسعه ی تکنیکی محدود نمود و از حکمت و فضیلت که صرفاً در نگرش توحیدی محقق می شود، غافل ماند.

آری اگر پشت کردن به تکنولوژی یک نحوه ارتجاع است –که هست– غفلت از حقیقت و گرفتار ظاهرگرایی شدن، نابودی همه ی زندگی است.

به امید آن که فکر کنیم، انتخاب کنیم و زندگی نماییم.

طاهرزاده

ص: ۱۳

جلسه اول: تکنولوژی؛ هدف یا وسیله؟

اشاره

ص: ۱۵

بسم الله الرحمن الرحیم

«مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ أَسْمَاء سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَآؤُكُم مَّا أَنزَلَ اللّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ»؛(۱)

آنچه شما به جای خدا می پرستید جز نام هایی چند نیستند که شما و پدرانتان آن ها را نام گذاری کرده اید و خدا دلیلی بر حقانیت آن ها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی دانند.

سراب تفکر غیر توحیدی

حضرت یوسف علیه السلام در زندان، بینش توحیدی خود را در مقابل آن دو نفری که تقاضا کرده بودند خوابشان را تعبیر فرمایند، این طور اظهار داشتند که؛ هیچ طعامی برای شما نمی آورند مگر این که من تأویل و حقیقت آن طعام و نهایت کار را برای شما بیان می کنم؛ «ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي»(۲) و این ها را پروردگار من به من آموخته و هم او شاهد صدق دعوت

۱- سوره یوسف، آیه ۴۰.

۲- سوره یوسف، آیه ۳۷.

من است. چون علم به تعبیر خواب و خبردادن از تأویل حادثه ها از علوم اکتسابی نیست. لذا حضرت می فرمایند؛ چون شرک را رها کردم خداوند چنین علومی را به من تعلیم فرمود. حضرت برای اولین بار فرصت را غنیمت شمرده و دعوت به توحید را شروع کردند(۱)

و نَسَب خود را افشاء نموده و فرمودند: «وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَآئِی إِبْرَاهِیمَ وَإِسْحَقَ وَیَعْقُوبَ مَا کَانَ لَنَا أَن نُّشْرِکَ بِاللّهِ مِن شَیْءٍ، ذَلِکَ مِن فَضْلِ اللّهِ عَلَیْنَا وَ عَلَی النَّاسِ وَلَکِنَّ أَکْثَرَالنَّاسِ لاَ یَشْکُرُونَ»؛(۲) و آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی نموده ام، برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا کنیم، این از عنایت خدا بر ما و بر مردم است ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند.

حضرت یوسف علیه السلاممی خواهند افراد را متوجه بینشی بفرمایند که در اثر توحید نصیب موحّدان می شود لذا در آخر آیه فوق می فرمایند: «ذَلِکَ مِن فَضْلِ اللّهِ عَلَیْنَا وَعَلَی النَّاسِ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاَ یَشْکُرُونَ»؛ یعنی این بینشْ فضل و لطف خدا است بر ما خانواده ابراهیمی و بر همه مردم، ولی اکثر مردم از نور توحید بهره نمی گیرند و لذا از آن بینش و بصیرت محرومند. سپس در ادامه؛ ظلمات نگاه شرک آلود را زیر سؤال بردند که: «یَا صَاحِبَیِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»؛(۳) ای دو نفر زندانی آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر.

۱- از قبل اظهار می کردند که معتقد به بت های آن ها نیستند، ولی موضوع را مبهم می گذاشتند تا فرصت مناسب پیدا شود.

۲- سوره یوسف، آیه ۳۸.

۳- سوره یوسف، آیه ۳۹.

در این آیه سخن از نگاه به حقیقتِ یگانه ای است که در سراسر هستی حاضر و حاکم است، و نظر به آن، نظر به حقیقتی است سراسر خیر و برکت، حقیقت یگانه ای که واحد قهار نیز هست و هیچ جایی برای ارباب ها و رب های خیالی غیر موحدان باقی نمی گذارد، در نتیجه غیر موحدان در خیالات خود خداهایشان را ساخته و می پرستند. زیرا در عرض خدای واحد قهار خدایی نمی تواند باشد. آن هایی که به غیر از خدای واحد نظر دارند عملاً به سراب نظر دوخته اند و لذا هیچ بهره ای از آن پرستش ها نصیبشان نخواهد شد و در ظلمات و بی بصیرتی به سر خواهند برد. با این مقدمه است که می فرمایند:

«مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ أَسْمَاء سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَآؤُكُم مَّا أَنزَلَ اللّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ»؛(۱)

حضرت در آیه فوق می فرمایند شما اسامی بی مسمایی را می پرستید که خودتان و پدرانتان ساخته اید بدون آن که از ناحیه خداوند دلیلی بر کار شما آمده باشد که شما آن ها را شفیعانی بین خود و خدا قرار دهید، در حالی که حکم خدا این است که فقط او را بپرستید، و این است دین حقیقی و پایدار و تزلزل ناپذیر که توان اداره شما و جامعه شما را دارد ولی بیشتر مردم به جهت غفلت از حقیقت یگانه هستی، از مکتب توحیدی آگاهی ندارند.

۱- سوره یوسف، آیه ۴۰.

حضـرت می خواهنـد به خوبی روشن کننـد غیر از بینش توحیـدی، هیـچ فکری نمی توانـد مسائـل جامعه را حل کنـد و حیات انسان را در جهتی که نیاز حقیقی او است سوق دهـد. می فرمایـد: آن چه تکیه گاه خود قرار داده ایـد ساخته ذهن شـما اسـت «أَسْمَاء سَمَّيْتُمُوهَا»؛ به عنوان یک قدرت فعّال واقعیت خارجی ندارند، شما آن ها را قابل اعتماد کرده اید و از آن ها امید تأثیر در سر نوشت خود را دارید.

وَهم چه می بافد، عقل چه می یابد

عـده ای معبودهای خود را تحت تأثیر وَهم خود می سازنـد و بر اساس قدرت ذهنی که خودشان در آن ها تصور می کنند آن ها را منشأ قـدرت می پندارنـد و آن ها را می پرسـتند و از آن ها انتظار نجات و راه گشایی دارنـد. ولی عـده ای از طریق عقل خود متوجه حقیقت عالم وجود که منشأ همه ی کمالات عالم است می شوند و در راسـتای ارتباط با او از نور کمالات او بهره مند می گردد و از او راه گشایی می طلبند. معبودهای افرادِ نوع اول «وَهمی» و معبودهای افراد نوعِ دوم «عقلی» و حقیقی است. حضـرت یوسف علیه السـلام در آیه فوق متـذکر این نکته شدند که فرهنگ غیر توحیدی دل در گرو چیزهایی دارد که ریشـه اش در وَهم افراد است و نه در عقل.

عقـل متوجه حقیقتی است که در خـارج از ذهن دارای وجود خـارجی است در حـالی که «وَهمْ» هرچنـد ظاهرِ عقلی دارد ولی اشاره ی آن به صورت های ساخته خیال است و آنچه واقعاً به عنوان واقعیت می پندارد

هیچ گونه واقعیتی در خارج ندارد. ما تا زمانی که نتوانسته ایم با عقل خود غیر واقعی بودن تصورات وَهمی را روشن کنیم ناخودآگاه به چیزهایی نظر می کنیم و دل می بندیم که به واقع آن طور که ما می پنداریم دارای کمال نیستند، آن کمالات را خودمان به آن چیزها نسبت داده ایم.

اگر از ما تعریف کنند و بگویند شما آدم مهم و با ارزشی هستید، چون قوه واهمه دوست دارد ما مهم باشیم، سریعاً - بدون آن که به عقل میدان بدهیم تا نظر بدهد- می پذیریم، و وَهم ما از شنیدن تعریف و تمجید لذت می برد و در نتیجه تصدیق می کند، در حالی که اگر عقل در صحنه تفکر ما باشد قبل از آن که آن تعریف را بپذیریم با ملاک «اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّه اَتْقیکُم»؛ که هرکس متقی تر است نزد خدا گرامی تر است، خود را ارزیابی می کنیم و متوجه هستیم در حقیقت آن چه انسان ها را ارزش می دهد تقوا و ایمان است، در این حال با تجزیه و تحلیل عقلی جایگاه خود را بر اساس ایمان و تقوا تعیین می کنیم و نه بر اساس تعریف مردم.

آنچه نمی گذارد انسان خود را درست ببیند «وَهم» او است که بی جهت کمالاتی را برای خود قائل است که واقعیت خارجی ندارند، وقتی انسان براساس حکم وَهم تصدیق کرد که چون از فلان طایفه است مهم است، با همان وَهم تصدیق می کند که معبودهایی غیر از خالق هستی در سرنوشت او نقش دارند. حالا حضرت یوسف علیه السلام می فرمایند: این ها اسم هایی است که شما و پدرانتان روی این بت ها گذاشته اید، شما آن ها را قابل پرستش نموده اید بدون آن که برهانی عقل پسند یا شرع پسند برای کار خود داشته باشید، یا باید عقل سالم کار شما را تصدیق کند و یا از طرف خالق هستی

کار شما تأیید شده باشد. حضرت یوسف علیه السلام بابی از تفکر توحیدی را برای آن دو مخاطب گشودند و نگفتند این دو نفر که نمی توانند نقشی داشته باشند، چون یکی را فردا اعدام می کنند و دیگری هم که فردا دنبال کار و زندگی درباری اش می رود و می ریز عزیز مصر می شود، چرا با آن ها از توحید سخن بگویم، برعکس بلکه سخن حق را در زیر این آسمان به صدا در آوردند، زیرا سخن حق در مزرعه نظام الهی چون دانه مستعدی است که حتماً به بار می نشیند.

آری اولین چیزی که حضرت یوسف علیه السلام در تبلیغ توحید روشن نمود پوچ بودن چیزهایی است که «وَهم» بدان اشاره دارد، زیرا تا وَهم در زندگی انسان میدان دارد فرهنگ غلط، خود را با چهره های مختلف می نمایاند و عمر انسان ها را مشغول آن چهره ها می کند. چیزی که امروزه شما در سراسر فرهنگ مدرنیته با آن روبروئید، از مُد لباس بگیر تا مدل ماشین، به طوری که بیش از آن که اهمیت لباس ،به پوشش بودن و مرتب بودن آن باشد، به مُد جدید بودن آن است و در سایر امور نیز متأسفانه همین طور است.

گاهی ملاحظه کرده اید فردی لباسی را می پوشد که در شرایطی متعادل لباسی غیر طبیعی و غیر معمول است ولی وَهمِ او آن را برایش زیبا جلوه داده است به طوری که پول ها و وقت ها صرف کرده تا آن را تهیه کند، چیزی را برای خود جدّی گرفته که از نظر عقل اصلاً جدّی نیست، و اساساً اگر عقل از میدان تصمیم گیری افراد جامعه خارج شود چه بسیار افرادی که گرفتار وَهم خواهند شد. «برخیالی جنگشان و بر خیالی

ص: ۲۲

صلحشان» برای رهایی از معبودهای وَهمی بایـد معبود حقیقی را وارد زنـدگی کرد و به همین جهت گفته می شود وقتی دین وارد زنـدگی شـد آرام آرام تصورات وَهمی ضـعیف می شونـد و انـدیشه های واقعی فعّال می گردند. زیرا در پیام دین چنین سروشـی گـوش هـا را نـوازش می دهـد که در جـدایی از دین «مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ أَسْمَاء سَمَّيْتُمُوهَا»؛ نمی پرستیـد مگر چیزهایی که خودتان نام آن ها را بزرگ داشته اید، زیرا وقتی خدا از زندگی انسان ها گم شود هرچیز لغوی جای خدا را می گیرد و زندگی انسان را زیر فرمان خود قرار می دهد.

بچه های قدیم چوب بلندی را بر می داشتند و با تصور آن که اسب آن ها است سوار می شدند و با جدّیت و حرارتِ تمام آن را می راندنـد و مثـل یـک سـردار جنگـاور با بچه دیگر که او هم مثل این یکی همان کار را کرده بود، می جنگیدنـد. مولوی برای ترسیم زندگی های وَهمی مردم همین مثال را می زند که:

جنگ

خلقان همچو جنگ کودکان

جمله

بی معنی و بی مغز و مَهان

جمله

با شمشیر چوبین جنگشان

جمله

در لاینفعی آهنگشان

جنگ با شمشـیر چوبی همان قـدر برایشان جـدّی بود که یک جنگ حقیقی جـدّی است، حرکاتی به سوی مقصـدی وَهمی و غیر قابل فایده، ولی از نظر وَهم جدّی جدّی.

جمله شان

گشته سواره بر نِی ای

کین

بُراق ما است یا دُلْدل(۱)

پِی ای

حامل اند

و خود ز جهل افراشته

راکب

و محمول ره پنداشته

ص: ۲۳

۱- دُلْدُل نام اسب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است.

حالاـ خودتـان را ارزیابی کنیـد، آیا آن هایی که با واقعی ترین واقعیات - یعنی خـدا - که واقعیت و بقای همه عالم از اوست، بی رابطه هسـتند، با هیچ واقعیتی آن طور که هست ارتباط دارند؟ آیا مسیرهای غیر دینی همان مسیرهایی نیست که وَهم تعیین می نماید که همه عبارت اند از سوارشدن بر نِی به تصور سوارشدن بر اسب؟ مردم نِی هایی که سوار شده اند عوض می کنند بـدون آن که متوجه شونـد یـک عمر نِی سـواری کرده انـد. راه نجـات را بایـد در تغییر منظر جسـتجو کرد نه در تغییر دکـور زندگی.

خدایان دروغین

حضـرت یوسف علیه السلام پس از تبیین پوچی زندگی وَهمی که ریشه آن شرک و غفلت از خدای هستی و بازیچه شدن در فرمـان هـای وَهم است. در ادامه می فرماینـد: «إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّـ لِلّهِ»؛ حکم و فرمـان از آنِ خـداست، اوست که فرمان می دهـد و دعوت می کنـد به کجـا بایـد نظر داشت و چه چیزی را بایـد دنبـال کرد تـا انسـان به پوچی و بی ثمری گرفتار نشود، و مجبور نشود در هر مرحله از زنـدگی از راه و مقصـدی منصـرف گردد و راه و مقصـد دیگری را بر گزیند و باز پس از چندی متوجه شـود آن راه دیگر هم مقصـد و مقصـود او نیست و هر چه جلـوتر رود بـا بی محتوایی بیشـتری در زنـدگی روبه رو گردد. می فرمایـد: «إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّـ لِلّهِ»؛ یـک کس است که تعیین می کنـد چگونه عمل کن و به سوی چه مقصـدی رهسپار باش، و آن «الله» است و هر مکتب و فردی ادعای جهت دهی به انسان داشـته باشـد آن مکتب یا شـخص، مـدعی دغلکاری است که جای خدا نشسته و می خواهد

با نفی خدای واقعی خودش بر ما خدایی کند، حال چه به صورت بت پرستی دوران جاهلیت و چه به صورت بت پرستی مدرن.

هرچیزی که برای انسان مقصد شد - در حالی که خدا مقصد حقیقی انسان است- آن چیز جای خدا نشسته است، و امروزه با کمی دقت متوجه می شویم بشر مدرن مقصد خود را در داشتن مدرن ترین تکنولوژی جستجو می کند، درست است که در ابتدای امر می پنداریم تکنولوژی ابزاری است تا بشر به کمک آن کارهای خود را آسان تر انجام دهد ولی اگر جایگاه تکنولوژی را در روان انسانِ مدرن تجزیه و تحلیل نماییم متوجه می شویم چیزی ماوراء ابزار خواهد بود. چراکه اولاً: انسان غربی شخصیت خود را در ساختن بهترین ابزار جستجو می کند و نه ماوراء آن. ثانیاً: صِرف بهترین ابزار برای او مقصد شده است به طوری که اگر با ابزارهای در دست خود بتواند به حوائج خود برسد، باز نمی تواند به آن قانع باشد، زیرا روح انسان به دنبال کمال مطلق است، حال وقتی کمال را در داشتن ابزاری کامل تر جستجو کند پس کمال مطلق را در کامل ترین ابزار جستجو می کند و اینجاست که چه بداند و چه نداند جای خدا را با ابزارهای پیچیده جابجا کرده است. هرچند به خدای خالق معتقد باشد ولی مقصد را کامل ترین ابزار می داند و دل را به آن سپرده است، کاری که باید با خدا می کرد و او را معبود خود قرار می داد و دلداده او می شد.

وقتی خدا معبود بشر باشد و بشر دل را به خدایی که کمال مطلق است بسپارد به دنبال راهکاری است که عوامل این دلدادگی را فراهم آورد و موانع دل سپردن به خدا را بر طرف نماید. خداوند چنین نیازی را با ارسال

پیامبران جواب داده است تا بشر در پرستش معبود حقیقی سر گردان نماند. آری وقتی مقصد انسان پرستش خدا باشد پیامبران ضروری ترین نیاز بشر خواهند بود تا این مقصد محقق شود. ولی وقتی مقصد بشر کامل ترین تکنولوژی باشد به اندازه پیامبران، کارشناسانی که او را به مدرن ترین تکنولوژی برسانند مورد احترام قرار می گیرند و عملاً کارشناسانِ دست یابی به کامل ترین تکنولوژی جای پیامبران را در زندگی بشر می گیرند تا آن ها را در رساندن به معبودشان یاری کنند، و درست به همان اندازه که اگر کامل ترین تکنولوژی را معبود خود بگیریم گرفتار وَهم شده ایم، اگر کارشناسان به جای انبیاء بنشینند جامعه را مشغول وَهمیات خواهند کرد و دیگر جایی برای رهنمودهای وحی الهی نخواهد ماند، هر چند ظاهر شریعت محفوظ مانده باشد.

حضرت یوسف علیه السلام پس از طرح آفات معبودهای وَهمی تأکید می فرمایند: «إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ»؛ هیچ کس جز خدا را حُکْمی بر بشریت نیست و حکم خدا آن است که جز او پرستیده نشود. زیرا مقصد و مقصود حقیقی هر انسانی کمال مطلق است و از طریق اُنس قلبی با کمال مطلق- یعنی پرستیدن او - قلب به مقصد خود دست می یابد. حال اگر انسان مقصد خود را کامل ترین ابزار قرار داد جان خود را به مقصد حقیقی اش نرسانده، هر چند وَهم او احساس می کند به مطلوب خود دست یافته است. زیرا تکنولوژی و ابزارهای دنیای مدرن هر اندازه هم پیچیده و کامل باشد چیزی جز ابزار مادی برای آسان کردن زندگی دنیایی نیست و نمی تواند مقصد جان و قلب باشد.

ص: ۲۶

اتحاد روح با مقاصد وَهمی

وقتی افق روح و قلب انسان بهترین ابزار شد و تمام توجه او به سوی کامل ترین ابزار جمع شد، روح و روان انسان با صورت وَهمیه ی آن ابزار اتحاد پیدا می کند و دائماً با آن به سر می برد در حالی که صورت وَهمیه آن طور که خدا می تواند، توان تغذیه واقعی روح انسان را ندارد و لذا چنین انسانی پس از مدّتی احساس یأس و بی ثمری می کند، و از طرفی چیزی ماوراء صورت وَهمیه ی آن تکنیک نمی شناسد و تمام شخصیت او متوجه چیزی شده که واقعیت ندارد. گفت:

گر

در طلب منزل جانی، جانی

گر

در طلب لقمه نانی، نانی

این

نکته به رمز گویمت تا دانی

هر

چیز که اندر پی آنی، آنی

ما بخواهیم و نخواهیم روح و روان ما با آن چیزی که مقصد خود می گیریم متحد می شود و شخصیت ما را شکل می دهد، حتی اگر مقصد ما تکه ای نان باشد، روح ما با صورت وَهمیه ی آن نان متحد می شود و ماوراء صورت ظاهری ما که انسان است، شخصیت باطنی ما همانی است که با آن تکه نان متحد شده است.

ادامه شخصیت هرکس در مطلوب روحی اوست و خود را در آن و با آن می بیند. آن جایی که انسان گرایش زیادی به دوچرخه اش دارد اگر فرمان دوچرخه بشکند، چنین احساس می کند که انگار قسمتی از ستون های شخصیت او شکسته است، تمام آن شکستگی به روح او منتقل می شود. درست است که دوچرخه پدیده ای است بیرون از روح و روان انسان ولی آنچه دوچرخه را مطلوب او کرده صورت وَهمیه آن است. با

تفسیری که بر اساس آن صورتْ از دوچرخه دارد، دوچرخه را دوست دارد و فضای شخصیت خود را به آن سپرد و آن را به عنوان مقصد خود گرفته است و در همین راستا است که هر ضربه ای که بر دوچرخه وارد شود او احساس می کند بر جان خودش وارد شده است.

حضرت مولی الموحدین علیه السلام در راستای نقش فعّال صورت های وَهمی ابزارهای زندگی دنیا می فرمایند:

«هنگامی که فرزند آدم در آخرین روز از روزهای دنیا و نخستین روز از آخرت قرار می گیرد، «مال»، «فرزندان» و «عمل» او در برابرش مجسم می شوند. او رو به مال خود نموده و می گوید: به خدا قسم من نسبت به تو حریص و بخیل بودم، حال سهم من از تو چیست؟ مال در پاسخ گوید: به اندازه کفن ات از من بردار. پس از آن رو به سوی فرزندان خود کرده و گوید: به خدا سوگند من شما را دوست می داشتم و حامی شما بودم، اکنون بهره من از شما چیست؟ آنان در پاسخ او گویند: ما تو را به قبرت می رسانیم و تورا در آن پنهان و دفن می کنیم. سپس به عمل خود توجه و نظر می کند و می گوید: به خدا سوگند من نسبت به تو بی اعتنا بودم و تو بر من گران و سنگین بودی، اینک بهره و برخورداری من از تو چیست؟ عمل در پاسخ گوید: من در قبر و قیامت هم نشین تو خواهم بود تا هر دو به پیشگاه پروردگار عرضه شویم ...»(۱)

این گفتگو و دیدار، گفتگوی زبانی با شکل ظاهری و پیکره مادیِ مال، فرزندان و اعمال نیست، بلکه مواجهه با صورت ملکوتی و برزخی

۱- بحارالانوار، ج۶، ص۲۲۴.

جنبه هـای وَهمی آن هـاست و انسـان از طریق باطن خود با حقیقت و باطن اشـیاءِ مورد علاقه خود که در بُعـد برزخی و مثالیِ نفس او تجسم یافته اند صحبت می کند.

چنانچه ملاحظه می فرمائید حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نشان می دهند که چگونه صورت های وَهمی ابزارهای دنیایی در نهـایت، وقتی با حقیقت آن ها روبه رو شویم، در انتهای زنـدگی، بی ثمر و بی تأثیرنـد و نمی تواننـد تا انتها روح و روان ما را تغذیه کنند تا ما بتوانیم با آن ها ادامه حیات بدهیم. و این درست نقطه مقابل شـرایطی است که انسان تلاش می کند خدا را به عنوان مقصـد روح و روان خود انتخاب نمایـد- خداونـد به عنوان حقیقتی پایـدار و کامل- وقتی روح مقصـد خود را خـداوند قرار داد به همان اندازه با انوار الهی و اسماء حسنای او متحد می شود و از آن ها تغذیه می کند و درنتیجه هرگز با بی ثمری و پوچی زندگی روبه رو نخواهد شد.

خداونـد عین کمـال و بقـاء است، عزت و حیات و علم و دیگر کمالات همه و همه به او ختم می شود و کسـی که او را معبود خود قرار داد و بـا انگیزه نزدیکی به او اطاعت او را پیشه کرد از انوار او بهره منـد می گردد. در حـدیث قدسـی داریم «عَبْدِی اَطِعْنِی حَتَّی اَجْعلَکَ مِثْلِی فَاِنّی اَقُولُ کُنْ فَیَکون، فَاَنْتَ تَقُول للشَّیءِ کُنْ فَیَکُون»(۱) ای بنـده من مرا اطـاعت کن تـا تو را مانند خود قرار دهم، همان طور که من می گویم باش، پس موجود می شود، تو نیز بگویی، بشو، پس موجود شود.

۱- قصص الأنبیاء(قصص قرآن)، سید نعمت الله جزایری، ترجمه ی فاطمه مشایخ، ص ۸۰۱.

طبق حدیث فوق در ازاء عبادت پروردگار، یک نحوه اتحاد بین عبد و رب پدید می آید و عبد از کمالات رب بر خوردار می شود، و این اوج کمالی است که یک انسان می تواند بدان نایل شود. حال اگر تکنولوژی یا کامل ترین ابزار جای چنین خدایی را گرفت به همان اندازه بشر نه تنها از اوج کمال خود محروم می شود بلکه از همه چیز محروم شده است. چون مقصد اصلی زندگی را فراموش کرده و مسئله اصلی زندگی او عبارت شده از تکنولوژی پیچیده، اما نه به عنوان ابزاری برای زندگی، بلکه به عنوان همه زندگی. برای چنین انسانی اخلاق و فضائل انسانی به عنوان راه های نزدیکی به خدا، بی معنی می شود، نبض روحش با تکنولوژی های متفاوت بالا و پائین می رود.

تربیت دینی عبارت است از تجهیز روح و روان و عقل و دل در راستای سیر به سوی کمال مطلق، که در این راستا باید شرایطی در زندگی فراهم باشد تا بتوان روح و روان را تجهیز و تربیت کرد، و لازمه آن شرایط، داشتن ابزارهای مناسب است.

مسلّم در زندگی دینی هم، بشر نیاز به ابزار دارد تا بتواند به راحتی نیازهای مادی خود را بر آورده سازد ولی در عین نیاز به ابزار، روحِ تربیت دینی متذکر این نکته نیز هست که ابزارها جای مقصد اصلی قرار نگیرند.

اگر تمام توجه روح به مدرن ترین ابزار معطوف شد آنچنان ذهن و روح مشغول آن می شود که جایی برای خدا و مقصد اصلی جان و تربیت دینی نمی ماند و همه این آفات را باید در شیفتگی نسبت به مدرن ترین ابزار جستجو کرد، نه در داشتن ابزار مناسب برای زندگی.

وقتی تصور جـامعه ای طوری شـد که کمال مطلوب خود را کامل ترین ابزار دانست و با داشـتن کامل ترین ابزار احساس کرد کامـل شـده است، ناخودآگـاه غفلت از خـدا شـروع می شود، چون در چنین جـامعه ای دیگر سـخن از آن نیست که برای باز نمانـدن از خـدا بایـد ابزارهـایی پدیـد آورد که همه ی وقت مـا مشـغول زنـدگی دنیـایی نشود، بلکه سـخن آن است که برای بازنمانـدن از کامل ترین ابزار – نه مفیدترین آن– باید وقت خود را صـرف دینداری نکرد. در این حال تکنولوژی روز به روز مـدرن تر می شود و همواره صورت های وَهمی جدیـد، ذهن ها را مشـغول خود می نماید تا به زعم خود کمال خود را شدت بخشد.

اگر موضوع فوق برای عزیزان به خوبی روشن شود، نه از ترس بی خـدایی از تکنولوژی منـاسب فرار می کننـد و نه تکنولوژی جای خدا می نشیند. درست به آن تعادلی خواهیم رسید که آرمان نظام اسلامی است.

ماوراء بهترین یا بدترین ابزار

انسان وقتی هدف خود را شـناخت از وسایل در آن حدّی که او را به اهدافش نزدیک کند به خوبی اسـتفاده می کند، و دیگر موضوع بهترین یا بـدترین وسـیله مطرح نیست، بلکه وسـیله خوب برای انسان آن وسـیله ای است که او را در رسـیدن به هدف یاری کند. در این جاست که اگر وسیله ای او را مشغول خودش کرد تصمیم می گیرد از آن وسیله فاصله بگیرد، دیگر به خودِ وسیله فکر نمی کند به هدف فکر می کند، در این صورت اگر به ما بگویند درست است که شما برای ساختن خانه با همین

ص: ۳۱

نوع آجر و کاشـی می توانی خانه خود را بسازی، ولی آجر و کاشـی بهتری هم هست، شـما می پرسـید بهتر برای چه؟ اگر من می توانم بـا این آجر و کاشـی به مقصـد خود برسم دیگر بهـتر به چه معنی است؟ آری اگر مقصـد من و شـما داشـتن بهـترین کاشـی و آجر است، بایـد دائماً به دنبال بهترین باشـیم. ولی اگر مقصـد ما ساختن خانه مناسبی است که بتوانیم در آن زندگی کنیم، دیگر بهترین معنی نـدارد، بهترین همان است که من بتوانم از آن به مقصد خودم که چیزی بالاتر از داشـتن بهترین ابزار است، برسم. اما و صد امّا اگر خدا گم شد، بهترداشـتنِ دنیا مقصد انسان می شود، اَعم از بهتر داشتن خانه یا ماشین، چون خودِ بهترداشتن مقصد است، اما نه خدایی که بهترین مقصد است.

خاسـتگاه فکری و فرهنگی تکنولوژی موجود ریشه در بهتر داشـتن ابزارهـا دارد وگرنه بسـیاری از وسایل موجود زائـد است و انسان ها را تنبل و زنـدگی ها را پیچیده کرده است. کمپانی های بزرگ تولید کننده وسایل زندگی متوجه چنین نقطه ضـعفی در بشرِ بریده از خدا شده اند و لذا با انواع تغییرات وَهم پسند به راحتی کالاهای خود را بر روح و روان مردم تحمیل می کنند و با ایجاد نیازهای کاذب زنـدگی بشـر را تحت سـیطره انواع تکنولوژی ها قرار داده انـد. راستی اگر مشـکل شـما با این ظرف مرتفع می شود، به من و شما چه مربوط است که مُد جدیدی از این نوع ظرف در بازار آمده است.

ملاحظه بفرمایید که در کنار جدیدبودن، ناخودآگاه بهتربودن را نیز القاء می کنند، غافل از این که بهتر بودن برای من و شـما آن ظرفی است

که مشکل ما را حل کند و نیاز ما را مرتفع سازد، به من چه مربوط است که بگردم به دنبال جدیدتر از آن؟ اگر بنده در مسیر رسیدن به معبودِ حقیقی با این وسیله می توانم احتیاج خود را مرتفع کنم، دیگر بهترین وسیله را می خواهم چکار؟ من به دنبال رسیدن به بهترین معبود هستم نه به دنبال بهترین وسیله.

ریشه ی غفلت از عبودیت

آنچه موجب شـد تـا معنویت در غرب به حجاب رود غفلت از بهترین معبود بود، خـدای خالق را هیـچ وقت منکر نشدنـد ولی عبودیت خود را منکر شدنـد و محوریت خـدا در کلیه مناسـبات به محوریت انسـان تبـدیل شـد که عبارت است از «اومانیسم». بحث اصـلاً بر سـر حذف ابزارهای مناسب در زندگی نیست، در طول تاریخ همیشه بشـر در راسـتای رسیدن به اهداف خود از ابزار مناسب اسـتفاده کرده ولی هرگز عبودیت خود را تا این حـدّ فراموش ننموده است به طوری که همه علاقه خود را صـرف جدیـدترین ابزار بنمایـد. راستی این بهترین ابزار چه ابزاری است؟ که هر چه ساخته می شود بشـر را قانع نمی کنـد و در صدد ساختن نوع دیگری از آن است؟ آیا موضوع اصلی بشر امروز جستجوی بهترین ابزار است یا او بهترین معبود را در بهترین ابزار جسـتجو می کنـد؟ و این همـان وَهم زدگی است که بنـده تلاش می کنم برای عزیزان روشن شود و نیز بیان شود که این وَهم زدگی زیر پوشــش هر عنـوانی می خواهــد باشـد مـوجب بحرانی شـدن زنـدگی می شـود، هر چنـد اسـم آن را پیشــرفت در تکنولوژی بگذاریم، گویا

پیشرفت در تکنولوژی با پیشرفت در تبعیت از نفس امّاره مساوی شده است.

هرگز هیچ دین الهی دعوت به انزوا نمی کند و نمی خواهد بشر از تحرک در زندگی باز بماند ولی آنچه انبیاء بر آن تأکید داشتند گم نشدن خدا در زندگی است. زیرا اگر خدا و نظر به جنبه معبود بودن او از صحنه روح و روان بشر به حاشیه رفت، بشر هویت خود را در داشتن دنیای بیشتر جستجو می کند و امروزه یکی از چهره های مشخصِ داشتن دنیای بیشتر ظهور انواع تکنولوژی ها در زندگی است. به طوری که بشر امروز بیش از آن که نظر به زندگی متعالی داشته باشد به ابزارهایی نظر دارد که کمال آن ها به سوی ناکجاآباد است و با تولید انبوه آن ها می خواهد کمال خود را برای خود و دیگران بنمایاند. در حالی که با تولید انبوهِ تکنولوژی، مصرف انبوه پیش می آید و اگر ملت ها مصرف کننده تولیدات انبوه غرب نباشند غرب از نظر احساس هویت دچار بحران می شود – و این بحران چیزی است ماوراء بحران اقتصادی– و لذاست که برای جلوگیری از بحران هویت به هر کاری دست خواهد زد، چه به صورت تهاجم نظامی، چه به صورت تهاجم فرهنگی.

زیبایی یا تجمل؟

«زیبایی» چیزی است که هر روحی آن را می طلبد و نسبت به آن علاقه نشان می دهد و هرگز زندگی بدون حضور زیبایی ها ادامه پیدا نمی کند. و نه تنها بشر زیبایی های معنوی را می طلبد بلکه به زیبایی های مادی نیز نیاز

دارد، حال چه این زیبایی در فرش زیر پایش باشد و چه در لباس و ظرفی که از آن استفاده می کند. زیبایی ها شوق ادامه راه را صد چندان می نماید و همواره انسان را نسبت به اهدافی که دنبال می کند در نشاط و سُرور نگه می دارد. انحراف در استفاده از زیبایی ها وقتی پیش می آید که انسان از هدف اصلی باز بماند و خود را مشغول زیبایی های اسباب و وسایل کند. در حالی که بنا بود اسباب و وسایل زندگی زیبا باشند تا رغبت استفاده از آن ها برای ادامه زندگی به سوی اهداف عالیه راحت تر انجام گیرد.

تفاوت زیبایی و تجمّل در نوع نگاه به زندگی است، اگر کسی در زندگی خود به هدف های عالی و معنوی فکر کرد و برای ادامه راه سعی کرد زیبایی ها را وارد زندگی کند، چنین کسی گرفتار تجمل نمی شود، چون در نگاه به زیبایی ها شوق ادامه راه در او تشدید می شود، ولی اگر کسی برای خود اهداف عالیه ی معنوی ترسیم نکرد، تماماً مشغول زیبایی های وسایلِ زندگی می شود، بدون آن که به ماوراء آن ها نظر دوخته باشد، اینجاست که زیبایی ها در جلوه تجمل خودنمائی می کنند و پای فخر و خودنمایی به میان می آید.

زیبایی ها در ذات خود جلوه جسمانی روحانیتی هستند که ماوراء عالم ماده جاری و ساری است و لذا با نظر به صورت جسمانی زیبایی ها متذکر باطنِ روحانی آن ها خواهید شد. این است که هنرمندان واقعی ابتدا با عالم قدس و معنا آشنا می شوند و سپس صورت نمایش آن عالم را در آثار هنری خود منعکس می کنند، تا انسان ها با رویارویی با آثار هنری در عالم ماده، متذکر عالم معنا باشند.

آن هایی که به عالم قدس و معنا مرتبط ا ند نمی توانند در زندگی خود از وسیله ای استفاده کنند که حجاب عالم معنا شود، حتی ساده ترین وسایل زندگی را طوری طراحی می کننـد که عامل سیر به عالم معنا گردد. به همین جهت ملاحظه می کنید آنچه امروز در موزه ها به عنوان آثار گرانقیمتِ هنری نگه داری می شود وسایل زندگی گذشتگان بوده است. این کاسه سفالین یا آن کوزه آب با این همه نقش های هماهنگ، کاسه و کوزه ای بوده که گذشتگان به عنوان وسایل زندگی از آن استفاده می کردند، ولی آن نوع زندگی که زمین را به آسمان متصل می کرد. آن ها سعی فراوانی به کار می بردند تا فضای خانه آن ها فضای زندگی باشد و نه خوابگاهی که نتوان در آن زندگی کرد. انواع سلیقه ها در رابطه با نسبت اطاق ها و حیاط خانه و پنجره ها همه حکایت از آن دارد که برای زندگی معنوی باید زیبایی ها را وارد زندگی مادی کرد.

زیبایی های مُرده

وقتی زندگی معنوی در میان نباشد روح ها طور دیگری به زندگی می نگرد و روح زیبادوستی خود را با چیزهایی مرتبط می کند که زیبایی ها در آن زندگی، حیات ندارند و اشاره ای به سوی عالم بالاتر در آن ها مشاهده نمی شود. نمی توان منکر نظم و دقت معماری جدید شد و طراحی های پیچیده ای را که در سالن هتل های باشکوه به چشم می خورد نمی توان نادیده گرفت و شگفت زده نشد، اما با این همه هرگز این همه ظرافت و پیچیدگی ما را متذکر عالمی بالاتر از عالم ماده نمی کند و معنی

«تجمل» همین است. حال چه این تجمل در لباس یک خانم تجددزده خودنمایی کند و چه در دکوراسیون اطاق پذیرایی. رمز تغییر دائمی لباس ها و دکورها در دنیای جدید در همین نکته خوابیده است. این که ملاحظه می فرمایید همه ی تلاش ما آن است که آنچه را از گذشتگان مانده است حفظ کنیم، حتی یک گلدان یا کوزه گلی را، ولی به راحتی با شکوه ترین ساختمان های جدید را پس از اندکی استفاده خراب می کنیم تا با طراحی جدید آن را بنا کنیم، به این جهت است که گمشده ی خود را در ساختمان های جدید نیافتیم و فکر می کنیم در طرحی جدیدتر می توان آن را پیدا کرد.

تکنولوژی های جدید هیچ کدام بدون دقت و ظرافتِ مهندسی ساخته نشده و مشخص است که با انواع رنگ ها و طرح ها سعی در زیباکردن آن ها دارند ولی چون همه ی همّت طراحان آن ها ارضای نفس امّاره است - نه انتقالِ روح به عالم قدس و معنا - چیزی نمی گذرد که مصرف کنندگانِ آن ها از آن ها خسته می شوند و بدون آن که غیر قابل استفاده باشند سعی در تعویض و یا رهاکردن آن ها دارند.

خداوند و عین زیبایی

عرض شد زیبایی یعنی کنار هم آمدن اجزاء یک پدیده به طوری که در هماهنگی کامل قرار گیرند و نسبت به هم در وحدت و یگانگی باشند، مثل صورت زیبا یا گل زیبا و یا ساختمان زیبا. در زیبایی، روحِ هماهنگی و یگانگی در کار است، ذات احدی که در عین دارابودن اسماء حسنا،

عین وحدت است و به عبارت دیگر وحدت ذات و صفات در آن ذات حاکم است، عین زیبایی است. حکم عالم مجردات نیز چنین است که در مرتبه نازل تر از ذات احدی، دارای یگانگی هستند. حال هر گاه پدیده های مادی مظاهری باشند منعکس کننده یگانگی های عالم معنا و زیبایی های آن عالم را نشان دهند و متذکر حقیقت معنوی خود باشند پذیرفتنی و پایداراند. ولی اگر زیبایی های به صحنه آمده منعکس کننده ی وَهم طراح آن باشند و روح طرّاحان هم هیچ ارتباط و اتصالی با عالم معنا و یگانگی های حقیقی آن عالم نداشته باشد، به جای زیبایی تجمّل خلق می شود که به جای متذکرشدن به عالم معنا، متذکر وَهم سازنده ی خود هستند، وَهمِ ناپایدار و بی هدف.

در تجمّل ادای زیبایی در میان است و افراد به چیزی بالاتر از همین شکل ها نظر ندارند، همین شکل ها و دکورها انسان را مشغول خود می کند، مثل آن غلام که رفت آب بیاورد، آب خودش را برد. بنا بود وسایل و اطراف زندگی را زیبا کنیم تا رغبت سیر به سوی هدف و عالم قدس صدچندان شود، حالا به همین زیبایی های ساختگی مشغول شده ایم. این نوع نگاه به زیبایی ها موجب ظهور تجمّل می شود و به جای ایجاد نشاطْ دلتنگی به بار می آورد، چون مقصدی متعالی تر از همین صورت ها در آن ها دنبال نمی شود.

قرآن حقایق را با زیباترین الفاظ و آهنگین ترین جملات ارائه می دهد تا انسان را به بهترین نحو به مقصد متعالی خود منتقل کند ولی هیچ وقت ما را در حدّ زیبایی الفاظ و آهنگ جملات متوقف نمی کند. روح

امیرالمؤمنین علیه السلام با عالی ترین معانی در عالم غیب مرتبط می شود و برای ارائه آن معانی باید زیباترین جملات انتخاب شود تا آن کلمات بتوانـد ظرف ارائه آن معانی باشـد. عرفا هم برای ارائه معانی عالیه ای که با قلب خود یافته اند ظرفی بهتر از شعر نمی یابند و لذا عارفان بزرگ عموماً در قالب شعر یافته های قلبی خود را اظهار می دارند و در نتیجه این همه زیبایی خلق می شود. در تمـام این زیبـایی ها اعم از الفاظ قرآن یا روایات یا اشـعار عرفانی، مقصـدْ نظر به عالم قـدس و معنا است، اما اگر کسی بخواهد شعر ببافد، ممکن است قافیه ها را رعایت کند ولی نه تنها انسان از شعر او به نشاط نمی آید بلکه دلتنگ هم می شود چون به چیزی بالاتر از زیبایی قافیه ها نظر نشده است، مثل ساختمان تجمّلی یا ماشین لوکس و مدل بالا.

فرق زیبـایی گـل بـا زیبـایی یـک ماشـین مـدل بالا در روحی است که در باطن آن دو نهفته است، باطنِ یکی معنویت است و باطن یکی وَهم طرّاح آن و لذا یکی جمال دارد و دیگری گرفتار تجمّل است.

کارشناسان به جای انبیاء

اگر متوجه شویم کمال انسان به کمال هـدفی است که دنبال می کند و کمال مطلق تنها هدف حقیقی انسان است، هیچ وسـیله ای نمی توانـد رهزن ما شود و خود را بر روح و روان ما حاکم کند، بلکه تنها در حدّ یک ابزار می تواند مورد اسـتفاده ما قرار گیرد، ولی مشـکل از آنجا پیـدا می شود که داشـتن بالاـترین تکنولوژی هـدف مـا گردد، و در نتیجه هرکس مـا را بهتر با آن تکنولوژی مرتبط کند مورد احترام ما قرار می گیرد، آن هم احترامی

ص: ۳۹

در حدّ پیـامبران. اگر خوشـبختی به داشـتن ابزار برتر شـد آن کس که ما را با ابزار برتر مرتبط کرد به زعم ما در خوشـبختی و نجات ما مؤثر خواهـد بود و بـدین شـکل کارشـناسان به جای انبیاء وارد زندگی می شوند و متذکر هدف زندگی می گردند، آن هم هدفی وَهمی و غیر واقعی. سـعادتمندی هرکس به کشف هدفی عالی و داشـتن برنامه برای رسـیدن به آن هدف است، ولی وقتی سـعادتمندی به داشـتن آخرین وسیله ی تکنولوژی شد، آن سعادتمندی عین بی سعادتی است و این به جهت غفلتی است که از نقش و حضور انبیاء در زندگی پیدا می شود.

اگر هرکس غیر از انبیاء سـخن از سـعادتمندی انسان به میان آورد عملاً ظلمات را به نام سعادتمندی پیشنهاد می کند. حال چه او یـک کارشـناس تکنولوژی باشـد، چه یـک روان شـناس. مگر تعیین هـدف انسـانی چیزی است که یک روان شـناس بتواند متذکر آن شود، مگر آن موضوعِ در حوزه علمِ روان شناسی است؟ حضرت یوسف علیه السلام در راستای توجه به همین نکته است که فرمودند: «إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ»؛ یعنی مقصد حقیقی هرکس را خداوند می شـناسد و بر اساس آن دسـتور می دهد و راه می گشایـد. چیزی که در دنیـای مـدرن مورد غفلت قرار گرفته و در حجاب فرهنگ تکنولوژی گم شـده است و سـعادتمندی دروغین جای سـعادتمندی واقعی به صـحنه آمده و سـرگردانی بشـر رقم خورده است. خداوند می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ»؛(۱) کسانی که به

۱- سوره نمل، آیه ۴.

آخرت ایمان ندارند کردارهایشان را در نظرشان زینت دادیم و آن ها همچنان سرگردانند.

خداونـد در آیه فوق روشن می کنـد کسانی که هـدف متعالی خود را موفقیت خود در قیامت و ابـدیت قرار نداده اند اعمال و ساخته های خود را زیبا می پندارنـد و سـرگرم همان ها می شوند و در سـرگردانی قرار می گیرند، و لذا آن ها می مانند و این دنیـا و سـاخته های خود. می فرمایـد: به جهت دوری از خـدا و غفلت از قیامت، سـنت ما آن است که آن ها را مشـغول اعمال شان می کنیم و آن ها اعمال خود را زیبا می پندارنـد و به حقایق ماوراء آن اعمال سـیر نمی کنند و در نتیجه با پوچی زندگی خود روبه رو می شوند، و این جزای کسی است که سعادت را در چیزی غیر از آنچه خدا برای او تعیین نمود جستجو می کند. و این در حالی است که وقتی به آن چه سـعادت می پنـداشت رسـید باز آرام نمی گیرد، ولی به جای تغییر مسـیر، همان راه را ادامه می دهـد و باز سـعادت را در تکنولوژی مـدرن تر جسـتجو می کنـد. مگر همه پیامبران نیامدنـد تا ما را به هدفی بالاتر از داشـتن ابزار برتر راهنمایی کنند تا در سـیر به سوی آن هدف سعادت خود را جستجو نماییم؟ و این کار در حوزه علم مهندس و روانشـناس و پزشـک نیست، هرگز یک پزشک از طریق علم پزشـکی نمی توانـد بگویـد چه کار بکن تا آدم خوبی شوی و اگر چنین ادعایی کرد هم به علم خود خیانت کرده و هم به پیامبران توهین نموده است. این پیامبرانند که هدف حقیقی بشر را به او تذکر می دهند. عین حوزه کار پزشک، حوزه کار تکنولوژی و تکنیسـین است، که هرگز در حوزه سـعادت انسان امکان هر گونه اظهار

نظری را ندارنـد. یک اقتصاددان می توانـد به افراد و جامعه کمک کنـد تا رابطه بین تولیـد و مصـرف آن ها متعادل شود ولی هر گز به عنوان کارشناس علم اقتصاد نمی تواند طرحی برای سعادت انسان ها پیشنهاد کند.

خالق بشـر امکانات ذاتی بشـر را می شـناسد و میدان وسـعت او را می داند و نهایتی را که می تواند بدان دست یابد می بیند و لذا اهداف عالیه او را به او متذکر می شود. و روشن است تشـخیص وسـعت ذاتی بشـر در حیطه بشر نیست تا علم بشری بتواند اهداف بشـر را تعیین کند و برای رسـیدن به آن ها برنامه ریزی نماید. هر انسانی نهایتاً آنچه را بالفعل در خود دارد می شناسد ولی از استعدادهایی که در نهاد خود دارد بی خبر است. عارفان بزرگ چون تمام وجود خود را در اختیار انبیاء قرار دادند و از طریق برنامه الهی سـیر خود را ادامه دادند آرام آرام با ابعادی از خود روبه رو می شوند که در ابتدای امر تصور آن را هم نمی کردند، لذا حالا ندا سر می دهند که:

مرده بُدم زنده شدم، گریه بُدم خنده شدم

دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

زهره بُدم ماه شدم، چرخ دو صد تاه شدم

یوسف بودم ز کنون یوسف زاینده شدم

علم بشـری هر اندازه هم پیشرفت کند مگر می تواند جایگاه بشر را در هستی بشناسد و هدف های عالیه او را برای او مشخص کند تا تصور کنیم اگر ابزارهای ما مترقی شد ما به اهداف خود رسـیده ایم؟ حضـرت یوسف علیه السـلام همین نکته را متوجه بودنـد و لـذا متـذکر شدنـد: «إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ»؛ فقط حکم از آنِ خداست و او می تواند افقی را که انسان ها باید به سوی آن رهسپار شوند بنمایاند. سپس در ادامه می فرماید: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»؛ تنها این راه و روش راه و روشِ پایدار و پا برجا است، و بدون هیچ

نقصی شامل مرور زمان نمی گردد تا کهنه شود، زیرا حقیقت اگرچه از همه کوه ها قدیمی تر است ولی از همه کوه ها نیز پایدارتر است.

ما برای تکنولوژی یا تکنولوژی برای ما؟

جامعه ای که مشغول مدرن ترین ابزارها شد و از خدا و جهت گیری های متعالی خود غافل شد مصداق این شعر است که

هر

چه بالاتر رود احمق تر است

استخوان

او بَتَر خواهد شکست

چون همواره می دود و باز با سرعت بیشتر می دود ولی به سوی مرداب. وقتی هدف «داشتنِ مدرن ترین ابزار شد، به صِرف داشتن مدرن ترین وسیله دلخوش می شویم و آن را مقصد می گیریم و از مقصد باز می مانیم، در این رویکرد به جای آن که ابزار در اختیار ما باشد ما در اختیار آن قرار می گیریم. در حالی که اگر جایگاه هر ابزاری را در مقایسه با هدف توحیدی خود تعیین کنیم در آن حال تکنولوژی در اختیار ما است و ما سوار آن هستیم و نه آن سوار ما. و مفیدبودن و مضربودن تکنولوژی در رابطه با مقصد توحیدی ما خود را می نمایاند. ولی اگر به جای مقصد توحیدی، رفاه دنیایی مقصد ما شد ممکن است مضرترین وسیله را به عنوان مفیدترین ابزار و تکنیک وارد زندگی خود کنیم و از آثار منفی آن محجوب گردیم.

تربیت دینی از آن جهت کارساز است که به انسان ها تذکر می دهد از وسایل زندگی در حدّی که شما را کفایت می کند استفاده کنید و حرص بهترین ابزارداشتن را از ذهن و فکر خود بیرون نمائید، زیرا بسیاری مواقع

این بهترین هـا، بهترینِ وَهمی است و در عمـل فایـده ای بیش از آنچه ابزارهای قبلی برای ما داشـتند، ندارنـد، به عبارت دیگر بهترین های عبث و بیهوده انـد. حضـرت هود علیه السـلامدر همین رابطه به قوم خود که گرفتار تجمل شده بودند می فرمایند: «أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ»؛(۱) آیا بر هر بلندی بنایی لغو و بیهوده می سازید؟ در ذیل این آیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله داریم: «هرچیز که ساخته شـود روز قیـامت وبـال صـاحبش می باشـد مگر آن مقـداری که چـاره ای از آن نیست.» در این توصـیه ما را متوجه آفت حجابِ ابزارها و غفلت از هدف اصلی می نمایند که هر چیزی در راستای نزدیکی به هدفِ توحیدی ما نباشد، عبث است هر چند از جهت هوسِ ما مفید باشد.

در رابطه با آیه فوق در خبر داریم رسول خدا صلی الله علیه و آله از محلی عبور می کردند در مسیر خود خانه ای را دیدند که در جایی بلنـد بنا شده - ظاهراً حالت ویلایی داشـته است- پرسـیدند مال کیست؟ عرض کردند مال فلانی. باز پرسـیدند تا این کـه صـاحبش آمـد، همیـن کـه حضـرت بـا او روبه رو شدنـد رویشـان را از آن فرد برگرداندنـد، عرض کرد یـا رسـول الله آن ساختمان مال من است، حضـرت رویشان را از او بر گرداندنـد و به او محل نگذاشـتند و رفتند. از نوع رفتار حضـرت مشـخص شد ایشان از ساختن آن بنا به آن شکل ناراحت شده اند، صاحب آن بنا آن را خراب کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله خوشحال شدنـد و دعـایش کردنـد. این جـا بـود که فرمودنـد: «هرچیزی که سـاخته شود، روز قیـامت وبـال صـاحبش می باشـد مگر آن مقداری که چاره ای از آن نیست.» ملاحظه بفرمائید رسول خدا صلی الله علیه و آله در عین این که در

۱- سوره شعراء، آیه ۱۲۸.

برنامه خود بنا داشتند جهان بشری را با اسلام آشنا کنند و می خواهند اسلام جهانی شود، این گونه با ابزارها برخورد می کنند که فقط در حدّی که نیاز ما را برطرف کند باید به آن ها تن داد وگرنه هدف ما می شود ساختن ابزار مدرن، چیزی که فرهنگ غرب گرفتار آن شد. به اسم تجدد و ترقی سراسر زندگی آن ها تبدیل به تجمل و غفلت شده است.

مدرن ترین ابزار و وابستگی دائمی

جهانِ به اصطلاح سوم با آرزوی به دست آوردن مدرن ترین ابزار همواره باید به دنبال غرب بدود و همه بود و نبود خود را قربانی چنین آرزویی نماید، چون هر چه را از غرب بگیرد، باز نوع مدرن تری را در پیش رو دارد که آرزوی داشتن آن را می کند و لذا هرگز به خود نمی آید و هرگز نمی تواند از خود شروع کند، مگر آن که در راستای اهداف مقدسی که برای خود تعیین کرده تکنولوژی را در حدّی متعادل گزینش کند. وقتی برنامه ها در هماهنگی با اهداف مشخص شد، آن ابزاری برای ما مفید است که در راستای برنامه و با توجه به اهداف به کمک ما بیاید، حالا هر چه ساده تر باشد کمتر ما را اسیر خود می کند و زودتر می توانیم از خود شروع کنیم.

بقاء غرب به هرچه مدرن تر کردن تکنولوژی است و از این طریق سلطه خود را تا ابد بر جهان سوم تحمیل می کند. راه برون رفت از این سلطه تغییر رویکرد از داشتن مدرن ترین ابزار به مفیدترین ابزار است، و مفید بودن آن را هم در گرو اهداف مقدسمان باید تعیین کنیم. وگرنه

ذات تکنولـوژی چیزی نیست که در جـایی بایسـتد و به وضـع موجـودِ خـود قـانع شود. اگر مـا در مسـیری افتـادیم که فرهنگ تکنولوژی در آن قرار دارد همواره بایـد دنباله رو غرب باشـیم و همیشه حرف از صد سال یا دویست سال عقب بودن از غرب در میان باشـد، در حالی که با تغییر رویکرد همه ی این حرف ها از میان می رود و ما پیشـتازان تمدن آینده خواهیم شد و بقیه بایـد خود را بـا ما انـدازه بگیرنـد، به خصوص که طلیعه اصالت دادن به معنویات در دنیا می رود که همه گذشـته غرب را زیر سؤال ببرد.

آری حضـرت یوسـف علیه السـلام بـا طرح نگرش توحیـدی خود در انتهـا فرمودنـد: «ذَلِکَ الـدِّینُ الْقَیِّمُ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاَ یَعْلَمُونَ»؛ مسـیر پایدار که هرگز به فرسودگی و کهنگی نمی انجامد، مسـیر توحیدی است، ولی جوّ عمومی جامعه طوری است که افراد نسبت به این موضوع در دوران خود آگـاهی تـاریخی خود قرار ندارنـد و تحت تـأثیر تبلیغات نظام سـلطه هسـتند، اما مسـیر حرکت توحیـدی طوری است که نـادانی اکثریت، نشـاط ادامه دادن و موفقیت آن را نمی کاهـد و به عنوان تنها حرکت پیروز، ادامه می یابـد. بایـد بـا تمـام امیـد و نشـاط جلو رفت و به عـالی ترین نتیجه ی ممکن دست یـافت و تحت تـأثیر ظلمات دوران و حجاب تکنیکی آن قرار نگرفت.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۴۶

جلسه دوم: روح تکنولوژی مدرن

اشاره

ص: ۴۷

بسم الله الرحمن الرحیم

«مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ أَسْمَاء سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَآؤُكُم مَّا أَنزَلَ اللّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ»؛(۱)

آنچه شما به جای خدا می پرستید جز نام هایی نیستند که شما و پدرانتان آن ها را نام گذاری کرده اید و خدا دلیلی بر حقانیت آن ها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی دانند.

پوچی مظاهر شرک

حضرت یوسف علیه السلام در آیه مذکور یکی از مبانی مهم تفکر توحیدی و نتایجی را که به همراه دارد، مطرح فرمودند: در جواب سؤالی که دو نفر هم زندانی حضرت- پیرامون خواب هایی که دیده بودند- از ایشان کردند، آن حضرت ابتدا در مقابل بینش مشرکانه ی آن ها تفسیر دقیقی از بینش توحیدی به میان کشیدند و سپس خواب آن ها را تعبیر فرمودند. حضرت در نقد تفکر مشرکانه و آثار آن، سخنانی را بیان کردند که برای تفسیر و

۱- سوره یوسف، آیه ۴۰.

تحلیل همه جوامع لازم است تا ما نیز بتوانیم جلوه های مختلف شرک را در دوران های مختلف بشناسیم و بی پایگاهی آن را در هستی به درستی تحلیل کنیم. جمله فوق العاده دقیق حضرت یوسف علیه السلام موضوعِ ذهنی و توهمی بودن آرمان های جامعه شرک آلود است. و این که جامعه ی غیر توحیدی تمام همّت خود را بر اهداف ذهنی و ساختگی معطوف کرده است و لذا با تمام مظاهر جذابی که برای خود می سازد بر پوچی می تند و به بیهودگی گرفتار می شود. قرآن می فرماید: «ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تُشْرِكُونَ، مِن دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَل لَّمْ نَكُن نَّدْعُو مِن قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ»(۱) در قیامت از مشرکین می پرسند؛ آنچه را به جای خدا می پرستیدید کجاست؟ می گویند؛ گم شد. خداوند به آن ها می فرماید: اصلاً چیزی را به عنوان یک واقعیت خارجی نمی پرستیدید، آن ها ساخته ی ذهن شما بود.

بیهوده گرایی؛ ساختار همه جوامع غیر توحیدی است، با تمام تفاوتی که در طول تاریخ با هم داشته اند، این جوامع پوچی ها را بزرگ جلوه می دهند تا دل سپردن به آن ها در انسان ها شدت یابد و بتوان آن ها را به جای معبود حقیقی قرار داد. همچنان که جباران خودشان شرایط بزرگ نمودن خود را فراهم می کنند، جوامع شرک آلود نیز با انواع بت ها شرایط بزرگ جلوه دادن خود را فراهم می نمایند، این جا چشم بصیرت یوسفی است که با این همه اُبهت، متوجه پوچ بودن آن ها می شود. می فرماید همه این ها با آن همه ظاهر فریبنده «أَسْمَاء سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَآؤُكُم»؛ اسم هایی

۱- سوره مؤمن، آیات ۷۳ و ۷۴.

بیش نیستند که شما و پدرانتان روی آن ها گذارده اید بدون آن که جذابیت حقیقی داشته باشند که بتوان به آن ها دل سپرد و از معانی عالیه آن ها بهره مند شد. «إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ» حکم از آن خدا است و همه ی کارها باید به خدا ختم شود، همچنان که همه کمالات از او شروع شده است، و لذا هر فکر و فرهنگی که مدعی شود می تواند به بشر برنامه دهد، دروغ می گوید و بشر را در حجاب و غفلت فرو می برد.

در جلسه قبل روشن شد نه تکنولوژی مدرن و مدرن تر می تواند هدف بشر باشد و نه کارشناسان پدید آورنده تکنولوژی می توانند جای پیامبران بنشینند. روشن شد سعادت بشر را خدا تعیین می کند و پیچیدگی زندگی در جهان مدرن هیچ چیزی را در رابطه با تعیین سعادت بشر توسط خدا عوض نمی کند. همچنان که هیچ چیز نمی تواند به جای خداوند معبود بشر شود و او را از پوچی و بیهودگی برهاند. تکنولوژی هر چند پیچیده و دقیق باشد از حیطه ابزار بودن خارج نمی شود، و غفلت بشرِ وَهم زده از این موضوع، انحراف را عمیق تر می کند و فاجعه ی دوری از رهنمود های انبیاء را بیشتر نمایان می کند.

بی معنایی زندگی

وقتی متوجه معنای اصلی سعادت بشر شدیم و روشن شد عبودیت انسان باید با معنویت خدا جبران شود و نه هیچ چیز دیگر، تکنولوژی جایگاه خود را پیدا می کند، و در این صورت است که معلوم می شود محروم شدن از مدرن ترین تکنولوژی، محرومیت بزرگی نیست، چون در

هرحال تکنولوژی در زنـدگی ما جایگاهی بیش از ابزار ندارد، بی خدایی برابر است با بی معنایی زندگی و با نداشـتن تعریف درستی از خود سراسر زندگی پوچ می شود، هرچند مدرن ترین تکنیک در اختیار ما باشد.

قرآن می فرمایـد: «إِنَّ اللّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاء وَمَن يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا»؛(۱) این آیه می فرماید خداوند هر گناهی را که انسان مرتکب شود بدون آن که توبه کند می بخشد، ولی شرک چیز بخشودنی نیست و انسـان بایـد حتماً از آن دست بردارد، زیرا در شـرک - به عکس سایر گناهان- جهت اصـلی انسان نسـبت به هـدفی که باید داشـته باشد منحرف است، و به کلی زندگی اش بی معنی است، هر چند صفات شخصی خوبی هم داشته ولی مسیر او به سوی ناکجا آباد است. مشـکل بشـر امروز نیز در گم کردن هدف اصلی است و لذا این همه تلاش برای ساختن دقیق ترین ابزارها او را به هیچ نحو به زندگی معنی داری نمی رساند. درمان جهان امروز سخن حضرت یوسف علیه السلاماست که فرمود: «أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ»؛ خداونـد امر کرده جز او پرستیـده نشود و جهت اصـلی انسان از خدا به چیز دیگری منحرف نگردد. حتی اگر آن چیز مـدرن ترین و دقیق ترین و زیباترین تکنیک باشـد. «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»؛ این است مسـیری که حاصل آن پایدار است. ابزارهـا با همه پیچیـدگی امروزی، می رونـد و جای خود را به ابزارهای بعـدی می دهنـد، ولی خـدا می مانـد و لـذا آن جهت گیری هایی که به سوی خداوند بوده است، سرمایه حقیقی جان انسان ها خواهد شد.

ص: ۵۲

۱- سوره نساء، آیه ۴۸.

هر چیزی جز حق گذران است و اگر دل در گرو غیر حق قرار گرفت چیزی نمی گذرد که با بیهودگی و بی معنایی خود روبه رو می شود، و انسان هایی متوجه این امر می شوند که کمی سطح اندیشه خود را از جوّ عمومی بالاتر نگهدارند و تحت تأثیر عوامِ جامعه نباشند و به همین جهت در آخر آیه فرمود: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ»؛ یعنی اولاً: انتظار نداشته باش در ابتدا، همه ی انسان ها متوجه این امر شوند که جلوه های پر اُبهتِ وَهمی فرهنگ غیر توحیدی هیچ حقیقتی ندارد و خودِ انسان ها به آن ها اُبهت داده اند. ثانیاً: هرکس گمان نکند که بدون تفکر و تعمق می تواند متوجه حیات توحیدی و جهت گیری به سوی خداوند شود. به زبان دیگر باید دوران گذار از زندگی شرک آلود و در نتیجه هدف قرادادنِ ابزارها، به سوی زندگی توحیدی در شخصیت انسان ها آغاز شود تا انسان ها بتوانند ماوراء ابزارها خداوند را همه کاره عالم و آدم بدانند.

کسی که خدا دارد در واقع همه آنچه خداوند آفریده است در خدمت او قرار می گیرد و به راحتی از طریق مخلوقاتِ پروردگارش حوائجش برآورده می شود، ولی وقتی خداوند از زندگی بیرون رفت و هدف های متکثر مقصد انسان شد، در حالی که آن اهداف به راحتی در دسترس نیستند، انسان می ماند و نیازهای فراوان او و به ابزارهایی که باید او را به اهداف وَهمی اش نزدیک کنند. این است که شما می بینید هر جامعه ای که هدف خود را تکنولوژی برتر قرار داد در واقع نیازمندی خود را شدت بخشیده و از آسوده گی برای همیشه محروم شد.

ص: ۵۳

اگر به جای آن که نسبت به تکنولوژی متناسب با اهـداف خود، به تکنولوژی پیشـرفته تر فکر کردیم همچنان وابسـته به غرب خواهیم مانـد. زیرا یک وقت تکنولوژی و وسایل مورد نیاز را با هـدفِ مشـخصِ خود بررسـی می کنیم، در این صورت مسـلم انتخاب وسـیله ای که ما را در رسـیدن به اهداف خود یاری کند در میان خواهد بود، ولی یک وقت با هدفی مبهم و وَهمی به دنبـال پیشـرفته ترین تکنولوژی هسـتیم تـا بالاـخره اهـدافی منـاسب آن تکنولوژی نیز برای خود پیـدا کنیم، که این حـالت دوم رمزالرموز وابستگی جهان سوم به غرب است.

یک وقت بنده نیاز به لیوان آبی دارم که با اسـتفاده از آن، آب بخورم و رفع تشـنگی کنم، در این حالت ساده ترین لیوانی که هدف مرا برآورد تهیه می کنم. ولی اگر موضوعِ استفاده از لیوان جهت خوردن آب فراموش شد و از آن طرف هم لیوان مدل بالاتری به بازار آمـد، بـدون آن که بـدانم چرا، آن لیوان مـدل جدیـد را هم تهیه می کنم تا در رسـیدن به هدفی که نمی دانم چیست، از آن اسـتفاده کنم. در حالی که اگر از هدف خود غفلت نکنم لیوان جدید در زندگی بنده جایی نخواهد داشت و با شعار این که چون جدید است پس بهتر از قبلی ها است، نمی تواند وارد زندگی من شود و بر سـر گردانی من بین ابزار جدید و قدیم بیفزاید. وقتی هدف گم شد و صِرف داشـتنِ جدیدترین وسـیله مقصد و مقصود شد، داشـتن لیوان جدید مطلوب واقع می شود، و در این مسیر همواره لیوانی جدید در میان است و آن به راحتی وارد زندگی ما می شود و تمام زندگی ما می شود به دنبال جدید ترین رفتن، و این به جهت غفلت از هدفی است که باید بر اساس

ص: ۵۴

آن، ابزارهای زندگی را انتخاب کرد. ابزارها هرچه ساده تر باشد انسان کم تر مشغول آن خواهد شد، و راحت تر به هدف خود دست می یابد.

مسلّم ما معتقدیم حذف تکنولوژی یک نوع تحجّر است ولی اسیر تکنولوژی شدن را نیز توقف می دانیم. و تأکید می کنیم نظر به جدیدترین تکنولوژی، بدون تعریف مشخص از هدف، یک نوع غرب زدگی به همراه می آورد و زمینه ی حضور زندگی غربی در همه مناسبات زندگی خواهد شد. زیرا وقتی تکنیکی را بدون هدف خاص پذیرفتیم عملاً آن تکنیک هدف فرهنگی خاص خود را بر زندگی ما تحمیل می کند و در همان راستا روابط و مناسبات ما را شکل می دهد، و از این طریق غرب همچنان در قدرت خود می ماند، چون نمی دانیم با چه هدفی باید تکنولوژی غربی را گزینش کنیم. در نتیجه باید اذعان کرد قدرت غرب در ضعف فرهنگی ما است نه در قدرت تکنیکی آن.

تکنولوژی و هدف آفرینی

مشکل در فرد فردِ جامعه ی ما است که نتوانسته ایم زندگی توحیدی و شرایط رسیدن به آن را برای خود درست تعریف کنیم، از ترس عقب نیفتادن از پیشرفت، سراسر غربی شده ایم و آرزو هم داریم غرب زده نشویم و بتوانیم عالَم دینی خود را حفظ کنیم. در حالی که قدرت انتخاب ابزار مناسب را از دست داده ایم و کسان دیگر برای ما انتخاب می کنند با این حال امید داریم از فضایی که آن تکنیک ایجاد می کند مصون باشیم.

ص: ۵۵

از خود نپرسیدیم بناست ما به دنبال تکنیک جدید راه بیفتیم یا تکنیک جدید را به دنبال خود بکشیم، و در عمل کدام یک از دو نوع زندگی اتفاق افتاد و چرا؟ جواب چرای آن را با برگشت به مطالبی که تا حال گفته شد می توان پیدا کرد. ولی مشکل این است که افراد باور ندارند که نه تنها «رسانه خود پیام است» و هرجا آمد فرهنگ خود را به همراه می آورد بلکه تکنیک هم یک فرهنگ است و هرجا آمد فرهنگ و نوع زندگی مخصوص به خود را نیز به همراه می آورد، مگر این که با هدفی توحیدی دست به انتخابی دقیق بزنیم و تحت تأثیر مدرن ترین تکنولوژی نباشیم، وگرنه نیاز های کاذبی را وارد زندگی خود کرده ایم به گمان این که مدرن ترین تکنیک جواب نیازهای ما خواهد بود.

با توجه به نکته فوق روشن می شود چرا گفته اند «در تکنیک یک نوع فزون خواهی نهفته است و نه رفع نیاز» چون موضوعِ نظر به تکنولوژی، نظر به بیل و کلنگ نیست که در به کاربردن آن ها از ابتدا می دانیم برای چه کاری آن را تهیه کنیم. موضوع تکنولوژی موضوع هدف آفرینی است. به شما می گوید اگر تا حال نمی توانستی این کارها را بکنی، وسیله ای برای تو تهیه کرده ام که بتوانی چنین کارهایی نیز انجام دهی، و از این طریق ما وارد یک نوع زندگی جدید خواهیم شد و آرام آرام، زندگی قبلی و اهداف آن در حاشیه می رود.

کافی است ملّتی هدف خود را که برآورده شدن ابعاد روحانی در فرصت زودگذر دنیا است، از دست بدهد، حال این تکنولوژی است که انواع هدف های وَهمی را جلوی او قرار می دهد. تا دیروز هر وقت

می خواست ارحام خود را ببیند کفش های خود را می پوشید و چند کوچه آن طرف تر را که محل سکونت عمه یا خواهرش بود پیاده طی می کرد و با ملاقات رو در رو بهره های لازم را از این دیدار می گرفت و روح او نیز در همین حدّ نیاز به ارتباط داشت، آن هم ارتباطی سالم و شرعی. ولی با ورود خودروهای سواری در زندگی ها، خانه ها از هم فاصله گرفت و چند کوچه آن طرف تر تبدیل شد به دهها کیلومتر آن طرف تر و لذا تلفن وارد زندگی شد تا ملاقات روبه رو را در حدّ شنیدن صدای همدیگر تقلیل دهد، و با ورود اینترنت ارتباط این طرف دنیا با آن طرف دنیا امکان پذیر شد، حالا دیگر بشر در اطاق های چت نمی داند چرا ارتباط برقرار می کند و چه بهره ای از آن می گیرد. موضوع عرض بنده بدی و خوبی این تکنولوژی نیست، تأکید بر عرض قبلی است که «کافی است ملتی هدف خود را در برآورده شدن ابعاد روحانی در فرصت زود گذر دنیا، از دست بدهد، در این حالت تکنولوژی است که انواع اهداف وَهمی را جلو ما قرار می دهد». چون تعریفی از زندگی و اهداف مربوطه نداریم. و معنی فزون خواهی مطرح در تکنولوژی ریشه در وَهم زدگی ملّتی دارد که تحت تأثیر آن قرار می گیرند.

پدیده مدگرایی ریشه در همان روحیه ای دارد که تکنیک جدید برایش مقصد است. این جا هم چون تعریفی از زندگی ندارد، نمی تواند با این لباس و یا این خانه تا آخر به سر ببرد و در راه رسیدن به هدف مقدس خود تلاش کند، چون هدفی مشخص و مقدس ندارد نفسِ تغییر لباس و خانه و دکور برای او هدف می شود. تکنولوژی جدید با تولید انبوه، نیاز به

مصـرف کنندگانی دارد که دائم کالاهای جدید آن تکنولوژی را مصـرف کنند و لذا عامل بقاء تکنولوژی روحیه مدگرایی و نظر به کالاهـای جدیـد است. این است که تأکیـد می شود تکنولوژی در ذات خود یـک فرهنگ را به همراه می آورد و نباید آن را به عنوان یک ابزار صِرف نگریست.

تکنیک بی اسارت

وقتی زنـدگی دینی مورد غفلت قرار گیرد، فرهنگ فزون خواهی تکنیک به راحتی در زنـدگی ها جا باز می کنـد. در زندگی دینی دائماً توجه قلبی مؤمنین به هـدف مقدس توحیدی معطوف است و لذا با هر نوع فزون خواهی که قلب را از معبود حقیقی منصـرف می کنـد مبـارزه می شود و به سـادگی و قنـاعت که بستر هرچه بیشتر مـأنوس شـدن با خـدا است، توجه می شود. در چنین شرایطی ابزارها در خدمت انسان هستند و بدون آن که انسان ها اسیر تکنیک شوند از آن استفاده می کنند.

وقتی قرآن می فرمایـد: «وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدْوَّ اللّهِ وَعَدُوَّكُمْ»؛(1) و هرچه در تـوان داریـد از نیرو و اسب های آماده بسـیج کنیـد تا دشـمن خـدا و دشـمن خودتان را بترسانیـد. در واقع ما را تشویق می فرمایـد از ابزارهـای منـاسبی که بتوان دشـمن را شـکست داد اسـتفاده کرد ولی بـا همان رویکردی که هـدفِ تهیه ی وسایل جنگی باید مشخص باشد تا به جای آن که ما اسیر وسایل پیچیده جنگی شویم آن ها در اختیار ما باشند. غفلت از این موضوع موجب شد تا شاه ایران

۱- سوره انفال، آیه ۶۰.

اسلحه هایی بخرد که نیروهای ارتش نمی توانستند از آن ها استفاده کنند و مستشاران آمریکایی دائماً باید در ایران باشند و آن ها را به کار گیرند، و لذا هر جا آمریکا می خواست آن اسلحه ها به کار گرفته می شدند و عملاً آن اسلحه های پیچیده برای ما به اندازه یک تفنگ عادی کارایی نداشت چون در دست مستشاران آمریکایی بود. و هم اکنون همین قاعده در بسیاری از کشورهای جهان سوم جریان دارد، در حالی که قرآن به ما توصیه می کند اسلحه و توانائی هایی به دست بیاورید که قدرت ترساندن دشمنانتان را داشته باشد. ولی روحیه ی داشتن اسلحه پیشرفته تر که در شاه ایران و سایر مشاوران غرب زده او حاکم بود موجب شد که با تکنولوژی مدرن تر اسارت بیشتر برای ما به بار آید.

ما باید به دنبال تکنیک بی اسارت باشیم، در این حالت است که دیگر موضوع مدرن بودن یا نبودنْ ذهن ما را مشغول نمی کند و به نتیجه گیری در راستای هدفی که داریم می اندیشیم، نه به توانایی تکنیک پیچیده ی در دست مستشاران خارجی. در دفاع مقدسِ هشت ساله ثابت شد یک «ژ- ۳» در دست نیروهای متعهد بسیجی بیشتر از اسلحه های پیشرفته در دست دشمن کارآیی دارد. با قناعت و در عین استفاده از تکنیکِ مناسب می توان از اسارت تکنیک ها آزاد شد. در مسائل علمی نهایت تلاش را باید کرد و در رشد فرهنگ جامعه نیز باید همتِ دو چندان نمود تا گرفتار اسارت تکنیک ها نشویم و تحریم های دنیای غرب تهدیدی برای ادامه زندگی دینی ما نباشد.

ص: ۵۹

وقتی سرعت به خودی خود هدف شد حکمت بی رنگ می شود و آن چیز که بشر را آرام می کند نه سرعت بیشتر است و نه داشتن دنیای بیشتر. تکنولوژی سرعت بیشتری را به بشر هدیه کرد ولی به همان اندازه آرامش و وقار و حکمت را از بشر ربود. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «اَلْعَجَلَهُ مِنَ الشَّیطان وَ التَّأنِی مِنَ الله عَزَّوَ جَلَّ»؛(۱) عجله از شیطان است و تَأنّی و آرامش از طرف خداوند است. و لذا می توان گفت القائات شیطان در روح تکنولوژی بی تأثیر نیست، به همین جهت انسان غرب زده به جای ارتباط با طبیعت و تعامل با آن، برای اهداف وَهمی خود با حرص و سرعتِ هرچه بیشتر به تخریب طبیعت دامن می زند.

تکنیک بی حکمت

روح تکنولوژی آنچنان مغرور قدرت و سرعت است که هرگز از حکمتِ لازم در رسیدن به اهداف خود استفاده نمی کند. انسان ها در آن فرهنگ به این باور می رسند که اگر آنچه خواستیم بسازیم، خراب شد دوباره و با سرعت بیشتر آن را می سازیم و به همین جهت ضعف کارها در خراب کردن و دوباره ساختن پنهان می شود، گویا چیزها را می سازند تا خراب کنند و فرصت تفکر برای درست ساختن را از دست داده اند.

روحیه سرعت و تخریب وقتی از تخریب طبیعت به برخورد با انسان ها سرایت کرد فضای گرگ منشی دنیای مدرن را به همراه می آورد که به راحتی به آن هایی که رقیب خود می پندارند تهمت می زنند و تا مرز

۱- مهجه البیضاء، ج ۵، ص ۶۰.

نـابودی آن هـا جلو می رونـد. به این جهت است که گفته انـد ماشـینْ روح انسانی را از انسان سـلب کرده و قلب و روان او را ماشـینی می کنـد، گویا به جای آن که ماشـینْ کارکِرد انسانی داشـته باشـد، باید انسان ها ماشـین شوند و ماشـینی فکر کنند و ماشـینی عمـل نماینـد و تربیتی مناسب زنـدگی با ماشـین پیـدا کننـد، نه تربیتی مناسب زنـدگی با انسان ها، چون همه انسان ها ماشین شده اند.

رمز نجـات در توحیـدی شـدن هر چه بیشتر انسـان هـا است تـا امکـان گفتگو بـا خـدا در روان انسـان هـا فراهم شود و ظلمات زنـدگی بـا ماشـین برای او منکشف گردد، وگرنه تربیت فرهنگی امروز جهان از ما و فرزنـدان ما ماشـین هایی می سازد که از انسانیت فقط نام آن را داریم، با این که از این نوع زندگی گله مند خواهیم بود ولی سـلطه تکنولوژی امکان برون رفت از این نوعِ روابط را به کسی نمی دهد مگر آن که حاکمیت حکم خدا را جایگزین روح تکنولوژی نماییم.

تولد انسان ناراضی

مسـلّم انسـان غربی از ابتـدا بنـا نـداشت بـا چنیـن زنـدگی و روحیه ای روبه رو شـود، به طـوری که نه دینی برای او بمانـد و نه انسانیتی، و سـرنوشت او تماماً در دست تکنولوژی بیفتـد، ولی به گونه ای به تکنولوژی نگریسـتند و برای آن در زندگی خود جا باز کردنـد که حالا آن چیزی که بر روابط آن ها حکومت می کنـد تکنولوژی برتر است و همه انسان ها باید خود را برای زندگی با آن تنظیم و تربیت کنند. این در حالی است که دین، بر

اساس فطرت الهی، انسان ها را تربیت می کند و جلو می برد، و این دو نوع تربیت با تمام تضادی که دارند در حال حاضر در روان انسان ها به کشمکش آمده اند، به طوری که اگر دل انسان ها از فضای تکنیکی فراری است، دست و پای او در قبضه ی فرهنگی است که تکنولوژی بر او تحمیل کرده است. حاصل این کشمکش ها تولد انسانی است که با همه تلاشی که صبح تا شام انجام می دهد، از همه چیز ناراضی است، حتی از قهقهه های مستانه ای که می زند تا از نارضایتی خود فرار کند.

ادیان الهی هیچ بُعدی از ابعاد انسان را سرکوب نمی کنند بلکه آن ها را در جای خود قرار می دهند تا رشدی متعادل داشته باشند و احساسات انسان ها گرفتار رشد سرطانی نشود. آموزه های دینی با تربیت انسان متعادل و رشد همه جانبه، انسانی می سازد که در عین رشد عقلی و علمی، ابعاد قلبی و عاطفی او نیز رشد مناسب داشته باشد، تا در عین ساختن ابزارهای مورد نیاز با ابزارهای غول آسا روبه رو نشود و با توجه به منابع محدود طبیعت با مصرف بی رویه ی آن، طبیعت را – که بستر لطف خدا است– دچار بحران ننماید، اساساً با توجه به رویکرد درستی که انسان دینی نسبت به طبیعت دارد هرگز در صدد ساختن ماشین های ویران کننده ای نیست که نظم طبیعت را به کلی ویران کند. بلکه با شناخت ظرائف روح انسان و دقائق طبیعت، طوری عمل می کند که در عین جلو بردن انسان در علم و در عین استفاده از طبیعت، نه انسان ها یک بُعدی شوند و نه طبیعت تخریب گردد.

وقتی نسبت به قدرت ماشین های غول آسا مغرور شدیم دیگر فکر نمی کنیم بر سر روان انسان ها و نظم محیط زیست چه می آید، تصور می کنیم با تکنولوژی برتر می توان خسارات وارده را جبران کرد. این مثل آن است که فکر کنیم با خراب کردن کلیه ی یک شخص، می توان دستگاه دیالیز به او ب دهیم تا خسارت وارده جبران شود. غافل از آن که انسانی که مجبور است هر روز دیالیز کند دیگر از بستر زندگی طبیعی محروم شده است.

هر اندازه تکنولوژی موجود را با فرهنگی که به همراه دارد دقیق تر بررسی کنیم بیشتر معتقد می شویم اگر مقصد و مقصود را خداوند قرار ندهیم، و برای زندگی خود اصل را عبودیت او ندانیم از همه ظرائف زندگی محروم می شویم.

بصیرتی که پیامبران علیهم السلام به دست آورده بودند موجب شد که ببینند طبیعت ظرفیت کاملی برای زندگی بشر دارد منتها به شرطی که بشر در قناعت زندگی کند و روحیه زیاده خواهی نفس امّاره را کنترل نماید. طبیعت دست های گشاده و آغوش محبت خداوند است به سوی بشر تا بستر تعالی او به راحتی در اختیارش قرار گیرد. ولی وقتی بشر معنی زندگی را گم کرد به جای استفاده از طبیعت برای متعالی شدن، مصرفِ هرچه بیشترِ مواد خامِ طبیعت مقصد او خواهد شد، در این صورت دیگر طبیعت تعامل خود را از بشر پس می گیرد و بحران ها شروع می شود.

ص: ۶۳

ساختن تکنولوژی غول آسا برای مصرف هرچه بیشتر طبیعت، ریشه در آن فکری داشت که متوجه نبود طبیعت را برای بشرِ قانع ساخته اند و نه برای بشر حریص و ناراضی.

روحیه ی انبیاء الهی در رابطه با داشتن زندگی ساده و رعایت قناعت در مصرف، بدان جهت بود که متوجه قوانین طبیعت الهی بودند، و می دانستند اگر انسانی که با اندک تلاش می تواند مایحتاج طبیعی خود را به دست آورد، از مرز نیاز طبیعی پا را فراتر بگذارد، نه تنها مجبور است چندین برابرِ زندگی طبیعی تلاش کند، بلکه باید برای به دست آوردن مازاد بر نیازش به جنگ طبیعت برود و نیازهای وَهمی خود را از حلقوم آن بیرون بکشد و برای این کار مجبور است تکنولوژی های غول آسا طراحی کند، به امید آن که بر طبیعت غلبه کند، غافل از آن که با روبه رو شدن با بحران محیط زیست از زندگی طبیعی اولیه خود نیز محروم می شود.

حکومت ابزارها بر روان انسان

پیامبران الهی به ما آموختند رمز و راز زندگی سالم در روی زمین سادگی و قناعت است، حال چه امکان مصرف بیشتر، داشته باشیم، چه نداشته باشیم. زیرا سادگی و قناعت غیر از فقر و بخل است. سادگی و قناعت، آزادگی را به همراه دارد و روان انسان را به سوی هدفِ مهمِ خود رهنمون می شود. هرکس نسبت به شرایطی که دارد باید سادگی و قناعت را در همان شرایط و مخصوص آن شرایط رعایت کند، حال اگر با

دوچرخه می توان امورات خود را طی کرد، تبدیل دوچرخه به موتورسیکلت خروج از سادگی و قناعت است و به همان اندازه زندگی را پیچیده کرده است، همچنان که اگر کسی در شرایطی است که باید امورات خود را با ماشین سواری انجام دهد نباید به بهانه سادگی از دوچرخه استفاده کند و به همان اندازه از فعالیت مؤثر خود بکاهد. با این همه مشکل بشرِ امروز عموماً تلاش برای داشتن آن چیزی است که برای امور خود بدان نیاز ندارد، بیشتر به نَفْسِ داشتن مبتلا شده و عملاً وسایل اند که بر روان او حکومت می کنند و زبانِ حالِ آن ها این است که تو باید ما را داشته باشی، نه این که نیازهای منطقیش، او را به داشتن آن وسایل راهنمایی کرده باشد. شرایط نجات از این معضل روحی رعایت سادگی و قناعت است، در چنین شرایطی چیزی را باید داشت، که نه روان انسان را منحرف می کند، و نه طبیعت را به بحران می کشاند.

تکنولوژی پیچیده علاوه بر آثار تخریبی که دارد، بر روح و روان بشر سوار می شود و عملاً انسان را اسیر خود می کند و با دعوت از مستشاران غربی جهت استفاده از آن تکنولوژی، اسارت خود را پنهان می کنیم ولی در عمل آن اسارت را محکم تر کرده ایم.

در زیر زرق و برق استفاده از تکنولوژی برتر متوجه نمی شویم چگونه فرهنگ خود را لگد مال می کنیم و در آینده با نسلی روبرو می شویم که هیچ تعهدی نسبت به فرهنگ ملی و دینی خود ندارد.

به ما آموخته اند سادگی، آسودگی آفرین و قدرت بخش ترین صفت است، چون انسانِ قدرتمند انسانی است که در اسارت نیازهای فراوان

ص: ۶۵

نباشد. تولید انبوه و مصرف زیاد، هم خسارات روحی به بار می آورد و هم محیط زیست را تخریب می کند، با توجه به این نکته اگر با نگاهی عالمانه به زندگی غربی بنگریم به جای حسرت از آن زندگی، عبرت نصیب ما می شود تا راهی را که آن ها رفتند نرویم.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «بعد از من دنیایی به شما رو خواهد آورد که ایمان شما را می خورد همان گونه که آتش هیزم را می خورد»(۱)

نشان می دهد اگر نسبت به دنیا و ابزارهای آن با فرهنگی خاص برخورد نکنیم به اسم پیشرفت جامعه خود را از صفای ایمانی محروم می کنیم.

اَنَس می گوید: «خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَاتَ یَوْمٍ عَلَی أَصْحَابِهِ فَقَالَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يُذْهِبَ اللَّهُ عَنْهُ الْعَمَى وَ يَجْعَلَهُ بَصِيراً إِلَّا أَنَّهُ مَنْ رَغِبَ فِي الدُّنْيَا وَ طَالَ أَمَلُهُ فِيهَا أَعْمَى اللَّهُ قَلْبَهُ عَلَى قَدْرِ ذَلِكَ وَ مَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيَا وَ قَصَرَ أَمَلُهُ فِيهَا أَعْطَاهُ اللَّهُ عِلْماً بِغَيْرِ تَعَلُّمٍ وَ هُدًى بِغَيْرِ هِدَايَةٍ إِلَّا أَنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي قَوْمٌ لَا يَسْتَقِيمُ لَهُمُ الْمُلْكُ إِلَّا بِالْقَتْلِ وَ التَّجَبُّرِ وَ لَا الْغِنَى إِلَّا بِالْفَخْرِ وَ الْبُخْلِ وَ لَا الْمَحَبَّةُ إِلَّا بِاتِّبَاعِ الْهَوَى أَلَا فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ مِنْكُمْ فَصَبَرَ عَلَى الْفَقْرِ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْغِنَى وَ صَبَرَ عَلَى الْبَغْضَاءِ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْمَحَبَّةِ وَ صَبَرَ عَلَى الذُّلِّ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْعِزِّ لَا يُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ ثَوَابَ خَمْسِينَ صِدِّيقا»(۲)

ص: ۶۶

۱- ترجمه کتاب جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۸.

۲- مجموعه ورّام، ج ۱، ص۱۳۲.

روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب خود، بیرون رفتند، آن حضرت رو به آن ها کرد و فرمود: کدام یک از شما حاضر است که خداوند کوردلی او را از بین ببرد، و او را بینا و بصیر گرداند؟ بدانید که هرکس شیفته دنیا باشد، و آرزوی دراز داشته باشد به همان اندازه، او را کوردل می سازد. و هر که در دنیا پارسا بوده، آرزوی دراز نداشته باشد، خداوند بدون آموزش او را علم و آگاهی دهد، و بدون راهنمایی او را هدایت کند. آگاه باشید که پس از من گروهی بیایند که سلطنت جز با کشتار و ستمکاری برای آن ها فراهم نشود، و بدون خودخواهی و بخل، توانگر نشوند، و جز به دلیل هواپرستی به یک دیگر محبت نکنند، بدانید که هرکس از شما آن زمان را درک کند و بر تنگدستی بسازد، در حالی که می توانسته است، توانگر شود و خصومت دیگران را تحمل کند، در حالی که امکان محبّت بوده است، و بر ذلّت و خواری بسازد، در صورتی که می توانست، عزیز شود، و در این کارها تنها رضای خدا را در نظر داشته باشد، خداوند اجر و پاداش پنجاه تن از صدّیقین را به او مرحمت کند.

و یا فرمودند: «فَوَ اللَّهِ مَا الْفَقْرُ أَخْشَی عَلَیْکُمْ وَ لَکِنِّی أَخْشَی عَلَیْکُمْ أَنْ تُبْسَطَ لَکُمُ الدُّنْیَا کَمَا بُسِطَتْ عَلَی مَنْ کَانَ قَبْلَکُمْ فَتَنَافَسُوهَا کَمَا تَنَافَسُوهَا وَ تُهْلِکَکُمْ کَمَا أَهْلَکَتْهُم»؛(1) به خدا قسم من از تنگدستی برای شما نمی ترسم، بلکه می ترسم از این که دست شما بر مال دنیا باز باشد، همان طوری که مردم قبل از شما بودند، و شما در جمع آوری مال دنیا با هم- مانند پیشینیان- به رقابت برخیزید، و شما را نیز مانند آن ها به نابودی بکشاند.

۱- مجموعه ورام، ج ۱، ص۱۳۳.

همچنـان که فرمودنـد: «دَعُوا الـدُّنْيَا لِأَهْلِهَا فَمَنْ أَخَـذَ مِنَ الـدُّنْيَا فَوْقَ مَا يَكْفِيهِ أَخَـذَ حَتْفَهُ وَ هُوَ لَا يَشْـعُر»(۱) دنیـا را به اهـل دنیا واگذارید، و هرکس از دنیا بیش از مقدار نیازش برداشت کند، ناخودآگاه دست به نابودی خود زده است.

و نیز فرمودند: «سَيَأْتِي بَعْدَكُمْ قَوْمٌ يَأْكُلُونَ أَطَائِبَ الدُّنْيَا وَ أَلْوَانَهَا وَ يَنْكِحُونَ أَجْمَلَ النِّسَاءِ وَ أَلْوَانَهَا وَ يَلْبَسُونَ أَلْيَنَ الثِّيَابِ وَ أَلْوَانَهَا وَ يَرْكَبُونَ فُرَّهَ الْخَيْلِ وَ أَلْوَانَهَا لَهُمْ بُطُونٌ مِنَ الْقَلِيلِ لَا تَشْبَعُ وَ أَنْفُسٌ بِالْكَثِيرِ لَا تَقْنَعُ عَاكِفِينَ عَلَى الـدُّنْيَا يَغْـدُونَ وَ يَرُوحُونَ إِلَيْهَا اتَّخَذُوهَا آلِهَةً مِنْ دُونِ إِلَهِهِمْ وَ رَبّاً دُونَ رَبِّهِمْ إِلَى أَمْرِهِمْ يَنْتَهُونَ وَ هَوَاهُمْ يَتَّبِعُونَ فَعَزِيمَةٌ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ لَازِمَةٌ لِمَنْ أَدْرَكَهُ ذَلِكَ الزَّمَانُ مَنْ عَقَّبَ عَقِبَكُمْ وَ خَلَّفَ خَلَفَكُمْ أَنْ لَا يُسَلِّمَ عَلَيْهِمْ وَ لَا يَعُودَ مَرْضَاهُمْ وَ لَا يَتْبَعَ جَنَائِزَهُمْ وَ لَا يُوَقِّرَ كَبِيرَهُمْ فَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ أَعَانَ عَلَى هَدْمِ الْإِسْلَام».(۲)

بعـد از شـما گروهی خواهنـد آمـد که انواع غـذاهای لذیذ را بخورند و با زیباترین زنان از طوایف مختلف ازدواج کنند و نرم ترین لباس ها را از انواع گوناگون آن ها بپوشـند و بر تندروترین اسب ها از انواع مختلف آن ها سوار شوند، شکم هایی دارند که با اندك سـیر نگردد و نفس هایشان به زیاد هم قانع نیست، در حالی که دنیا را مأوای خود قرار داده و راحتی را در آن می جویند، دنیا را پروردگار خود شمارند نه پروردگار جهان را، از انجام

۱- مجموعه ورام، ج ۱، ص۱۵۶.

۲- مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۶.

فرمان خدا خودداری، و از هوای نفس پیروی کنند، بنا بر اینْ فرضِ مؤکّد از جانب محمدبن عبدالله صلی الله علیه و آلهبر کسانی که آن زمان را- از نسل ها و فرزندان فرزندان- درک می کنند این است که؛ بر آن گروه سلام ندهند، از مریض هایشان عیادت نکنند، و از جنازه هایشان تشییع نکنند و بزرگانشان را احترام نکنند، و هرکس این کارها را بکند، بر نابودی اسلام کمک کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در راستای قناعت به بعضی از اصحاب می فرمایند: «کُنْ وَرِعاً تَکُنْ أَعْبَدَ النَّاسِ وَ کُنْ قَنِعاً تَکُنْ أَشْکَرَ النَّاسِ وَ أَحِبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِکَ تَکُنْ مُؤْمِناً»(۱)

با ورع باش که عابدترین مردم باشی، قانع باش که سپاسگزارترین خلق باشی، هر چه را که برای خویش دوست داری همان را برای مردم دوست داشته باش تا مؤمن باشی.

آنچه در جمع بندی می توان گفت این است که در حدّ نیاز منطقی باید تلاش کرد ولی باید مواظب بود روح دنیا دوستی و حرص که فرهنگ غربی گرفتار آن است و تکنولوژی ناخودآگاه چنین روحیه ای با خود می آورد، بر ما حاکم نشود و راهکار نجات از آن روحیه همان نکته ای است که در حین بحث گذشت و آن توجه به توحید و گزینش تکنولوژی بر اساس هدف توحیدی است. در عینی که فرار از تکنولوژی را نیز چاره ی کار نمی دانیم ولی در اسارت تکنولوژی قرارگرفتن را هم خسارت بزرگی می شناسیم.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۶۹

۱- إرشاد القلوب إلی الصواب، ج ۱، ص۱۱۸.

جلسه سوم: انسان پیشرفته، ابزار پیشرفته!

اشاره

ص: ۷۱

بسم الله الرحمن الرحیم

«مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ أَسْمَاء سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَآؤُكُم مَّا أَنزَلَ اللّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ»؛(۱)

آنچه شما به جای خدا می پرستید جز نام هایی چند نیستند که شما و پدرانتان آن ها را نام گذاری کرده اید و خدا دلیلی بر حقانیت آن ها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی دانند.

توحید؛ عامل رهایی از وَهم

حضرت یوسف علیه السلام در آیه فوق بینش توحیدی را تبیین فرمودند و روشن کردند علت سرگردانی ملت ها در پرستیدن چیزهایی است که با خیالات خود ساخته و پرداخته اند و اسم هایی است که خودشان بر آن ها گذارده اند بدون آن که هیچ حقیقت و واقعیتی داشته باشند، و لذا از طریق پرستیدن آن ها به گرد اهداف وَهمی خود می گردند، زیرا واقعیت مطلق مربوط به «واحد قهار» است و هر چیزی هم که واقعیت دارد پرتو نور

۱- سوره یوسف، آیه ۴۰.

وجود حضرت رب العالمین است، و چیزی در عرض وجود خداونـد نیست تـا بتوان به عنوان وجودی مسـتقل از کمالات آن بهره منـد شـد، حال چه آن چیز بت باشـد و چه پول و ثروت و چه تکنولوژی و مـدرن ترین ابزار، هیـچ کدام نمی توانند جای معبود یگـانه عالم هستی را بگیرنـد. و در جلسات گذشـته تا انـدازه ای روشن شـد که یکی از خصوصـیات فرهنگ غربی شأن خدایی دادن به تکنولوژی است.

بـا توجه به تـذکرات قرآن نسبت به روانکـاوی تمـدن هـای گرفتـار بت پرستی می توان فهمیـد اگر معبود های وَهمی را جای خـدای حقیقی قرار دادیـم بـا همـان سـر گردانی روبـه رو می شـویم کـه جهـانِ امروز از طریـق هـدف قراردادن مـدرن ترین تکنولوژی برای خود به وجود آورده است، انسـان متجـدد هر روز به دنبال مـدرن ترین ابزار است و هیـچ وقت هم ارضاء نمی شود و حضـرت یوسف علیه السـلام بـا مخـاطب قراردادن آن دو زنـدانی به همین نکته اشـاره فرمودنـد که: «يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»؛(۱) آیا معبودها و رب های متفرق بهتر و نتیجه بخش اند یا خدای واحد قهار؟ وقتی دلِ انسان در گرو اهـداف متعـددی قرار گرفت که به هـدفی واحـد و متعالی ختم نمی شونـد عملاً با زندگی پراکنده ای روبه روست که هیـچ مقصـدی در آن نیست و این همـان روبه روشـدن بـا بی ثمری مطلق است. در مقابل اهـداف پراکنـده، حیات توحیدی است که: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»؛ که یک زندگی و راه و رسم پایدارِ ماندنی غیر پراکنده است.

۱- سوره یوسف، آیه ۳۹.

ما موقعی تأثیر و برکات زنـدگی توحیـدی را می فهمیم که متوجه باشـیم زنـدگی غیر توحیدی چگونه ملت ها و خانواده ها را ویران و مضـمحل کرده است و اگر خداونـد چنین بصـیرتی را به ملـتی داد، معلـوم است سـینه ی آن ملت را برای فهم تـوحید گشوده است.

وقتی هـدف مقدسـی در منظر انسان قرار گرفت که اولاً: واقعی است و نه وَهمی، ثانیاً: کامل است نه ناقص، می توانـد جایگاه هر چیزی را در زندگی خود درست تعیین کند و دیگر فریب زرق و برق ابزارهای پیشـرفته ی دنیا را نخورد. مثلاً وقتی مقصـد شما تهران است هرگز زیبائی های ماشـینی که می خواهـد به شـیراز برود موجب نمی شود که شـما سوار آن شوید، ولی وقتی ماشـینی پیـدا شـد که می خواهد به تهران برود، اگر هم به زیبایی ماشـینی که به شـیراز می رود نباشد، باز سوار می شوید تا به مقصد خود برسـید، چون هدف شـما مشـخص است و تنها ابزاری برای شما ارزش دارد که شما را در رسیدن به هدف کمک کند. ولی اگر هدف خاصـی نداشـته باشید هر پیشنهادی را می پذیرید در حدّی که صِرف آن که این ماشین زیباتر است برای شما پذیرفتنی است حالا کجا می خواهد برود برای شـما مهم نیست، چون هدف مهمی را دنبال نمی کنید. امروز تکنولوژی با انواع شکل ها و صورت ها چنین بلایی را بر سر جوامع غیر توحیدی آورده است و لذا عنان زندگی آن ها را به دست گرفته و آن ها را هر جا که می خواهـد می برد. به اسم تکامل در ابزار معنی زندگی عوض می شود و ملّتی کامل است که مدرن ترین ابزار را داشته باشد،

ص: ۷۵

هرچند از نظر فضائل اخلاقی در پایین ترین درجه قرار گیرد چون ملاک، کمال ابزار مدرن است و دیگر هیچ.

وقتی قرب الهی مقصد شد و به عنوان یک هدف واقعی مدّ نظر ما قرار گرفت، فقط به وسایلی نظر داریم که ما را به هدف واقعی سوق می دهند و در این صورت وسایل وَهمی و وَهم زا در زندگی ما نقش آفرین نیستند و به خوبی متوجه وَهمی بودن آن ها می شویم. چون هدفی واقعی مدّ نظر ما است و کمالات غیر واقعی و وَهمی نمی توانند ما را به آن هدف برسانند.

قرآن می فرماید: «وَمَا أُوتِيتُم مِّن شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؛(۱)

و هر آنچه به شما داده شده است کالای زندگی دنیا و زیور آن است وآنچه پیش خداست بهتر و پایدارتر است آیا نمی اندیشید.

علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» در تفسیر این آیه می فرمایند: آنچه از متاع زندگی دنیا به شما داده شده متاع زندگی دنیا و زینت آن است و زندگی دنیایی آن ها را زینت داده یعنی همان زندگی زودگذر به این ها ارزش داده است، در حالی که آنچه نزد خداست و در اثر هدایت الهی به دست می آورید دارای نتیجه پایدار است. اگر از وَهمی که در اثر مقصدگرفتن زندگی دنیایی به دست آمده، آزاد شوید و تعقل کنید متوجه این حقیقت بزرگ می شوید.

نه این ابزارهای به ظاهر زیبا برای شما پایدار است و نه نیاز شما به آن ها جاودانه است. شما در زندگی دنیایی براساس نیازهای این زندگی

۱- سوره قصص، آیه ۶۰.

ابزارهایی را بر می گزینید تا بتوانید زندگی کنید ولی در قیامت و در آن شرایط جدید نیازهای دیگری دارید که این ابزارها نمی توانند آن ها را برآورده سازند، مضافاً این که زیبائی های آن ها به جهت زندگی دنیایی است. حال اگر وسایل ارتباط با خدا را در شخصیت خود شکل نداده باشید و از طریق عبادات و معارف دینی شرایط قرب به مقصد اصلی را برای خود فراهم نکرده باشید در بی هویتی آزاردهنده ای قرار خواهید گرفت که صورت بیرونی آن همان جهنمی است که قرآن در وصف اهلِ آن می فرماید: «لَا یَمُوتُ فِیهَا وَلَا یَحْیَی»؛(۱) نه شرایط مردن در آن فراهم است و نه امکان زندگی. زیرا از ابتدا در دنیا به هدفی مقدس و پایدار دل نبستیم، در حالی که فطرت و جان ما در طلب حقیقتی پایدار و متعالی است، با این حال اهداف وَهمی روح و روانِ بسیاری از انسان ها را تحت تأثیر خود قرار داده و زمینه تأثیرِ فرهنگ وَهم زده غربی را در خود فراهم آورده اند. در ادامه فرمود: «وَ مَا عِنْدَاللّٰه خَیرٌ وَ اَبْقَی»؛ آنچه نزد خدا است با ثمر و واقعی است و می توان از آن در راستای به ثمر رساندن زندگی بهره های فراوان برد، نه ابزارهایی که تنها، شما را به اهداف دنیایی می رساند، و در نهایت ناپایداری و بی ثمری خواهد داشت.

حال اگر جهت زندگی انسان آخرتی شد و نظر جان خود را به حقایق پایدار ابدی انداخت، دیگر آنچه برای زندگی دنیایی زینت است نمی تواند برای او جذاب باشد و او را فریب دهد. همچنان که شعار «دوره حرف های دینی گذشته است» برای چنین انسان هایی تأثیرگذار نیست،

۱- سوره اعلی؛ آیه ۱۳.

چون بحث از اصیل ترین بُعد انسان یعنی هدف ابدی او در میان است و لذا اگر دوره همه چیز بگذرد دوره این حرف نمی گذرد.

آفات اهداف ناپایدار

فرهنگ مدرنیته گرفتار اهدافی شده که به واقع دائماً گذرا است و لذا سایر زندگی ها را نیز از همان دیدگاه می نگرد و به جای مطالعه بر روی حقیقتِ سخن انبیاء با اتهام آن که این حرف ها گذرا و حرف های آخوندها است عملاً فرورفتن خود را در ظلماتی که برای خود ساخته عمیق تر می کند و سعی می کند فضایی بسازد که حق و باطل در هم بریزد و سیاهی بطلان فرهنگ مدرنیته آشکار نگردد.

ابتدا تاریخ را طوری تفسیر کردند که تکامل بشری به معنی تکامل در ابزارِ تولید تلقی شد و تاریخ تمدن به عصر سنگ و مفرغ و مس و آهن و ... تقسیم شد، گفتند عصر حجر یعنی عصری که انسان ابزارش را از سنگ می ساخته و انسان عصر مفرغ، از او پیشرفته تر است، زیرا ابزار تولیدش از سنگ به مفرغ تکامل یافته. در این تحلیلِ بی پایه اولا: هر ملّتی هراندازه هم فرومایه باشد همین که ابزار تولیدش پیشرفته تر از ملت قبلی است، کامل تر است، حتی اگر آن ملت قوم لوط باشد با آن همه رذائل اخلاقی، و هر ملّتی که ابزار تولیدش مربوط به گذشته است غیر کامل است، هرچند پیامبر خدا یعنی حضرت آدم علیه السلام باشد.

اگر بخواهیم شرایط تاریخی خود را درست بشناسیم و به اصطلاح بفهمیم در کجای تاریخ هستیم و رسالت خود را در حال حاضر درست

ص: ۷۸

تشخیص دهیم و راه برون رفت از معضلات برایمان گشوده شود و به عبارت دیگر اگر بخواهیم زیبائی ها و زشتی های حقیقی را از زیبائی ها و زشتی های وَهمی درست تشخیص دهیم یک راه بیشتر نداریم و آن این که هدف زندگی را توحیدی و الهی کنیم و با تمام وجود نظر به آن یگانه مطلق که نور سماوات و ارض است بیندازیم تا جایگاه خود و جایگاه همه چیز درست روشن شود. با نگاه توحیدی نیازهای حقیقی از نیازهای کاذب جدا می شود و زینت های وَهمی از زینت های حقیقی تفکیک می گردد و عمر و انرژی ما صرف نیازهای کاذب و زینت های وَهمی نمی شود که پس از مدتی با پوچی خود روبرو شویم و گرفتار لاابالیگری فکری گردیم و سرنوشت خود را به هرچه پیش آمد بسپاریم.

اراده عمومی مردمان در فرهنگ غربی ابتدا به این نتیجه رسید که راه زمین از آسمان بریده است و خدا با بشر گفتگویی ندارد و ما باید امور خود را با عقل بشری یا مکتب «راسیونالیسم» سر و سامان دهیم و به این امید از قرن پانزدهم به بعد زندگی را شروع کرد و با تکیه بر عقل بشری، جلو آمد و تمدن جدید را شکل داد ولی چند قرنی نگذشت که طلیعه ناکامی آن فکر و فرهنگ ظاهر گشت. ابتدا بسیار تلاش کرد شکست را باور نکند ولی فاجعه بزرگ تر از آن بود که بتوان نادیده گرفت. حال با روح و روحیه ای به سر می برد که سرنوشت خود را به هر چه پیش آید سپرده است، بدون هیچ امیدی به آینده. غافل از این که ناکامی اش را باید در انصراف از نظر به توحید حق جستجو کند تا سروش الهی در روح او

بدمد که «اِنَّ اللّهَ لاَ یضِیعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِین»؛(۱) خداونـد اجر نیکوکاران، یعنی مؤمنینی را که عمل صالـح انجام می دهند، ضایع نمی کنـد تا پس از مـدتی با ناکامی برنامه ها روبه رو شونـد. وقتی هدف ملّتی واقعی ترین واقعیات، یعنی خدای هستی بخش شـد، کوچک ترین حرکتی که به آن واقعیت مطلق متصل شـد، پایـدار می مانـد. به گفته الکسانـدر سولژ نیستین: «تمایلِ مدامِ افزون طلبی و دست یابی به زندگی بهتر و کوشـش در راه آن، سـیمای بسیاری از انسان های غربی را آکنده از نگرانی و حتی یـأس و سـر خوردگی سـاخته است... امروزه رفـاه در جوامع غربی به تدریـج نقـاب مهلـک خود را از چهره بر می گیرد... اگر انسان فقط زاده شـده است که خوش باشـد، پس به دنیا نیامده است که بمیرد، ولی از آن جا که جسـمش محکوم به فنا است، پس باید بیشتر وظیفه ای معنوی داشته باشد تا فرو رفتن در زندگی روزمرّه».(۲)

اگر جایگـاه دنیـایی خود را در یـک نگاه توحیـدی درست تعریف کنیم در انتخاب های زنـدگی فریب نخواهیم خورد. مسلّم است که مـا در این دنیـا آمـده ایم تا اسـتعدادهای قرب به خـدا را از حالت بالقوه به حالت بالفعل در آوریم و خود را شایسـته زنـدگی در ابـدیتی بکنیم که مـا هستیم و تجلیات اسـماء الهی، به زبان دیگر ما در دنیا آمـده ایم تا قیامتی شویم و چنین مورد خطاب قرار گیریم که «یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ* ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَهً

۱- سوره هود آیه ۱۱۵.

۲- الکساندر سولژ نیستین، مقاله جهانی از هم گسیخته.

مَّرْضِیَّةً * فَادْخُلِی فِی عِبَادِی* وَادْخُلِی جَنَّتِی»؛(۱) ای نفسی که نسبت به پروردگار خود به مقام اطمینان و آرامش رسیده ای، در حالی که خدا از تو راضی است و تو از او، به سوی پروردگارت برگرد، داخل شو در زمره ی بندگان خاص من، داخل شو در جنت مخصوص من. و از طریق این خطاب تا ابد در زیر پرتو انوار الهی در عالی ترین بقاء، سرمست کمال باشیم. پس دنیا مقصد نیست ولی زمینه تعالی هست، مثل نَفس کودکی که در رحم مادرْ خود را آماده زندگی بیرون از رحم می کند، برای خود ریه و چشم و معده می سازد که در بیرون از رحم از هوا استفاده کند و چیزها را ببیند و غذاها را هضم کند، وگرنه با خروج از رحم نمی تواند ادامه حیات دهد، اگر قلبِ خود را در دوران جنینی تکمیل و آماده نکند در اولین ساعات زندگی بیرون از رحم می میرد. همین طور سختی های بعد از زندگی دنیایی برای کسی که دنیا را مقصد گرفت و خود را آماده شرایط ابدی نکرد به صورت جهنم و فشارهای مربوطه ظهور می کند، آن هم سختی ها و فشارهای ابدی، در موطنی دارای قرار و ثبات.

عالم ماده طبق برهان حرکت جوهری سراسر حرکت و تبدیلِ قوه به فعل است، بر عکسِ عالم قیامت که موطن فعلیت و ثبات است، پس عالم قیامت تنها جایی است که می تواند مقصد باشد، چون تغییر در آنجا نیست که اگر آن را مقصد گرفتی از دستت برود. وقتی روشن شد جهان ماده عین سیر به سوی مقصد است و خودش مقصد نیست، برعکسِ نظام غیب که می تواند مقصد باشد روشن می شود که مقصد ما قیامت است و برای

۱- سوره فجر، آیات ۲۱ تا ۳۰.

قیامتی شدن به این دنیا آمده ایم، حال اگر دنیا که باید وسیله سیر به سوی هدف باشد خودش مقصد شد همه چیز وارونه می شود و هر انتخابی که انجام دهیم انتخابی معکوس خواهد بود و نتیجه معکوس به بار می آورد، آنچه فکر می کنیم زیبایی است زشتی است و آنچه فکر می کنیم عامل آرامش است وسیله ناآرامی می شود. به همین جهت گفته اند: «غرب همواره ناآرام و ناراضی است، سعی می کند به استثناها امکانِ وجود بدهد و به همان اندازه باید برای حفظ آن انرژی صرف کند» چون هدف اصلی را که در ثبات و قرار است، رها کرده و با هدف قراردادن مدرن ترین تکنولوژی، همه چیز را وارونه می بیند و از این نکته غافل است که بشر همیشه بیش از آن که مشکل بیرونی داشته باشد مشکل درونی دارد. در حالی که انسان با نظر به غیب و پایداری و ثبات آن عالم دیگر به راحتی مفتون مدرن ترین تکنولوژی نخواهد شد و در فضای حضور در محضر حق، بررسی کند که این زندگی چه نوع تکنولوژی را اقتضا می کند.

حقیقت و مجاز

وقتی توانستیم با نظر به هدف واقعی و حقیقی، اعتبار و مجاز را از حقیقت باز شناسیم، می فهمیم چگونه از اعتباریات استفاده کنیم و آن ها را حقیقت نپنداریم. عموماً زندگی زمینی دارای دو جنبه «حقیقت» و «مجاز» است، مجاز یا اعتبار آن جنبه هایی از زندگی است که در راستای ارتباط با بقیه و یا نیاز به بقیه ایجاد می شود، مثل پدر بودن بنده که در راستای فرزندانم معنی دارد، در حالی که اگر بنده فرزندی نداشتم پدر بودن من

هم معنی نداشت، یا مثل قدرتمندبودن فلان آقا که در راستای سنگین بودن پدیده ها معنی می دهد، حال در قیامت که به این معنی سنگینی نداریم، پس قدرتمندبودن او هم بی معنی می شود، همچنان که ثروتمندبودن ثروتمندان در جایی معنی می دهد که کالاها را در ازاء پول به افراد می دهند. همه این عنوان ها مثل پدربودن یا قدرتمندبودن و یا ثروتمندبودن و بسیاری دیگر از این قبیل عنوان ها به خودی خود حقیقتی در خارج ندارند و در راستای ارتباط با غیر حاصل می شوند و به عبارت دیگر واقعیتی در خارج نیستند. پدربودن بنده غیر از موجودبودن بنده است، با تولد فرزندانم به موجودیت من چیزی اضافه نمی شود ولی در ذهنْ نسبتی بین من و آن کودک پدید می آید که آن نسبت را تحت عنوان «پدر» بودنِ بنده می شناسند و این قاعده ی همه عنوان های اعتباری است. بر عکس عنوان های حقیقی که واقعاً در خارجِ از ذهن ما موجودیت دارند، و آن موجودیت جدا از هر نسبتی موجود است و با خلقت الهی واقع و موجود می شود.

عنوان هایی اعتباری با ظهور قیامت تماماً رخت بر می بندند و هیچ می شوند.(1) هم اکنون نیز به همان اندازه که نظرمان به هدف حقیقی یعنی خداوند باشد، متوجه مجاز بودن اعتباریات خواهیم شد و در عین استفاده از آن ها، آن ها را حقیقی نمی دانیم بلکه وسایلی جهت رفع نیازهای زندگی

۱- قرآن در رابطه با از بین رفتن نسبت بین آشنایان می فرماید: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءلُونَ»؛ پس آنگاه که در صور دمیده شود دیگر میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از حال یکدیگر سؤال هم نمی کنند.

به شـمار می آوریم که البته این موضوع در مورد اهـل دنیـا درست بر عکس است، به طوری که دنیـا و وسایل دنیایی و عنوان های دنیایی را به جـدّ حقیقی می پندارنـد و خـدا و قیامت را ساخته ذهن انسان ها می دانند و چون از این دنیا به آن دنیا منتقل شدند تمام وجودشان به بحران می افتد، با شرایطی روبه رو می شوند که بیش از آن توان تصور آن را هم نداشته اند.

کافی است انسان نگاه خود را توحیدی کند تا تمام حرص های اهل دنیا از جانش فرو ریزد. غرب تلاش کرد با غفلت از غیب و قیامت، مرگ را بمیرانـد و در عمل آن عالم را نادیـده بگیرد، در نتیجه همه زنـدگی اش در پای فرار از مرگ، نابود شـد. با ساخت تکنولوژی های مهیب خواست با مرگ مقابله کنـد و در نتیجه با مرگی سـخت تر روبه رو شـد که با یک بمب خوشـه ای هزاران نفر به کام مرگ رفتنـد، و در جنگ جهانی دوم بیش از چهل میلیون از مردم اروپا با همین تکنولوژی به کام مرگ فرسـتاده شدند. «جامعه ای که به دسـتورات انبیاء پشت کرد و خواست صِرفاً با قوانین بشری خود را اداره کند، بدون آن که به اهداف والاتری بیندیشد، نمی تواند از تمام امکاناتی که برای بشـر گذارده اند استفاده کند و در نتیجه فاجعه می آفریند.» زیرا مجاز را به جای حقیقت گذاشت و ایمان و عمل مناسب ایمان - یعنی عمل صالح- را از صحنه زندگی خارج کرد.

سنّت بحران شکوه قارونی

وقتی مجاز را حقیقت بپنـداریم روحیه ای پیـدا می کنیم که حسـرت زنـدگی قارونی را خواهیم خورد و قرآن در وصف چنین روحیه ای

ص: ۸۴

می فرمایـد: «فَخَرَجَ عَلَی قَوْمِهِ فِی زِینَتِهِ قَالَ الَّذِینَ یُرِیدُونَ الْحَیَاهَ الدُّنیَا یَا لَیْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِیَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِیمٍ»؛(۱) چون قارون با آن همه ثروت و خَدَم و حشم به میان جمع مردم آمـد آن هایی که زندگی دنیایی برایشان اصالت داشت آرزو کردنـد ای کاش ما هم ماننـد آنچه به قارون داده شد داشتیم که او در بهره مندی بزرگی است. «وَقَالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَیْلَکُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَیْرٌ لِّمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا یُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ»؛(۲) اندیشـمندان واقعی به آن ها گفتند وای بر شما! بهره ای که می توان از بندگی خدا برد بسـیار بهتر و مفیدتر است برای کسانی که اهل ایمان و عمل صالح باشند، البته این توفیق و بصیرت را به کسانی می دهند که در دین داری پایدار و شکیبا باشند «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا کَانَ لَهُ مِن فِئَهٍ یَنصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا کَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِینَ»؛(۳) تـا این که خداونـد او و همه ثروتش را در زمین فرو برد، در حـالی که بـا آن همه یار و یاور هیچ کمکی نتوانستند به او بکنند و خدا هم به او کمکی نکرد.

سنت فروریختن شـکوه زنـدگی قارونی، سـنتی لایتغیر است و اگر هوشـیار باشـیم به جای حسـرت از زندگی غربی باید عبرت گرفت که چگونه غفلت از معبودِ حقیقی، ملتی را به نابودی نزدیک و نزدیک تر می کنـد. در آیات فوق ملاحظه فرمودید که مردم معمولی حسرت شکوه قارون را می خوردند ولی اهل ایمان در اوج قدرت و شکوه قارونی متوجه

۱- سوره قصص، آیه ۷۹.

۲- همان، آیه ۸۰.

۳- همان، آیه ۸۱.

ارزش و عظمت چیز دیگری بودند و حرفشان آن بود که «ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا»؛ آن بهره ای که برای مؤمنین از طرف خدا می رسد فایده دارد. قرآن در ادامه می فرماید: «وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاء مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَن مَّنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ»؛(۱) پس از نابودی ثروت و شکوه قارون تازه آن عده ای که حسرت او را می خوردند به هوش آمدند که وای! گویا خدا می داند به چه کسی چه اندازه از ثروت بدهد و اگر به ما چون قارون ثروت داده بود با این روحیه غیر ایمانی، ما هم طعمه زمین می شدیم، وای که انگار کافران به نتیجه ی تلاش خود نمی رسند. جالب است با این که با چشمان خود بی ثمری زندگی دنیایی را دیده اند باز تماماً قلبشان تصدیق نمی کند و لذا می گویند گویا و انگار چنین و چنان است.

یک نگاه به روابط امروز دنیا کافی است تا ما متوجه شویم عمر بشر چگونه دارد صرف گشودن گره هایی می شود که تکنولوژی پدید آورده است، حال باید پرسید چه کسی باید گره های روح و روان انسان را بگشاید؟ فرهنگ غربی تمام فرصتی که انسان باید خود را احیاء کند صرف تکنولوژی و گشودن گره های ناشی از تکنولوژی کرد.

داند

او خاصیت هر جوهری

در

بیان جوهر خود چون خری

قیمت

هر کاله دانی که چیست

قیمت

خود را نداند ابلهی است

ص: ۸۶

۱- همان، ۸۲.

در فرهنگ غربی به جای آن که افق حیات انسان ها یافتن استعداد های روحانی آن ها باشد و این که متوجه شوند چگونه پنجره ی دل را به راه های بیکرانه معنویت بگشایند، افق حیات خود را به سوی صورت های مدرن تر تکنولوژی قرار داده اند و ناخودآگاه بر هرچه بی نتیجه تر کردن زندگی حقیقی اصرار می ورزند. در حالی که ظرفیت طبیعت طوری برای همه انسان ها آماده شده که با قناعت و سادگی می توانند از آن استفاده کنند و چنین روحیه ای در بشر ظهور نخواهد کرد مگر با جهت گیری توحیدی و سپردادن روح به سوی عالم معنویت. وگرنه روحِ فزون خواهی حاکم بر تکنولوژی هر روز ما را با بحرانی جدید روبرو می کند که باید همه فرصت خود را در گشودن گره های آن بحران صرف نمائیم و باز بحرانی دیگر و باز فرصت سوزی دیگر.

ظرفیت طبیعت

به تعبیر قرآن روح اهل کفر روح افتخار بر اسراف است «یَقُولُ أَهْلَکْتُ مَالًا لُّبَدًا»؛(۱) می گوید من مال زیادی را از بین می برم. و این نوع مصرف زدگی را شاخصه رشد نشان می دهند تا حیات تکنولوژی فزون خواه ادامه یابد، در حالی که شاخصه حیات دینی «قناعت» است و «سادگی».

روح حاکم بر تکنولوژی و ریخت و پاش های فرهنگ غربی به جهت امکاناتی است که با استعمار سایر ملل و چپاول ثروت ملت ها برایشان پیش

۱- سوره بلد، آیه ۶.

آمد و چنانچه سایر ملل تحت تأثیر مصرف زدگی غربی قرار نمی گرفتند و «قناعت» و «سادگی» را انتخاب می کردند مسلّم تمام شکوه ظاهری غرب فرو می ریخت. و امروز هم نجات ملت ها از ظلمات مدرنیته را باید در آموزه های دینی دنبال کرد و با برنامه ریزی مناسب و با توجه به این که طبیعت ظرفیت اسراف کاری ها را ندارد، آینده را از آنِ خود کرد و شرایط عبور از فرهنگ مدرنیته به سوی تمدن اسلامی را پدید آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «اگر کسی برای غسل کردن بیش از یک صاع – حدود سه کیلو– آب مصرف کرد خلاف سنت من عمل کرده.»؛(۱)

از این روایت بر می آید که روح انسانِ موحد اجازه نمی دهد مصرف زدگی بر زندگی اش حاکم باشد، حال چه تولیدش بیش از مصرفش باشد و چه نباشد. چه در منطقه ای زندگی کند که دارای آب فراوان باشد و چه در منطقه خشک و کویری زندگی کند. مصرف زیاد روح را می میراند و انسان را گرفتار مصرف زدگی می کند، مضافاً این که طبیعت ظرفیت اسراف کاری در هیچ چیزی را ندارد.(۲)

اگر فرهنگ غرب در ظاهر برنامه ریزی دارد ولی برنامه ریزی آن فرهنگ برای تخریب طبیعت و استعمار و چپاول سایر ملل بوده و این برنامه ریزی آن چیزی نیست که بتواند ملّتی را نجات دهد، چیزی

۱– وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۸۲

۲– یک نوزاد متولد ایالت متحده؛ ۲ برابر نوزاد سوئدی، ۳ برابر نوزاد ایتالیایی، ۱۳ برابر نوزاد برزیلی، ۳۵ برابر نوزاد هندی، ۱۴۰ برابر نوزاد بنگلادشی و ۲۸۰ برابر نوزادی که در چاد، روآندا، هائیتی یا نپال متولد می شود، سربار محیط زیست است. (افسانه ی توسعه، اسوالدو دویورو، ص ۹۰).

نمی گذرد که آرام آرام صدای شکستن استخوان های آن تمدن به گوش خواهد رسید. سنت الهی چنین است که اسراف و ظلم، عامل بی ثمری و اضمحلال خواهد بود و از طرف دیگر تا هوس های انسان ها به کمک دین الهی در کنترل نیاید، اسرافْ روز به روز گسترده تر می شود تا به سقوط انتهایی ختم شود، و چون امیدی به بازگشت به دین در کلیت فرهنگ غربی در میان نیست باید منتظر سقوط این تمدن بود.

حضرت یوسف علیه السلام فرمودند: دینِ قیم و تمدن پایدار را باید در هدفی نورانی که همان بندگی خداست، دنبال کرد و لذا ما باید به جای تبلیغات مبالغه آمیز برای ماشین و صنعت و ایجاد محبت های کاذب به تکنولوژی و رفاهِ تکنیکی، ارزش های اخلاقی اسلام را وارد مناسبات اجتماعی نمائیم و در عین به صحنه آوردن تکنولوژی بومی، رویکرد و جهت گیری خود را به هدفی غیر از هدفی که تکنولوژی غربی برای بشر ترسیم می کند، سوق دهیم. توجه مردم را بیش از حدّ به تکنولوژی غربی جلب کردن بدون آن که از عیب های بی اندازه آن سخن بگوئیم، عملاً ـ ملت را به سوی ورطه های بحران خواهیم کشاند.

قربانی شدن دین

باید غفلت نکنیم که هر تکنولوژی بر اساس فرهنگ و هدفی خاص ساخته شده و در هر جا آورده شود ناخودآگاه روح خود را نیز با خود می آورد و لذا تصور آوردن تکنولوژی غربی بدون به صحنه آوردن روح حاکم بر آن، تصور ساده اندیشانه ای است که در ذهن فقط تحقق آن

ص: ۸۹

ممکـن اسـت ولی در عمـل مـا بـا چیز دیگری روبرو خـواهیم شـد. غرب بـا رویکردی کـه به تکنولـوژی داشت بـدون آن که بخواهـد، سـخت از دین فاصـله گرفت و یـا به تعبیر دیگر دین را در پـای تکنولوژی قربـانی کرد، تـا آنجایی که گفتنـد ارباب کلیسا نباید سـخنانی بگویند که موجب توقف صنعت شود، و لذا روح صنعتِ موجود، روح کنارزدن تعهد دینی است و هر جا هم که وارد شود با همین روحیه وارد می شود.

ابتـدا حرفشان این است که تکنولوژی و صـنعت تضادی با دین ندارد، ولی در عمل آنچنان اهداف حاکم بر صـنعت عمده می شود که جـایی برای جهت گیری دینی در جـامعه نمی مانـد و حساسـیتِ نسـبت به معاد و ابـدیت آنچنان مورد غفلت قرار می گیرد که در عمل گویا چنین آینـده ای برای انسان تکنولوژی زده وجود ندارد. و چنین روحیه ای برای ملتی که تلاش کرده با به صـحنه آوردن حکومت اسـلامی در زندگی اش، دسـتورات الهی را در زندگی حاکم کند و جهت خود را به سوی اهداف الهی معطوف دارد، سخت خطرناک است، و اگر از روح حاکم بر تکنولوژی غافل شویم و بدون هیچ گزینش و کنترلی تسلیم آن گردیم از اسـلام و حکومت اسلامی جز پوسته ای بی روح نخواهد ماند و زحماتی که در پدیدآوردن نظام اسلامی صرف شده با ناکامی همراه خواهد شد. که از وقوع آن به خدا پناه می بریم.

ابتـدا بایـد روشن شود ادامه شـیوه رشد و توسـعه ی مطرح در فرهنگ غربی، ادامه زندگی روی زمین را غیر ممکن می کند و وقتی بر نظام صنعتی ما روح توحیدی و جهت گیری الهی حاکم نباشد، در اوج پیروزی

ص: ۹۰

صنعتی با ناکامی ناخواسته روبه رو خواهیم شد و نیز باید بدانیم اختلال در رابطه میان خدا و انسان به اختلال در رابطه میان انسان و جهانِ آفرینش می انجامد. در حالی که وقتی که حکم حضرت حق تعالی در تمدنی حاکم باشد، انسان بیش از آن که توجهش به ظاهر دنیا گردد، توجهش به باطن هستی است، و به جای آن که بخواهد در عالَم دست به تسخیر بزند، سعی می کند خود را دگرگون سازد تا شایسته قرب الهی شود و با جهانی بسیار گسترده تر از جهان ماده مرتبط گردد. بشر غربی به سبب بی توجهی به امور قدسی، به جای این که به خویشتن خویش بپردازد، تمام سعی خود را به تغییر عالم خارج معطوف داشت.

در رویکرد به تمدن اسلامی همه تلاش آن است که انسانی کامل به صحنه آید و همه مناسبات بشر با حاکمیت حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه تنظیم شود، ولی متأسفانه در عمل نظرها به سوی تمدنی است که سعی دارد فرهنگی را بر ما تحمیل کند که بیش از حدْ عالم خارج را تغییر دهیم، و بنده امیدوارم بتوانیم خود را از این عدم تعادل آزاد نماییم، تا در عین استفاده از تکنولوژی، رویکرد ما به سوی هدفی دیگر باشد و بر اساس آن هدف اولاً: انتخاب های ما مدیریت شده خواهد بود. ثانیاً: چون هدف ما هدفی مقدس است از تحمیل فرهنگِ جاری در تکنولوژی غربی کمتر آسیب خواهیم دید.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

جلسه چهارم: تکنولوژی؛ فرهنگ یا ابزار!

اشاره

ص: ۹۳

بسم الله الرحمن الرحیم

«مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ أَسْمَاء سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَآؤُكُم مَّا أَنزَلَ اللّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ»؛(۱)

آنچه شما به جای خدا می پرستید جز نام هایی چند نیستند که شما و پدرانتان آن ها را نام گذاری کرده اید و خدا دلیلی بر حقانیت آن ها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی دانند.

برکات بصیرت توحیدی

آنچه موجب شده که هنوز در آیه مذکور تأمل داشته باشیم قسمت آخر آیه است که می فرماید: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ»؛ نکته اخیر می رساند که این آیه پیامی فوق فهم روح اکثر جامعه ی بشری دارد و موضوعِ آن مهم تر از آن است که به راحتی بتوان بدان دست یافت. خداوندِ بصیر، بصیرتی خاص به انبیاء خود می دهد و آن ها با تلاش زیاد سعی می کنند آن بصیرت را در اختیار بشریت قرار دهند و از آن طریق افق

۱- سوره یوسف، آیه ۴۰.

زنـدگی آن هـا را به چیزی بالاتر از روزمرّگی ها بکشاننـد. شایـد تا حـدّی در جلسات گذشـته عزیزان متوجه شـده باشـند افق توحیـدی چه انـدازه در جهت گیری انسان ها در زنـدگی، و انتخاب اجزاء زنـدگی مؤثر است. إن شاءالله متوجه شـده ایـد که تفکر توحیـدی چیزی نیسـت در کنـار زنـدگی، بلکـه بصـیرتی است که همه زنـدگی را در بر می گیرد، به طـوری که بـا آن بصـیرت هر چیزی معنـا و شخصـیت خـاص خـود را داراسـت کـه بـدون بصـیرت توحیـدی دارای آن شخصـیت نیسـت. مثل تکنولوژی مدرن که در بیرون از بصـیرت توحیدی به عنوان هدف نگریسـته می شود، در حالی که در بصـیرت توحیدی هرگز چنین شخصیتی نمی توان برای آن قائل شد.

بصـیرت توحیدی نه آنچنان است که فقط محدود به پدید آوردن اسـباب زندگی دنیایی باشد، و نه آنچنان است که نسـبت به اسباب زندگی دنیایی بی تفاوت باشد و ذهن و ذکر ما را صرفاً به قیامت معطوف دارد و هیچ بصیرتی نسبت به زندگی دنیایی و وسایل آن به ما ندهـد. وقتی ما معتقـدیم توحید یکی از اصول دین است، پس معتقدیم نگاه توحیدی در جای جای زندگی نقش تعیین کننـده دارد و هیـچ پدیـده و حرکتی خارج از آن نگاه نمی تواند وجودی مسـتقل داشـته باشد. با توجه به غیر قابل محسوس بودن حقیقت توحید است که حضرت یوسف علیه السلام پس از طرح نگاه توحیدی در آخر آیه فرمود: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ»؛ یعنی ای مردم مسئله عمیق تر از آن چیزهایی است که به راحتی در دسترس اندیشه ی شما قرار گیرد، بینشی است که باید مافوق امور جزئی زندگی آن را بیابید و با آن زندگی کنید و اگر امور جزئی زندگی را در حیطه

نگاه توحیـدی جای ندهیـد همان امور جزئی، زندگی تان را بازی می دهد. به طوری که تکنولوژی به جای آن که در خدمت بشـر قرار گیرد، بشـر را در خـدمت خـود خواهـد آورد. این مسـئله در همه ی امور مـا صـادق است که اگر نگـاه توحیـدی در زنـدگی نیایـد همه چیزِ ما را به بازی می گیرد و بشـر گرفتار اضـطراب و پوچی می شود. به طوری که اریک فروم می گویـد: «نیمی از تخت های بیمارستـان های آمریکا در اشـغال بیماران روانی است» و هم او می گوید: «در قرن نوزدهم مسـئله این بود که «خدا» مرده است، در قرن بیسـتم مسئله این است که «انسان» مرده است، زیرا که تمدن جدید نتوانسته نیازهای عمیق انسانی را بر آورده کنـد» یـا آقـای مـاکس پلانـک می گویـد: «پیروزی خدانشناسـی نه تنهـا به معنـای ویرانی فرهنگ، بلکه به معنای نابودی هرگونه امید به آینده است».

حرف بسـیاری از اندیشـمندان غربی که جامعه ی آن ها با غفلت از هـدف الهی، اهـداف تکنولوژی را هدف خود قرار دادند، این است که «نیازهـای اصـلی انسـان نیازهـای معنوی است و نه مادی، و راه حل مشـکلات را نه از طریق مادیات بلکه از طریق معنویـات بایـد آغـاز کرد. این که امروز انسـان دیوار انسـان شـده و یـأس گسترده ای در جامعه غربی حاکم است، همه و همه نتیجه طبیعی حاکم شـدن روح مادی است.» از این جملات بر می آیـد که وقتی هـدفِ توحیـدی مورد غفلت قرار گرفت بشـر چگونه در تمام ابعاد احساس شـکست می کند و این عبرت را به ما می دهد که بیش از آن که از سـر حسـرت به جامعه غربی بنگریم با چشم عبرت بین آن را نظاره کنیم تا به آن ورطه هلاکت بار گرفتار نشویم.

ص: ۹۷

روح غربی و گرایش اسلامی!

بصیرت توحیدی اقتضا می کند به جای نزدیک کردن زندگی به غرب، تلاش کنیم از آن فاصله بگیریم و زندگی را از خود شروع کنیم تا نسیم جان فزای توحید، زندگی ما را جهت دهد و به نشاط آورد. زندگی امروزین ما مخلوطی است از روح غربی و گرایش اسلامی و لذا بهره لازم را از اسلام نمی بریم. شرط نجات از مصیبتی که بر ما وارد شده است، نگاه صحیح به فرهنگ غربی و انحرافاتی است که در آن فرهنگ آشکار و پنهان است. با توجه به چنین بصیرتی بود که حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» مکرر می فرمودند: «باید از خود شروع کرد» وگرنه با تعریفی که غرب از زندگی و تمدن و صنعت دارد بشر همواره گرفتار حجاب دنیا و دنیازدگی است. سخن ایشان یک حرف نیست، یک طرحِ اساسی برای برون رفت از ظلمات مدرنیته است. این سخن با سخن کسانی که در عین انتقاد از بعضی از مظاهر غرب، غرب را پذیرفته اند، فرق می کند. حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» راه نجات را جدایی از آن فکر و فرهنگ می دانستند، همچنان که حضرت یوسف علیه السلام طرحی دادند که تمام زندگی مشرکانه زیر سؤال رفت. فرمودند؛ آنچه شما می پرستید و مقصد قرار داده اید اسم هایی است که خودتان ساخته اید، واقعیتی ندارد. شما اهداف وَهمی خود را با تبلیغات برای خود بزرگ کرده اید. حضرت با این جملات همه ی کاخ زندگی مشرکانه را ویران نمودند.

ما متأسفانه از طریق تبلیغاتی که غرب برای خودش کرد غرب زده و غرب دوست شده ایم، بدون آن که تحقیقی عمیق از آن فرهنگ داشته

ص: ۹۸

باشیم، مقلد شدیم ولی ای کاش این تقلید از سر تفکر و تحقیق بود. متوجه نبودیم و نیستیم که غربیان ابتدا معنی زندگی را برای خود تغییر دادند و کمال زندگی را در حدّ رفاهِ در زمین پائین آوردند و سپس آن تمدن را مطابق چنین تعریفی از زندگی بنا کردند. اگر این نکته به خوبی مورد توجه قرار گیرد لااقل تکلیف ما برای خودمان روشن می شود که تمدن غربی حتماً با آن نوع تعریفی که برای زندگی شده همراه خواهد بود و کسی که کمال زندگی را در آسمانِ معنویت و عبودیت خداوند جستجو می کند نمی تواند به غرب نزدیک شود و زندگی معنوی خود را نیز حفظ نماید. رابطه ی ما با غرب؛ موضوع یک فکر است و نه ابزارها و تکنولوژی، و فهم این موضوع، موضوع بسیار مشکلی است و لذا حضرت یوسف علیه السلام فرمودند: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ»؛ اکثر مردم باور نمی کنند آن نوع زندگی فکر مخصوص به خود را به همراه می آورد، ولی آن فکر آنقدر ظریف و نامرئی وارد می شود که کسی به راحتی متوجه نفوذ آن نخواهد شد. این است که اگر کسی تکنولوژی را امری خنثی تلقی کند به بدترین صورت تسلیم آن خواهد شد.

اکثر روشنفکران ما متوجه ماهیت غرب نیستند، نمی دانند آن فرهنگ با چه تفکری قوام یافته و چگونه می تواند شرق را نیز غربی کند، زندگی شرقی عالَم خود را دارد و با نزدیکی به غرب، عالَم غربی قبل از هر چیز عالَم ما را از ما می گیرد و عالَم ما را غربی می کند، حال در عالَم غربی، خواسته یا ناخواسته، جز آنچه را غرب برای خود اصالت می دهد، اصالت نمی دهیم، به همین جهت عرض می شود راه برون رفت از این عالَم،

شناخت عالَم دینی با زیبایی عبودیت خدا است و نه آزادی از خدا. و نیز ورود به ساحاتی از حقیقت که هرگز در عالَم غربی قابل درک نیست. در این حالت دیگر علم تجربی و تکنولوژی به مذهب تبدیل نمی شود بلکه ابزاری است در خدمت انسان. تعارض میان علم و دین وقتی پیش آمد که علم جدید نیز به یک مذهب تبدیل شد.

تفاوت نگرش توحیدی با گرایش توحیدی

عرض کردم جامعه ما مخلوطی از روح غربی و گرایش اسلامی است، ولی آنچه نباید مورد غفلت قرار گیرد تفاوت بین گرایش با بینش است. اکثر مردم به خدا و اسلام گرایش دارند ولی بینش توحیدی و معرفت اسلامی چیز دیگر است. بینش و اعتقاد توحیدی به این معنی است که انسان همه هستی خود را در قبضه حق بیابد و بر اساس احکام الهی عمل کند و بر مبنای اعتقاد توحیدی بیندیشد و حوادث را تجزیه و تحلیل کند و متوجه باشد «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»؛ این است آن زندگی که پایدار و پرثمر خواهد بود و این به دست نمی آید مگر با درک شهودی و حضوری حقایق عالم، و لذا نه تنها به کمک عقل، که با شعور قلبی و عقل قدسی باید با اسلام اُنس گرفت.

آن کس که منوّر به درک شهودی نیست اگر از اسلام هم دم می زند اسلامی را به صحنه می آورد که سکولار شده و به جای نفی غرب، با غرب کنار می آید و سعی می کند ثابت کند اسلام هم همان چیزی را می گوید که فرهنگ مدرنیته گفته است. این ها اسلام را به استخدام

تحکیم مبانی غرب در می آورند، اینان اسلامی را می شناسند که فاقد امر قدسی است، این ها از اعتقادداشتن به مراتب هستی بسیار فاصله دارند.

در ابتدای کار مدرنیسم از بیرون به دین حمله کرد ولی چیزی نگذشت که متوجه شد باید در دین نفوذ کند و آن را به رنگ خود در آورد، و مسلمانانی که عرض شد چه بدانند و چه ندانند وسیله ی چنین اهدافی شدند.

چنانچه ملاحظه می فرمائید انتقاد ما متوجه کشفیات علم جدید نیست بلکه متوجه فرضیات و تصوراتی است که به عنوان شناخت علمی و روش علمی مطرح می شود. انتقاد اصلی ما متوجه بینشی است که به اسم علم، بسیاری از امور مقدس هستی را کنار زد و عملاً بشر را سرگردان نمود. با اعتقاد به شأن خدایی برای علم، همه ی فرضیاتِ مربوط به فلسفه ی تاریخ و جامعه شناسی و اقتصاد را حول محور اندیشه ترقی بررسی و تحلیل کرد، بدون آن که جایی برای حضور توحیدی انبیاء در تاریخ قائل باشد.

در فرهنگ غرب، ماشین و فیزیک و شیمی هستند که تعیین می کنند انسان چیست و چه باید باشد، انسان خود را تسلیم امکانات علوم تجربی و فنون می کند تا درباره او داوری کنند و سرنوشت او را تعیین نمایند، در چنین فرهنگی منزلت الهی انسان فراموش می شود. خطای این فرهنگ آن است که می خواهد عالَم را اصلاح و تجدید کند، بدون این که بخواهد یا بتواند آدم را اصلاح کند، به همین علت است که این فرهنگ و علمِ مربوط به آن، به سعادت انسان منتهی نمی شود. اصلاح بشر به این معنی

است که او را دگر باره با آسمان معنویت پیوند دهیم تا آرامشی همراه با کوشش به بشر برگردد.

اگر ما نتوانستیم در انقلاب مشروطه به بهره کافی برسیم و عملاً انقلاب مشروطه به حاکمیت رضاخان منجر شد، به جهت روح غرب زدگی روشنفکرانی بود که با شهیدکردن شیخ فضل الله نوری«رحمه الله علیه» عنان انقلاب را به دست گرفتند، غرب زدگانی که زیر پوشش تجدد و نوگرایی حرف اصلی شان آن بود که باید از اسلام منصرف شد و تماماً خود را در اختیار فرهنگ غربی قرار داد، تا آن جا که رضاخان با زور و فشار کار را به آن جا کشاند که حتی لباس مردم هم شبیه غربی ها باشد. گفتند اگر خواستیم ایران پیشرفت کند باید جسماً و روحاً و ظاهراً و باطناً فرنگی شویم.

عبرت از گذشته

ما یک بار در تاریخ معاصرِ خود همه چیزمان را تحت عنوان تجددگرایی و ترقی در پای فرهنگ غرب قربانی کردیم، به امید رسیدن به پیشرفت های غرب، به گذشته ی توحیدی و اسلامیت خود پشت کردیم تا آن جا که نظر به غیب و قیامت از منظر جوانان ما در حجاب رفت، و ناگهان سرنوشت خود را در دست کسانی یافتیم که جز حاکمیت بر ما و چپاول ثروت و دیانت ما به هیچ چیز دیگر فکر نمی کردند، دانشگاه های ما عرضه آموزش هر چه بیشتر غربی شدن بود و دختران ما عروسک های بازیچه امیال دشمنانشان. تا آن جا که ملّت دید اگر دیر بجنبد هم شکوه

گذشته را از دست می دهد و هم گرفتار آینده ای سیاه خواهد شد و لذا به نور ایمانْ انقلابی بزرگ به پا شد تا رویکرد به اسلام را در دوران تجدد برنامه خود قرار دهد، هر چند آثار فرهنگی تجددزدگی در بسیاری از امور ریشه دوانده است ولی چقدر شایسته است که از آن دوران عبرت بگیریم و به امید پیشرفتْ دوباره گرفتار تجددزدگی گذشته نشویم، گذشته ای که روشنفکرانِ ما آنچنان شیفته تجدد شدند که رضاخانِ قلدرِ بی سواد را تحمل کردند و خواستند از طریق او ایران را متجدد و پیشرفته کنند. و امروزه این خطر به نحوه ای دیگر سر بر آورده و آن این که به عشق تکنولوژی پیشرفته تحمل بی رنگ شدن شعارهای انقلاب برایمان آسان می شود به این امید که افرادی کاملاً بیگانه نسبت به انقلاب و اهداف آن بیایند و در ساختن کشور به ما کمک کنند.

نجات از فروافتادن دوباره در ورطه تجددزدگی ممکن نیست مگر آن که هدف توحیدی خود را همواره مدّ نظر داشته باشیم و نسبت به آن، تکنولوژی مناسبی را گزینش نمائیم تا بتوانیم از شجره ممنوعه غرب که ظاهرش وعده به جاودانگی است ولی در باطن ما را از اصل انسانیت جدا و گرفتار هبوط می کند، فاصله بگیریم و سخت مواظب باشیم توسط روشنفکرانِ غرب زده دوباره پرونده ای باز نشود که امثال رضاخان – منتها با چهره ای دیگر– حاصل آن گردد، اگر «تولید» بیشتر از «تقوی» مورد توجه قرار گرفت روزنه ای جهت ورود رضاخان ها گشوده می شود، و گروهی که از انقلاب اسلامی بیرون رفتند با پوششی دیگر برمی گردند. پشت پرده مخالفت با انبیاء، روحانیت را از صحنه بیرون می کنند و بعد می گویند دین

مزاحم پیشرفت و تمدن است و همه این ها به جهت غفلت از هدف توحیدی است، هر چقدر بر توحید به عنوان هدف اصلی تأکید شود، به همان اندازه از نفوذ بیگانگان کاسته می شود.

جا دارد که از بیست سال حضور رضاخان در تاریخ خود سخت عبرت بگیریم و از خود بپرسیم راستی چه می شود که ملتی انقلاب مشروطه را با شعارهای اسلامی به پا می کنند ولی چیزی نمی گذرد که همه انقلابیونِ اصیل، یا ترور یا شهید یا منزوی می گردنـد و عنان ملت در دست کسانی می افتـد که در روح و بینش هزار برابر از استبداد قاجار بدترند؟! چطور می شود که رضاخان در طول بیست سال حکومتِ خود بیست هزار نفر از بهترین فرزنـدان این ملت را به دست سرپاس مختاری و آیریم و کوپال می کُشـد و هزاران روحانی را خلع لباس و یا تبعیـد می کنـد، ولی هیچ اعتراض اساسی مطرح نمی شود، چرا رضاخان آنچنان احساس امنیت می کند که نگران این همه ظلم نیست. همه این ها را باید در شیفتگی توده ملت به غرب جستجو کرد. تیغ رضاخان تُند بود چون می گفت می خواهم موانع پیشرفت را از میان بردارم و کشور را به غرب نزدیک کنم و روشنفکران آنچنان دهانشان برای تجدد آب افتاده بود که به فاجعه ای که انجام می گرفت هیچ توجهی نمی کردند.

شیفتگی متجددشـدن روشـنفکران، رضاخـانِ ساخته و پرداخته انگلسـتان را قابـل تحمل کرد، رضاخان یک قلـدر عادی نبود، قلـدری بود بـا مأموریت خاص. آمـده بود تا نه تنها گذشـته توحیـدی ما را نشانه رود، آینـده ما را هم بی توحیـد کنـد، تا هیچ مانعی در هرچه بیشتر غربی شدن ملت در میان

نباشد، وگرنه این همه مبارزه علنی با روحانیت برای چه؟ گویا در حکومت دست نشاندگان غرب یک چیز بیشتر ممنوع نیست و آن سخنی است که متذکر عالَم قدس و معنویت باشد.

امیدوارم همچنان که بعضی ها را بیماری و درد به سر عقل می آورد، دردهای دوران تجددزدگی ما را آنچنان بر سر عقل بیاورد که به خوبی علت درد و راه درمان را بشناسیم، هیچ چیز خطرناک تر از غفلت از دوره انحطاط نیست. آن کس که از دوره انحطاط ملت خود غافل شود هرگز روی استقلال و تنفس در فضای آزادی واقعی را نخواهد دید. آن کس که به هدف توحیدی ننگرد از رسیدن به آرامشی تعالی بخش محروم است و خود را چیزی می پندارد که نیست، زیرا همه فطرت ها به سوی توحید است، و هرکس نظر را از آن هدف دور داشت، خود را چیزی می پندارد که نیست و این همان بحران هویتی است که فرهنگ غربی سخت گرفتار آن است و به همین جهت سراسر در توهّم زندگی می کند.(۱)

انسان بی تکیه گاه

یکی از مشخصات فرهنگ غرب خلط و اشتباه میان تکامل و انحطاط است. همه همّت این فرهنگ آن است که به انسان بقبولاند به چیزی بالاتر از آنچه هستی فکر نکن، اما در تجهیز خود برای هرچه بیشتر هماهنگ شدن با تکنولوژی تلاش بکن. در پی آن نباش که از خودخواهی و خودبینی رها شوی، در پی آن باش که در منظر بقیه مهم جلوه کنی.

۱- به کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهّم» رجوع شود.

اگر انسان کاملاً اسیر ذهنیت خود باشد حتی فهم این که گرفتار ذهنیات است برای او مشکل است و به حقیقتی ماوراء ذهنیت خود نمی اندیشد، لذا وقتی با بحران حاصل از آن ذهنیت روبه رو می شود سخت خود را می بازد. این آن چیزی است که فرهنگ غربی و روح تکنولوژی زده را سخت آزار می دهد، به طوری که تمدن غرب برای فرار از بحران، هزار بحران پدید می آورد و باور ندارد ترک خداوند در مناسبات بشر هر روز بحرانی جدید پدید می آورد و راه کارِ منطقی ایجاد تکنولوژی پیشرفته برای اصرار بیشتر بر بی خدایی نیست.

فرار از خداوند و عصیان در مقابل احکام او در واقع فرار از خود و بی تکیه گاه کردن انسان است و کار جامعه انسانی را تا اوج بی تعادلی جلو خواهد برد و ثمره آن عصیان بر همه چیز است. زیرا وقتی راه بندگی خداوند فراموش شد بندگی دیگر معبودهای ساختگی یک بندگی مدام نیست. وقتی انانیت، موجه نشان داده شد هیچ اعتمادی نیست که این انانیت، حرمتی و مرزی را نگهدارد و در جایی احساس گناه بکند. آری عصیان در مقابل خدا، عصیان در مقابل همه چیز را به وجود می آورد، و چنین انسانی را نمی توان برای همیشه در بندگی تکنولوژی مدرن تر نگه داشت.

چه کسی می تواند مدعی باشد جایگزینی تکنولوژی به جای خدا بشر مدرن را به نتیجه مطلوب رساند؟ چه کسی می تواند مدعی باشد تسخیر غیر الهی طبیعت، به کمک ماشین های غول آسا به نفع بشر بوده و حاصل بی خدایی بشر نیست؟ چه کسی می تواند مدعی باشد اگر نظریه های

فیزیکی، منّور به نگاه توحیدی نباشد، با جزءنگری خود کار را در نهایت به ضـرر بشـر تمام نکند؟ مثل آن است که درخت ها دیده شود ولی از وجود جنگل غفلت گردد.

تکنیک بی کنترل

می گوینـد اساس فرهنگ مـدرنیته نظم و قاعـده منـدی آن است، آری ولی این قاعده مندی و نظم رویکرد نفسانی دارد، زیرا همیشه در طول تاریـخِ بشـر نظم وجود داشـته ولی مـدرنیته نظم و قاعـده منـدی را به گونه ای شـکل داد که هیچ نظم و قاعده منـدی دیگری را به رسـمیت نمی شـناسد، به طوری که اسـلام را نامنظم نشان می دهد. در حالی که نظم مدرنیته نظمی اسـت متناسب با هدف و غایات آن فرهنگ و بنا نیست تمدن و فرهنگی که رویکرد الهی دارد در فضای نظم و قاعده مندی فرهنگ مدرنیته شـناخته و تعریف شود. با نظمی که مدرنیته آورده نفس امّاره بر جهان حاکم شد و به همه چیز صورت نفسانی داد، تا آنجا که هر سرزمین و کشوری که بیشتر فرهنگ مدرنیته را پذیرفت، به همان اندازه پیشرفته تر معرفی می شود، زیرا آن کشور ابزارهـای خود را کنـار گـذارده و تکنولوژی جدیـد را با اهـداف و غایات مربوط به آن پـذیرفته است. در حالی که تکنیک و ابزار ملت هـا در گذشـته بـا روح و جسم انسان ها هماهنگ بود، بیلی که با آن زمین را می کنـد ادامه دست او و در کنترل او بود، و به تعـبیری تکنیـک قـدیم دست افزار انسـان بود امـا تکنیـک جدیـد از حـالت دست افزاری خـارج شـده بلکه بر انسـان حکومت می کند، به همین جهت ویران گری در آن

ص: ۱۰۷

غلبه دارد، بیل و چکش لایه ی اُذن را از بین نمی برد چون تحت کنترل انسان است، ولی دودِ ناشی از تکنیکِ جدید تحت کنترل انسان نیست. تکنیکِ دنیای مدرن از انسان بریده است، ساختاری مستقل از انسان دارد و چون نامقدس است بی برکت می باشد.

تکنیک؛ دین جامعه ی غربی است، اگر روح جامعه با نور اسلام، به دین حقیقی بر گردد به غرب و دین آن کافر می شود و این همان روحیه توحیدی است که قرآن در وصفش می فرماید: «فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَیُؤْمِن بِاللّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقَیَ»؛(۱) هرکس به طاغوت کافر شود و به خداوند ایمان آورد به ریسمان محکمی چنگ زده است. و دیگر هدف او از هدف تکنیک جدا می شود، در این صورت است که می تواند از تکنیک در حدّ مناسب استفاده کند و به جای آن که از آن شکل بگیرد به آن شکل بدهد. و در شکل دادن به تکنیک از روح الهی بهره مند گردد تا تکنیکِ او مطابق حقی باشد که پروردگار عالم بر اساس آن عالم را خلق کرده است. خداوند خطاب به کسانی که متوجه باطن معنوی عالم وجود نیستند و فقط گرفتار ظاهر عوالم اند می فرماید: «أَوَلَمْ یَتَفَکَّرُوا فِی أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّی وَإِنَّ کَثِیرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاء رَبِّهِمْ لَکَافِرُونَ»(۲) آیا در خودشان به تفکر نپرداخته اند که خداوند آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن دو است جز به

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۲- سوره روم، آیه ۸.

«حق» و تا هنگامی معین نیافریده است و با این همه بسیاری از مردم لقای پروردگارشان را سخت منکرند؟

آیه فوق انسان ها را متوجه می کند که عالم وجود بر اساس «حق» طراحی شده و لذا نه تنها حجاب حقیقت باطنی خود نیست، بلکه مظهر آن است و امکـان انکشاف به سوی عالم ملکوت را در خود دارد و انسان ها را به سوی پروردگارشان رهنمون می شود. در آیه بعـد می فرمایـد: «اَوَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَیَنظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ کَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَکْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَیِّنَاتِ فَمَا کَانَ اللَّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَلَکِن کَانُوا أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ»(۱) آیا این ها نمی روند زمین را بگردند و عاقبت آن هایی که قبل از خودشان بودند را بنگرند، که در زیر و روکردن زمین قوی تر و سخت تر از ایشان بودنـد و پیامبرانشان با دلایلی روشن برای اثبات ربوبیت حق و وقوع معاد به سوی آن ها آمدنـد ولی پیامبرانشان را تکـذیب کردنـد؛ ولی چون نظام الهی اجازه ی ادامه ی چنان حیاتی را نـداد خداونـد همه را نابود کرد، و خـدا به آن ها سـتم نکرد بلکه خودشـان با کفر و معصـیت به خود سـتم کردنـد؛ و آن همه تلاش برای مانـدن بـدون اعتقاد توحیـدی و عمل الهی نتوانست در پایدارماندن به آن ها کمک کند و در نتیجه تمدنشان ویران گشت.

آری وقـتی بنـا است مـا به تکنیـک شـکل دهیم، بایـد آن شـکل دهی به صورتی باشـد که بـا انـدیشه ی الهی مطـابق گردد تا هماهنگ با نظام الهی در خدمت ما باشد، ولی اگر شکل دهی به تکنیک بر مبنای نفس امّاره باشد

۱- سوره روم، آیه ۹.

نهـایتش همـانی است که آیه فوق متـذکر می شود که بـا آن همه تلاـش و توانـایی برای تغییر زمین در نهـایت با ناکامی مطلق روبه رو شدند و آن تکنیک های پیچیده نیز نمی تواند به کمک شان آید.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۱۱۰

جلسه پنجم: اسلام سکولار و تکنولوژی

اشاره

ص: ۱۱۱

بسم الله الرحمن الرحیم

«مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ أَسْمَاء سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَآؤُكُم مَّا أَنزَلَ اللّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ»؛(۱)

آنچه شما به جای خدا می پرستید جز نام هایی چند نیستند که شما و پدرانتان آن ها را نامگذاری کرده اید و خدا دلیلی بر حقانیت آن ها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی دانند.

به کدام آینده تعلق داریم؟

در رابطه با سخنان توحیدی حضرت یوسف علیه السلام و نیاز امروزین بشر در رابطه با توجه هرچه بیشتر به دیدگاه توحیدی، لازم شد که بر روی سخن حضرت تأمل بیشتری انجام شود، زیرا که شرایط امروزین دنیا آنچنان ظلمانی شده که برای مقابله با آن تنها نیاز به نگاهی توحیدی، آن هم نگاه توحیدی ناب هست، به طوری که اگر خواستیم از ورطه های هلاکت بار دنیای مدرن رهایی یابیم باید بینش توحیدی را در تمام مناسبات خود به

۱- سوره یوسف، آیه ۴۰.

صحنه بیاوریم و همه چیز را از آن منظر بنگریم، تا آلودگی دنیای مدرن ماوراء ظاهرِ بهداشتی و عوام فریب آن، بر ملا گردد و از طریق چنین نگاهی است که روشن می شود ما و غرب هر کدام در کجای تاریخ قرار داریم و به کدام آینده متعلق هستیم.

روشن شد اگر ملّتی جهتی متعالی نداشته باشد هرچه به ابزارهای مدرن تری مجهز شود بر سرعت انحراف و اضمحلالش افزوده می گردد و زندگی اش به پای وَهمیاتش قربانی می شود، مثل ریختن آب به پای بوته خار که به خار بیشتری منجر می شود. ولی وقتی جهت ها الهی بود تلاش ها در مسیر تحقق اهداف الهی به ثمر می رسد، مثل ریختن آب است به پای درختی تنومند که منجر به میوه های رسیده خواهد شد. اگر زندگی به پای درخت دین خرج شد زندگی دینی نصیب انسان می شود و در نتیجه استعدادهای فطری او شکوفا می گردد. جهت اصلی هر انسانی فطرت به سوی توحید است و به همین جهت اگر فطرت شکوفا شود انسان احساس به ثمر رسیدن می کند، پس توحید عامل به ثمر رسیدن جان انسان است، بدین معنی که جهت جان را به سوی نورِ یگانه هستی سیر می دهد و در تمام مناسبات حکم او را حاکم می نماید و دل به او سپرده می شود، و در نتیجه هر جریانی که موجب جدایی جان از معبودش می شود را رها می کند.

وقتی مقصد انسان توحید شد، چون توحید عین بقاء است، تمام تلاش های انسان به عنوان سرمایه جان و روان برایش باقی می ماند و به او گرمی می دهد، ولی اگر مقصد انسان اهداف وَهمی و خیالی بود، همواره

انسـان در میـان اهـداف ناپایـدارِ خیـالی سـر گردان است و همواره در پوچی به سـر می برد و در زنـد گی ابـدی هیـچ نوری از معنویت که بتواند با آن نور در آن عالم زندگی کند با خود ندارد.

مشـکل از آن جا شـروع شد که فرهنگ غرب با زیبا جلوه دادن اهداف نفس امّاره، فرصت تصـمیم گیری و انتخاب صحیح را از ملت ها گرفت و مردم نیز به راحتی از اهـداف توحیدی خود غفلت کردند و عوامل جواب گویی به نفس امّاره را جایگزین آن نمودند. فرهنگ غرب به طور آشکار با تفکر توحیدی مقابله نکرد تا متدینین حساسیت نشان دهند، بلکه با رویکرد به دنیا، نقش دین را در حاشـیه برد، بـا شـعار سـکولاریسم به طور مسـتقیم دین را نفی نکرد، بلکه ادعایش این بود که می توانـد امور دنیـایی مردم را بـا خِرَد جمعی اداره کنـد، غافل از این که خرد جمعی وقتی کارساز است که به نور توحیـد منّور شود و جهت گیری کنـد. حاصـل پیروی از خرد جمعی آن شـد که امروز روح معنویت از جهان رخت بربسـته است. عقل و خردِ جمعی که آن فرهنـگ مطرح می کرد، عقـل معـاش یا عقل جزئی نگر بود، همان عقلی که به تنهایی نمی توانـد حقایق معنوی جاری در عالم را ببینـد و لذا صـفات الهی مخلوقات نادیده گرفته شد. نخست در شـیوه گالیله این فکر قوت گرفت که علم درباره جهان از طریق به کار بردن فنون ریاضـی به دست می آیـد و بر این نکته تأکیـد کرد که «آنچه در دام اعـداد نیفتد علم نیست.» و در نهـایت فاقـد هستی است، دکـارت رؤیای تقلیل علوم به ریاضـیات و جهان شناسـی ریاضـی را تبیین کرد. دکارت با قطع رابطه لطیفِ بین خدا و جهانِ مخلوق، عملاً جهان را

از خدا دور کرد. به نظر نیوتن عالمِ ماده ماشین است، و به نظر «دکارت» جانوران ماشین هستند، به نظر «هابس» جامعه ماشین است، به نظر «لامِتْری» بدن انسانْ ماشین است و با چنین نگاهی به عالم و آدم، همه چیز حتی انسان در ردیف ماشین قرار گرفت و نگاه مکانیکی به جهان ظهور کرد.(۱)

مسلمانان سکولار!

اسماء و صفات خداوند را نمی توان با زبان ریاضی وصف نمود، همچنان که با چشم کمیت گرا نمی توان آن ها را دید. وقتی بنا باشد آنچه در دام اعداد قرار نگیرد علم نباشد، عملاً نظر به اسماء و صفات الهی از عرصه علم بشر حذف می شوند. امر خیر و امور زیبا را با نگاه ریاضی نمی توان فهمید و با عقل جزئی نگر نمی توان جامعه ای براساس خیر و زیبایی بنا کرد. و با نادیده گرفتن بسیاری از ظرائف عالم از طریق این دیدگاه می توان گفت وقتی عقل به معنی راسیونالیسم یا عقل جزئی به تنهایی بر امور بشر حاکم شود حتماً ویرانی و انحلال به بار می آورد. و همه این ها در زیر پوشش سکولاریسم واقع شد. ما نباید به سادگی از واژه «سکولاریسم» بگذریم یا فکر کنیم با ترجمه آن به «جدایی دین از سیاست» مسئله را فهمیده ایم و توانسته ایم از آثار آن راحت شویم. عنایت داشته باشید که واژه سکولاریسم یک فرهنگ است، با همه فرعیاتی که با خود دارد، امروزه روح فرهنگ غرب سکولاریسم است، روحی که برای

۱- به کتاب «سیر حکمت در اروپا» از محمدعلی فروغی، یا به «تاریخ فلسفه غرب» از فردریک کاپلستون رجوع فرمایید.

مذهب هم جایی دارد، ولی به جای این که مذهب تکلیف همه چیز را تعیین کند و جامعه و انسان را جهت دهد، سکولاریسم بدون آن که با مذهب مقابله کند تکلیف مذهب را هم تعیین می کند و آن را به عنوان پیامی مقدس که از طرف خدا آمده است می پذیرد، منتها آن را باوری فردی می داند برای امور فردی انسان ها. و با این دید است که دولت های سکولار جهت تبلیغ مذهب بودجه هم تعیین می کنند. آنچه در فرهنگ مدرنیته حاکم است تفکر سکولاریسم است و در واقع همه چیز باید به آن تفکر ختم شود. اینجاست که می بینید اگر یک مسلمان تحت تأثیر تفکر غربی قرار گرفت، هم نمازش را اول وقت می خواند و هم تمام مناسبات دنیای غرب را می پذیرد، و قبول کرده است دین در امور اجتماعی نباید دخالت کند، این جا دیگر دین نیست که حرف آخر را می زند، حرف آخر را اندیشه سکولاریسم مطرح می کند و در آن فضا هرگونه اظهار نظر دینی در جامعه یک ضد ارزش است.

وقتی خرد جمعی پایه های سکولاریسم را شکل می دهد، پس هیچ چیز مطلق نیست، هر چه مردم بگویند، ارزش است و اگر مردم پس از مدتی حرف دیگری زدند باز همان ارزش است، چون از نظر آن ها هیچ چیزِ مقدس و ثابتی وجود ندارد و هر انسانی با هر فکر و گرایشی محترم است. نمی گوید شما که اعتقاد دینی داری محترم نیستی، می گوید آن کسی که اعتقاد دینی ندارد، او هم محترم است، پس این که شما اصرار دارید غیر متدینین کافرند، این حرف غیر منطقی است. چنانچه ملاحظه می فرمائید در فرهنگ سکولاریسم آن فکری در سایه امن قرار می گیرد که مقید به

هیچ عقیده ای نباشد و عملاً هر انسان متدینی از صحنه خارج می شود، چون دین خدا تأکید دارد که بعضی از کارها و بعضی از افراد نامحترمند، و این چیزی است که اندیشه ی سکولار برنمی تابد پس دین از صحنه خارج می شود، و متدینین به عنوان آدم های غیر منطقی و ناسازگار با جامعه مطرح می شوند، در چنین شرایطی بسیار کم اند انسان های متدینی که در دام سکولاریسم نیفتند.

با روح سکولاریسم خدا به معنی رب العالمین که برنامه ی تعالی انسان ها را ارائه می دهد، به فراموشی سپرده می شود، چون آنچه مردم می پسندند ملاک عمل است و نه آن چه خداوند فرموده. و این همان نابینائی است که اندیشمندان معتقدند غرب دچار آن شده و بر اساس آن بر تقدس زدایی پای می فشارد. این فرهنگ دیگر نگران بر حق بودن یا نبودن اعمال نیست. همه باید چون واگنِ سر به زیری باشند که لکوموتیو سکولاریسم آن ها را به هر خطی که می خواهد ببرد، منتها در آن واگن هرکس هرطور می خواهد باشد به خود او مربوط است، ولی در جهت کلی باید راه مستقلی جز راه سکولاریسم را نپیماید.

از جمله کسانی که در سکولارکردن غرب مؤثر بوده اند، «ولتر»(1) است. او می گفت هیچ چیز مقدس نیست و هیچ چیز ارزش آسمانی ندارد، معنویت همان چیزی است که انسان ها می پسندند. معنی جمله او آن است که معنویت نسبی است و بستگی به افراد دارد. با نگاهِ «ولتر»، هدفِ توحیدی به کلی از منظر فرهنگ غربی زدوده شد و روحیه ی تصرفِ

۱- نویسنده مشهور فرانسوی، متولد ۱۶۹۴ و متوفای ۱۷۷۸.

هرچه بیشتر در طبیعت - با محوریت انسان به جای خدا- جایگزین آن گشت. و همه این ها تحت عنوان توسعه یا «Development» مطرح گردید. همین جا باید عرض کنم آن هایی که لفظ «توسعه» را - خصوصاً در کشورهای غیر غربی- به کار می برند پیش از به کار گیری آن، مبادی تفکر غربی را پذیرفته اند. سخن گفتن از توسعه به معنی پذیرش مفهوم «توسعه نیافتگی» و در نتیجه قبول این معنا است که برنامه های مطابق الگوهای کشورهای غربی باید به مورد اجرا گذاشته شود. و از این طریق - حتی اگر نخواهند- تفوق و برتری فرهنگ غربی را در جامعه اسلامی دامن می زنند. ما ابتدا باید متوجه ضعف اساسی فرهنگ غربی بشویم و هرگز الگوی زندگی غربی را برای خود الگویی مطلوب ندانیم، تا در گزینش تکنولوژی، مقهور فرهنگ غربی نشویم. هرگز از این نکته نباید غافل شد، تمدنی که بر مبنای پشت کردن به انبیاء و ظلم به سایر ملل پا گرفته است، ماندنی نیست، که بتوان سرنوشت خود را به آن پیوند زد. حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» بر اساس همین بصیرت است که می فرماید: «این قرن، قرن نابودی ابرقدرت ها است» نمونه ساده آن را در بحران پولی بانک ها و مؤسسات اعتباری امریکا می توان دید که چون سهام بانک ها و مؤسسات مالی در آمریکا سقوط کرد، علاوه بر اروپا، سهام بورس های مالی کشورهای عربی نیز به شدت سقوط کرد و سرمایه دارهای زیادی ورشکستند و چند نفرشان نیز خودکشی کردند! این یک نمونه از نزدیکی به فرهنگ غربی است و می توان نتیجه گرفت فرهنگی که در حال سقوط است چیزی نمی گذرد که به بحران می افتد و انواع بحران ها آن را از پای

در می آورد، پس نزدیکی به چنین فرهنگی نه عاقلانه است و نه به مصلحت.

فراموشی خدا و حضور غرب

بسنده کردن به دینِ فردی و شخصی هرگز مقصد انبیاء الهی نبوده است، بلکه انبیاء علیهم السلام آمدند تا زندگی زمینی بشر را به آسمان معنویت متصل نمایند و از این طریق بشریت را در سیر زندگی زمینی اش مدد رسانند. و به گواهی تاریخ، نقطه های روشن و قابل قبول زندگی بشر در طول تاریخ مقاطعی بوده که نظام اجتماع بر اساس دستورات انبیاء اداره می شده است، و امروزه ما به عنوان خاطرات شیرین گذشته از آن ها یاد می کنیم و آرزوی برگشت آن شرایط را به زندگی خود داریم. شرایطی که انسان چون حقیقت را از زبان انبیاء شنید و با تمام وجود به آن دل سپرد، از زندگی خود بهره ها برد، چیزی که با طرح «حقیقت نسبی است» هرگز کسی به آن نخواهد رسید. وقتی تصور کردیم حقیقت نسبی است به هیچ چیز نمی توان اعتماد کرد و به آن دل سپرد. چنین سخنی جهت بشر را از معنویت به سوی مادیات سوق می دهد.

غرب خوب متوجه است اگر بخواهد توسعه به روش غربی را در سایر ملل نفوذ دهد باید ملّت ها به هیچ حقیقت معنوی پایبند نباشند تا غرب به طور کامل پذیرفته شود. به تعبیر پروفسور ویلیام چیتیک: «برای آن که امکان توسعه فراهم آید خدا باید فراموش شده یا لااقل در حاشیه قرار گیرد... از طرفی اسلام خدا را در رأس همه مسائل مورد توجه قرار داده و

این واقعیت را که خـدا در همه فعالیت های انسان نقش اساسـی دارد، کاملاً بدیهی گرفته و بر این اساس به مطالعه نقش انسان در عالم هستی پرداخته است، پس درک معنی انسان مستلزم درک و شناخت خداوند است.»(۱)

و لذا غرب برای جاانداختن فرهنگ توسعه سعی می کند روح اسلامی جامعه را با جایگزینی یک اسلام قالبی سرکوب کند.

مارکسـیسم یکی از فرزندان فرهنگ سـکولاریسم است، زیرا وقتی شـما به این نتیجه رسـیدید که دین مقدس نیست، مجبورید مکتبی را به جـای دین بگذاریـد، یکی از آن مکاتب «مارکسـیسم» است، همچنان که یکی از آن ها «لیبرالیسم» بود. لیبرالیسـم فرهنـگ مقـابله بـا مقیـدات دینی است. انسانِ دین دار آزاد نیست که هر کاری خواست بکنـد، انسان مختار هست، ولی مطلق العنـان نیست. لیبرالیسم هر کـاری را مبـاح می دانـد و عملاًـ انسان بی قیـد را به صـحنه می آورد که نظر و میل خودش برایش مقـدس است و بر اساس آن فکر، «دمکراسـی» به معنی غربی آن پدید می آید که بدون هیچ خط قرمزی هر چیزی را که اکثر انسان ها پذیرفتنـد، همه جامعه بایـد به آن تن دهنـد. روح حاکم بر لیبرالیسم که بی قیدی در مقابل حکم خدا است، حکومت دینی را نمی پذیرد، هرچند اکثر مردم به آن رأی داده باشـند. شعار زنده باد آزادی می دهند ولی نظر به آزادی از دین در آن نهفته است. به همین جهت انقلاب مشروطه با این که با شعار آزادی از استبدادِ حاکمان قاجار شروع شد ولی همین که کار در دست روشنفکران غربی

۱- مقاله دام های توسعه، ویلیام چیتیک، مجله نامه فرهنگ، شماره ۱۲.

افتـاد، آزادی از روحـانیت جـایگزین آن شـد کـه منظورشـان آزادی از دیـن بـود. صـورت دیگر همیـن فرهنـگ در مکتب مارکسیسم ظهور کرد.

مفهوم زیرین ترقی

با غفلت از توجه اساسی به اهداف اسلامی و با شعار توسعه، نسلی پرورش می یابد که کعبه آمال خود را غرب می داند، هیچ کس با پیشـرفتی که او را به اهـدافش برساند مخالف نیست، ولی معنی پیشـرفت یا Progress، امروزه فرهنگ خاصـی را با خود به روح ها القاء می کنـد. اصولاً اگر کسـی از تاریخْ تفسـیر مادی نداشـته باشد، به مفهوم Progress یاپیشرفت و ترقی نخواهد رسید. لازمه ی رسیدن به این مفهوم این است که شـما نخست انسان های گذشته را نیمه انسان های مقهور طبیعت و اسیر توتم ها و تابوهای(۱)

خودسـاخته و غرق در فقر و گرسـنگی و مرض بدانیـد.اتهام بزرگی کـه به تاریـخ گذشـته ی بشـر زده شـده و همچنـان بر آن پافشاری می شود.

واژه ی «انسان های اولیه» را بـدون هیـچ سـند تاریخی ساختند و آن را مقارن غارنشـینی قرار دادند، زیرا به قول خودشان نقش هایی از فیل های ماموت در آن غارها دیده شده است. عجیب این که کارشـناسان فن معتقدند بعضـی از این نقش ها به قدری مـاهرانه کنـده کاری شـده که انسان های پیشـرفته دنیای مـدرن بهتر از آن را پدیـد نمی آورنـد - ولی انـدیشه ای که همراه با Progress ذهن را اشغال کرده است گوشش بدهکار این حرف ها نیست

ص: ۱۲۲

۱- یک نوع باور اساطیری که مبنای عقلی و قابل اعتمادی برای آن یافت نمی شود.

در حالی که تاریخ با انبیاء شروع شده و اولین انسان نبی الله است و متذکر زیبایی های نظام عالم قدس. و لذا انسان های اولیه به معنی غربی آن معنی ندارد. هرکس به اندازه ای که متقی تر است نزد خدا گرامی تر می باشد، حال چه این کس سال های گذشته زندگی کرده باشد، چه امروز و چه درآینده زندگی کند.

سبب تهی شدن آفاق و انفس از خدا

اگر امیال جامعه آن چیزی شد که در زندگی غربی مطرح است عملاً نسل آینده، اسلام را مزاحم اهداف خود می بیند، چون زندگی اسلامی با اهداف متعالی آن، به او معرفی نشده است، سال های متمادی فیلم هایی را در تلویزیون تماشا کرده که هرگز متذکر اهداف الهی زندگی نیست. اسلام حاشیه ای را کسی نمی خواهد، اسلامی که تمام امورات زندگی را تفسیر نکند و برای زندگی راهکارهای دینی کاملاً ـ کاربردی نداشته باشد تا جایگزین راهکارهای وَهم زده و توهم زده فرهنگ غربی شود، همان دین شخصی است که تفکر سکولاریسم آن را تبلیغ می کند.

اگر بیش از حدّ دنیا به رخ مردم کشیده شد رهنمود های اسلام غیر کاربردی می شود، وسایل ارتباط جمعی نمی آیند اسلام را نفی کند، بلکه با انواع برنامه های سرگرم کننده آن را به حاشیه می رانند. قرآن در تحلیل روحیه کسانی که دین را مسخره می کنند می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ

لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»؛(۱) عده ای حرف های بیهوده را دنبال می کنند و مطلوب خود قرار می دهند و عملاً بدون آن که بدانند از مسیر الهی منصرف می شوند و حرف های دین را مسخره می نمایند، برای آن ها عذاب خوارکننده ای هست. آری وسایل ارتباط جمعی حرف ضد اسلامی نمی زنند، بعضاً هم برنامه های اسلامی دارند، ولی افقی که به عنوان افق روحی غالب، به بیننده القاء می شود، آن است که او دنیا را هدف اصلی خود قرار می دهد، چنین انسانی از سخنان معنوی نه تنها خسته که متأسفانه متنفر می شود. قرآن در وصف چنین افرادی می فرماید: «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»؛(۲) و چون خدا به تنهایی یاد شود دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند منزجر می گردد و چون کسانی غیر از او یاد شوند بناگاه آنان شادمانی می کنند.

همه ی تأکید بنده به جهت همین نکته ای است که در آیه فوق مطرح است و آن پدید آمدن نسلی است که چون همّت اصلی خود را صرف حیات ابدی نکرده، هر حرفی که از خدا و پیامبر بزنید ناراحت می شوند ولی اگر حرف از غیر خدا در میان باشد «إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»؛ از آن استقبال می کنند و به نشاط می آیند و وسایل ارتباط جمعی به جای آن که درصدد تصحیح چنین میل هایی باشند در صدد رضایت آن ها هستند. در این صورت آفاق و انفس از خدا تهی می شود، از این پس تقدیر مردم به

۱- سوره لقمان، آیه ۶.

۲- سوره زمر، آیه ۴۵.

جای این که در دست دین و انبیاء الهی باشد، در دست تکنوکرات هایی است که می خواهند مدرن ترین تکنولوژی را به بشریت بدهند. در چنین شرایطی آنچنان دین از صحنه زندگی ها خارج می شود که حتی مادران دیگر نمی توانند برای تربیت فرزندانشان از دین و علماء استفاده کنند، باید با کارشناسانی مشورت کنند که راه کار حضور فرزندانشان در دنیای تکنولوژی را به آنان بیاموزند. آیا در این صورت و در چنین شرایطی که خودمان عامل به وجودآمدن آن هستیم دیگر امیدی به باقی ماندن انقلاب اسلامی که متذکر دین و معنویت است می توان داشت؟

راه نجات

مسلّم تنها راه نجات انقلاب اسلامی از حاکمیت سکولاریسم، رجوع به روحانیت است، به شرطی که روحانیتِ ما زهر فرهنگ غربی را بشناسند و خود مبلغ آن نباشند. امثال تقی زاده و کسروی در ابتدا روحانی بودند ولی آنچنان شیفته حاکمیت غرب گشتند که رضاخان را به عنوان عامل نجات ایران پذیرفتند. با این همه تنها گوهری که می توان از طریق آن زهر روح تکنیکی را شناخت مکتب اهل البیت علیهم السلام است که روحانیت متذکر آن است. شاخصه ی فرهنگ اهل بیت علیهم السلام قلبِ حاضر در محضر حق است، فرهنگی که به جای علم حصولی و قرار گرفتن در مفاهیم انتزاعی، انسان را در حضور حق می برد و سعی در از بین بردن حجابِ بین عبد و رب دارد، در چنین حالتی است که انسان با دل آگاهی متوجه ظلمات مدرنیته و این که آن فرهنگ چه اندازه از حقیقت فاصله دارد می شود.

ص: ۱۲۵

امثال تقی زاده ها اسلامی را می شناختند که نه تنها ظلمات فرهنگ غرب در آن روشن نبود، بلکه فرهنگ غربی ایدآل آن بود. ابتدا تصور می کردند اسلام آمده است تا فقط دنیای ما را تأمین کند، بدون توجه به باطنِ دستورات دینی و جنبه آخرتی آن ها، لذا در یک مقایسه سطحی به این نتیجه رسیدند که فرهنگ غربی در تأمین دنیای ما موفق تر است لذا پیشنهاد کردند؛ ایران باید «جسماً و روحاً و ظاهراً و باطناً فرنگی شود». غافل از آن که خداوند عالم را طوری آفریده که برای اهل تقوا می تواند بستر مناسبی باشد. حتی اگر بخواهیم دنیا را هم داشته باشیم باید تقوای الهی پیشه کنیم. قرآن در رابطه با ملت هایی که سرنگون شدند می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُواْ وَاتَّقَواْ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاء وَالأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ»؛(۱) و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند قطعا برکاتی از آسمان و زمین را برایشان می گشودیم، ولی پیامبران را تکذیب کردند پس به آنچه به دست آورده بودند آنان را گرفتیم.

پیام آیه فوق آن است که سعادت این دنیا هم در گرو اعتقاد به آن دنیا است. باید متوجه بود که اسلام هدیه پروردگار است برای آن که راه زندگی در این دنیا و سعادت در آخرت را به ما نشان دهد. غفلت امروزین ما شبیه همان غفلتی است که در صدر اسلام پدید آمد که فکر کردند بدون حضور امام معصوم می توانند امورات خود را به سر و سامان برسانند، امام معصوم را خانه نشین کردند و محتاج یونان و روم شدند.

۱- سوره اعراف، آیه ۹۶.

وقتی چشم خود را از قیامت برداریم و از جدّی ترین مرحله زندگی خود غافل شویم، در مقایسه با فرهنگ غرب ارزش اسلام را متوجه نخواهیم شد و به راحتی به تفکر سکولاریسم تن می دهیم و از ارتباط با عالی ترین حقایق وجود یعنی عالم معنی محروم می گردیم، و اگر در نسل جوان توجه به توحید و قیامت ضعیف شد دیگر نمی تواند جایگاه اسلام و انقلاب اسلامی را بشناسد، در آن حالت دیگر غرب نیست که ما را به خود جلب می کند، بلکه ما هستیم که با تمام شتاب به سوی غربی شدن گام بر می داریم و مبلّغ آن فرهنگ خواهیم شد. اگر بخواهیم مسلمان بمانیم و به غربی های درجه دوم مبدل نگردیم، چاره ای جز رجوع به توحید و معاد نیست.

جایگاه ادیان الهی

رویکرد همه ی ادیان به طرف حاکمیت دین در تمام مناسبات بشر است، نه آن که دین به عنوان یک عقیده ی فردی مدّ نظر باشد. با شخصی شدن دین، حاکمان جامعه هر طور خواستند نظام اجتماعی بشر را مدیریت می کنند. برعکس؛ دین آمده است تا به جای این که انسان یا انسان هایی سرنوشت بشر را در اجتماع به دست گیرند و براساس میل خود برای ما تکلیف معین کنند، خدای انسان ها راه کار زندگی را معین فرماید، به همین جهت به جمع انسان ها توصیه می فرماید که دست در دامن اسلام بزنید و جمیعاً هم این کار را بکنید و نه به صورت فردی و شخصی.

می فرماید: «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ»؛(۱)

اگر جمیعاً به اسلام روی نیاورید، و هرکس جداگانه نظر به اسلام داشته باشد، سخن خدا را نپذیرفته اید و به آن عمل نکرده اید. به تعبیر حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» در اثبات ولایت فقیه: «اگر جامعه و حکومت در دست اسلام نباشد، بسیاری از احکام اسلام تعطیل می شود، هر کس معتقد است اسلام دین حکومت نیست در واقع معتقد است اسلام، اسلام نیست» این حرف درست مقابل تفکر مسلمانانی است که تحت تأثیر تفکر سکولاریسمی می گویند: دین یک امر فردی است و نباید در امور اجتماعی دخالت کند، امور اجتماع را باید خِرَد جمعی اداره نماید. غافل از این که خِرَدِ جمعی یک شعار اغفال کننده است، آنچه عملاً ـ پیاده می شود میل گروه ها و احزاب است. گروه ها و احزابی که به میل خود هر طور خواستند سرنوشت مردم را به دست می گیرند و برای مردم تعیین تکلیف می کنند.

نمونه هایی از تفکر سکولاریسم را می توان در جامعه مشاهده کرد، به طوری که طرف روزه می گیرد و نماز می خواند ولی در جامعه رعایت حجاب را نمی کند. در روابط اجتماعی گویا اصلاً مسلمان نیست، ولی از آن طرف در امور فردی رعایت دستورات دین را می نماید. این ها متوجه نیستند بیش از آن که پذیرفته باشند اسلام باید تکلیف آن ها را تعیین کند، سکولاریسم را پذیرفته اند و در راستای دستور سکولاریسم اجازه دارند در امور فردی دستورات اسلام را عمل کنند. ما نباید خوشحال شویم وقتی می بینیم طرف در عین بی حجابی، در امور فردی دین دار است، باید نگران

۱- سوره، آل عمران، آیه ۱۰۳.

باشیم که چرا چنین افرادی اسلام را درست نشناخته اند و متوجه نیستند خدایی که اسلام را آورده است دستور داده که باید اسلام در همه مناسبات مسلمانان – اعم از مناسبات فردی و اجتماعی- حاکم باشد تا حکم خدا محقق شده باشد. این طرز فکر همان است که خداوند در موردش می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُواْ بَيْنَ اللّهِ وَرُسُلِهِ وَيقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُواْ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلاً»؛(1)

کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می ورزند و می خواهند میان خدا و پیامبرانِ او جدایی اندازند و می گویند ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم و می خواهند میان این دو راهی برای خود اختیار کنند.

آیه روشن میکند که این یک نوع کفر به خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله است که می خواهد با ایمان به بعضی از دستورات دین و کفر به قسمت های دیگرِ آن یک راه میانه برای خود پیدا کنند. با هوشیاری تمام باید این پدیده را بشناسیم و مسلمانان را از خطر ایمان به بعضی از قسمت های دین و کفر به قسمت های دیگر آگاه کنیم و متذکر این موضوع شویم که با چنین ایمانی هرگز مورد لطف خداوند قرار نخواهند گرفت.

تأکید بر حاکمیت اسلام در همه مناسباتِ انسانی موجب معنی دار شدن «ولایت فقیه» در دوران غیبت امام معصوم عجل الله تعالی فرجه خواهد شد، اگر کسی به واقع متوجه باشد مخالفت با ولایت فقیه یک نحوه پذیرش سکولاریسم بوده و در زمره ی ایمان به قسمتی از اسلام و کفر به قسمت دیگری از

۱- سوره نساء، آیه ۱۵۰.

اسـلام است، و از برکات اسـلام و الطاف الهی محروم می شود، در عقیـده خود تجدیـد نظر می کند. عموماً متوجه نیسـتند که گرفتار یک نوع کفر پنهان اند و تعجب می کنند چرا آن طور که باید و شاید خداوند به آن ها نظر رحمت ندارد، غافل از این که با این نوع دین داری عملاً به اسلام به معنی واقعی آن کفر ورزیده اند.

تقابل غرب با کدام اسلام؟

در حال حاضـر اندیشه غربی همچون آبشاری به داخل کشورهای جهان سرازیر است و فرهنگ مخصوص به خود را بر اندیشه جوانان حاکم می کند و اسـلامی را نشانه رفته است که با سـکولاریسم نمی سازد، اسلامی که معتقد است جامعه اسلامی همه چیزش باید اسلامی باشد.

اندیشه غربی بدون آن که هویت غیر قدسی خود را بر ملا کند سعی دارد دین را طوری معنی کند که در عمل راه انسان ها از سیر به سوی عالم معنی و قدس بسته شود و از این طریق به شدت از نظر معنوی آن را تقلیل می دهد تا آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله را یـک عـارف بزرگ که احوالات معنوی خوبی داشـته معرفی می کنـد- بـدون آن که از طرف خـدا پیامی آورده باشـد، یا خداونـد او را مأمور ابلاغ احکام الهی کرده باشـد- و قرآن را هم سـخنان حکیمانه ای می دانـد که توسط آن عارف بزرگ به وجود آمـده است، حـال هرکس خواست به آن عمل کنـد و هرکس هم نخواست به آن عمل نکنـد، در نظام هستی تفاوتی بین آن دو نیست، و این طور هم نیست که آن کس

ص: ۱۳۰

که به قرآن عمل می کند سرنوشتی جدای آن کس که به قرآن پشت کرده داشته باشد.

تـا ماهیت فرهنگ غربی و انـدیشه ی سـکولاریسم درست شـناخته نشود، نمی توانیم خاسـتگاه سـخنان فوق را درست ارزیابی کنیم و تـا آن سـخنان درست ارزیـابی نشود نمی توانیم راه ورود برای خنثی کردن آن را درست انتخـاب نمـائیم، و تـا جایگاه حقیقی دین به عنوان جلوه ربوبیت رب العـالمین تبیین نشود، تفکر سـکولاریسم می توانـد خـدای خالق را به جای خـدای رب العالمین قرار دهد و نبوت و شریعت را که ظهور ربوبیت خدای رب العالمین است نادیده بگیرد.

سکولاریسم منکر خـدای خالق نیست، می پـذیرد که خدا ما را خلق کرده و معتقد است اعتقاد به چنین خدایی برای بهداشـت روان خوب است، ولی نمی پذیرد که خداوند توسط پیامبرانش دسـتوراتی جهت تنظیم تمام مناسـبات بشـر آورده است. معتقد است پیامبران می پندارند- آری می پندارند! - رسالتی از طرف خدا برای اصـلاح امور بشـر دارند، ولی خداوند چنین رسالتی بر دوش آن ها نگذارده،(۱)

سکولاریسم چون صـفت ربوبیت را برای خـدا منکر است، معتقد است خردِ جمعی باید امور بشـر را سـر و سامان دهد. نه تنها معتقـد به صـفت ربوبیت برای خداونـد نیست، بلکه به شـدت بـا اسـلامی که معتقـد است بایـد به کمک دسـتورات قرآن تمام مناسبات بشری سازماندهی شود، مخالف است و با چنین تفکری سر جنگ دارد.

ص: ۱۳۱

۱- به کتاب «بسط تجربه نبوی» از دکتر عبدالکریم سروش رجوع فرمایید.

تفکر غربی دین را مربوط به قسمت های روحی و فردی بشر می داند ولی هر جا، جای مسائل جدّی زندگی بشر است مثل قوانین اجتماعی و مسائل تربیتی و آموزشی، آنجا باید دین حذف شود و نظر کارشناسِ تفکر سکولاریسم ملاک عمل قرار گیرد. درست همان جایی که دین نقش اساسی دارد و می تواند سرنوشت بشر را به سوی سعادت سوق دهد و انبیاء آمده اند تا با تعریفی صحیح از انسان و زندگی راه برون رفت از بحران های زندگی زمینی را به بشر آموزش دهند، درست همین جا نقش دین بی رنگ می شود.

سرمایه قرآن و سنت و اهل بیت علیهم السلام تنها سرمایه ای است که می تواند بشرِ این قرن را از این ورطه هلاکت آور برهاند، زیرا اگر غرب با کتاب مقدس تحریف شده ای روبه روست که مجبور است محترمانه آن را از خدا منقطع کند، قرآن چنین نیست و هنوز هم با بانگ بلند ندا سر می دهد: «وَإِن کُنتُمْ فِی رَیْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَی عَبْدِنَا فَأْتُواْ بِسُورَهٍ مِّن مِّثْلِهِ...»؛(۱)

اگر در شک هستند که این قرآن را ما بر بنده خود نازل نکردیم پس لااقل یک سوره ای مثل آن بیاورید. و به قول پرفسور هانری کُربن، اسلام شناسِ فرانسوی: « به عقیده من تشیع تنها مذهبی است که رابطه هدایت الهیه میان خدا و خلق را برای همیشه نگه داشته است و به استمرار ولایت اعتقاد دارد... تنها مذهب تشیع است که می گوید: نبوت؛ با رحلت حضرت محمد صلی الله علیه و آله ختم شد، اما ولایت که همان رابطه هدایت و تکمیل است، پس از رحلت آن حضرت هم چنان باقی است. مهدی؛ حقیقتی زنده است که

۱- سوره بقره، آیه ۲۳.

هر گز نظریه های علمی نمی توانند او را از خرافات بشمارند و او را از فهرست حقایق حذف کنند.»(۱)

هماهنگی طبیعت با عقاید حق

وقتی عقیـده ای سـالم و صـحیح بود و آن عقیـده بـا نظـام الهی همـاهنگی داشت، نظام هستی و از جمله طبیعت با او هماهنگ خواهنـد بود و عملاً ـ عـالَم هستی بستر تعالی چنین انسانی قرار می گیرد. در صورتی که تفکر غربی مجبور شـد به جان طبیعت بیفتـد با این تصور که طبیعت نسـبت به هر عقیـده ای خنثی است و در اختیار هر فکر و عقیـده ای قرار می گیرد ولی نتیجه آن شد که امروزه بشریت با بحران محیط زیست روبه رو است.

قرآن می فرمایـد: «وَلَقَـدْ أَخَـذْنَا آلَ فِرْعَونَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِّن الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَـذَّكَّرُونَ»؛(۲) مـا آل فرعون را به جهت مقـابله با حضـرت موسـی علیه السـلام چنـد سـال به چنـد سـال به طور متناوب، به انواع قحطی ها گرفتار کردیم و بهره های آن ها را از طبیعت کم نمودیم شاید که بیدار شوند و از مقابله با پیامبر خدا دست بکشند.

آیه ی فوق می رسانـد که بین عقایـد و اعمالِ فاسد و عدم آبادانی طبیعت رابطه برقرار است. این طور نیست که خداوند اجازه دهـد هر فرهنگی بـا هر فکر و عملی در نهایت به نتیجه ای که به دنبال آن است برسـد. بلکه فقط آن هایی می تواننـد در بستر عالَم هستی به نتایج کار خود دست یابند که

۱- «تشیع و انتظار» از محمدتقی خلجی ص ۱۲۰ ، چاپ پنجم، نشر پیام اسلام، قم ۱۳۸۱.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۳۰.

عـالَم را به عنوان بستر تعـالی معنوی خود انتخـاب کرده باشـند، زیرا در نظـام حق فقـط عقایـد و اعمالِ حق به بار می نشـیند و صاحب آن در زندگی خود ناکام نخواهد ماند.

علت قحطی هـای متنـاوبِ نظـام فرعونی تنبلی یـا نداشـتن ابزار مناسب نبود تا بتواننـد با تکنیک پیشـرفته تر جبران کننـد، علت قحطی های متناوب، اعتقادات فاسـد و اعمال آلوده به گناه بود و خداوند خواست آن ها متوجه این امر بشوند که نظام تکوین با عالم تشـریع هماهنگ است و اگر عقیـده ای حق باشد، عالم تکوین برخوردی هماهنگ با صاحبان آن عقیده دارد، و از آن طرف خداوند اجازه نمی دهد هرکس با هر عقیده ای در این عالم زندگی کند و در نهایت نیز به نتیجه مطلوب خود برسد.

این یک نوع خودفریبی است که گمان کنیم با اسـلام سـکولارشده می توان به بهانه ی داشتن مدرن ترین تکنولوژی، فرهنگ غربی را بر مناسبات جامعه حاکم کرد و به رحمت الهی نیز امیدوار بود.

خداوند چشم ما را به این پیام بزرگ قرآنی بینا کند تا هم خود را درست بیابیم و هم بتوانیم آینده نظام غربی را درست تحلیل کنیم.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۱۳۴

جلسه ششم: غفلت غرب از حقایق کلّی

اشاره

ص: ۱۳۵

بسم الله الرحمن الرحیم

«مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ أَسْمَاء سَمَّیْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَآؤُکُم مَّا أَنزَلَ اللّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنِ الْحُکْمُ إِلاَّ لِلّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِیَّاهُ ذَلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاَ یَعْلَمُونَ»؛(۱)

آنچه شما به جای خدا می پرستید جز نام هایی چند نیستند که شما و پدرانتان آن ها را نامگذاری کرده اید و خدا دلیلی بر حقانیت آن ها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی دانند.

راه عبور از تاریخ ظلمانی

وقتی به آیه مذکور بنگریم متوجه می شویم حضرت یوسف علیه السلام عملاً با این آیه راه کار ساختن تاریخ توحیدی را به بشریت پیشنهاد فرموده و راه عبور از تاریخ ظلمانی شرک را نیز روشن کرده اند. از آن جایی که بشر جدید در بحران تفکرِ غفلت از توحید حقیقی گرفتار شده، هر تلاشی در این شرایطِ بحرانی انجام دهد بن بست ها را اضافه می کند، در حالی که با توجه به آیه مذکور درمان حقیقی بحران موجود بازگشت به توحیدی

ص: ۱۳۷

۱- سوره یوسف، آیه ۴۰.

است که انبیاء متذکر آن بوده اند. توحید به مثابه هدف، راهی است که انبیاء مطرح می فرمایند و با «مرگ آگاهی» و «ترس آگاهی» و «دل آگاهی» همراه است. در آن نگاه نه تنها مرگ برای انسان دروازه مخوف و ترسناکی نیست بلکه چیزی است کنار زندگی که دائم باید متذکر آن بود، و نه تنها بی غمی را بر نمی تابد، بلکه خوف از جلال و شکوه الهی سراسر شخصیت انسان را به ادب بندگی دعوت می کند، و نه تنها با نظر به عالَم حسّ، نظر به عالم معنا دارد، بلکه این نظر را با دل آگاهی و «علم حضوری» همراه می کند تا شرایط اُنس با حق برای بشر فراهم گردد.

امیدوارم با توجه به مباحثی که در جلسات گذشته انجام شد روشن شده باشد که تنها راه برون رفت از ظلمات دوران مدرنیته بازگشت به توحید است، البته به شرطی که آن توحید خودش یونان زده و غرب زده نباشد، بلکه به واقع توحید محمدی صلی الله علیه و آله باشد. انسان غرب زده حتی اگر از خدا هم سخن می گوید خودش محور عالم است و همه چیز را به خود برمی گرداند، چنین خدایی عامل نجات نیست. باید خدایی ماوراء خدای ارسطو در یونان قدیم، و خدای کانت در غرب جدید، به صحنه زندگی بیاید، خدایی که در «الله اکبر» رزمندگان ظاهر گشت، و با چنین خدایی ظلمات دوهزار و پانصد سال پادشاهی را زدودند. چنین خدایی فرهنگ غرب را هم، از صحنه تاریخ معاصر پاک می کند و نقشی که در خاطره ها پیدا کرده و تمام خیال بشر مدرن را اشغال نموده، چون دودی به هوا می فرستد، توحیدی که با «الله اکبر» به میان می آید، دیگر در آن نفس امّاره «اکبر» نیست.

عرض شد اگر توحید الهی در قلب ما جلوه لازم را نداشته باشد، صُور وَهمیه بر قلب و روان ما حاکم می شود و در رویارویی با فرهنگ غربی - که تماماً صورت جواب گویی به نفس امّاره و صورت های وَهمی انسان ها است- تحت تأثیر قرار می گیریم.

مَثَل ما در رابطه با دنیای مدرن مَثَل کسی است که باید قبل از وارد شدن در دریای عمیق به خوبی شناگری آموخته باشد وگرنه در چنگال امواج سهمگین آن دریا گرفتار گشته و غرق می شود. از همین رو تأکید می شود باید به توحیدی ناب رسیده باشیم و بر چنین توحیدی تأکید کنیم تا در رویارویی با فرهنگ غرب در راه نمانیم و مقهور آن نگردیم. دلیل این که عرض می کنم بدون توحید ناب تحت تأثیر روح غربی قرار می گیریم، تأثیری است که سایر مللْ ناخواسته در رویارویی با غرب، از غرب گرفته اند و به جای این که بتوانند از تکنولوژی استفاده کنند روح غربی به عنوان میهمانی ناخوانده و غیر هماهنگ با روح جامعه، وارد جامعه ی آن ها شده است. آیا این همه وسایل عیاشی در کشورهای عربی جهان اسلام با کاباره های آنچنانی در سطح عمومی جامعه قبل از ورود روح غربی در آن کشورها به چشم می خورد؟ توحید اسلامی با منظری که اهل البیت علیهم السلام مطرح می فرمایند آنچنان نورانی است که نه تنها ظلمات این قبیل اعمال را می نمایاند، بلکه روحیه تنفر از آن ها را نیز در انسان شکل می دهد.

ص: ۱۳۹

روح جزء نگری غربی

وقتی روح توحیدی شناخته شد و جان و روان جامعه به آن منور گشت متوجه می شویم با فرهنگ غربی هرگز نمی توان به بشر خدمت کرد. چه بسا افرادی که با غفلت از بصیرت توحیدی، با ایجاد زمینه برای تحقق فرهنگ غربی، تصور می کنند به جامعه خدمت می کنند، غافل از آن که روح سکولاریسمی غربی کار را به لائیزاسیون و پشت کردن به توحید می کشاند و ملت را سرگردان و پریشان حال می کند. به قول معروف:

عطای

بزرگان و ابر بهار

ببارند

جایی که نباید به کار

فرهنگ غربی هر جا پا گذاشت بر خلاف ظاهر، بی برکتی به همراه آورد و مناسبات بین انسان و بستر طبیعی زندگی را به هم زد و انواع بیکاری ها گریبان جامعه را گرفت. این به ذات فرهنگ غربی برمی گردد، به همین جهت خودِ غرب با آن همه تلاشی که در استعمارِ سایر ملت ها انجام می دهد، تا خود را سر پا نگه دارد، در بحران گرفتار است. روح غربی خصلت کُل نگری را که در بینش توحیدی هست از دست داد و با روحیه ی جزء نگر خود با عالم و آدم برخورد کرد و متوجه نشد حکم کلی این عالم چیست. داستان دیدن فیل در تاریکی که مولوی در مثنوی آورده نمونه خوبی است برای توصیف نگاه غربی و روح جزءنگری آن. مولوی می گوید:

پیل

اندر خانه ی تاریک بود

عرضه

را آورده بودندش هنود

از

برای دیدنش مردم بسی

اندرآن

ظلمت همی شد هرکسی

دیدنش

با چشم چون ممکن نبود

اندرآن

تاریکی اش کف می بسود

ص: ۱۴۰

آن

یکی را کف به خرطوم اوفتاد

گفت

همچون ناودان است این نهاد

آن

یکی را دست بر گوشش رسید

آن

بر او چون باد بیزن شد پدید

آن

یکی را کف چو بر پایش بسود

گفت

شکل پیل دیدم چون عمود

آن

یکی بر پشت او بنهاد دست

گفت خوداین پیل

چون تختی بده ست

همچنین

هر یک به جزوی کو رسید

فهم

آن می کرد و بر آن می تنید

از

نظر گه گفتشان شد مختلف

آن

یکی دالش لقب داد این الف

در

کف هر کس اگر شمعی بدی

اختلاف

از گفتشان بیرون شدی

چشم حس همچون کف دست است وبس

نیست

کف را بر همه ی آن دست رس

پیام بزرگ این داستان این است که اگر با چشم جزء نگر، هر یک از اجزاء عالم را بنگرید این طور نیست که بتوانید بر کل عالم احاطه پیدا کنید و تصور صحیح از عالم به دست بیاورید، برای دیدن کلّیت هر چیزی بصیرت نیاز است و نه بَصَر. بصیرت با بینش توحیدی به دست می آید. همان بصیرتی که آن پیرمرد بسیجی مقلد امام خمینی«رضوان الله علیه» به دست آورد، ولی روشنفکری که می خواهد با ملاک های غربی عالم را ارزیابی کند به دست نیاورد و به دست نمی آورد. در بینش توحیدی نظرها متوجه سُنن جاری در هستی می شود ولی در نگاه جزئی نگر انسان ها مشغول حادثه ها می گردند، بدون آن که بتوانند قاعده هایی را که این حادثه ها مدیریت می کنند، بشناسند.

این ساده نیست که شعار اصلی رسول خدا صلی الله علیه و آله عبارت بود از: «قُولُوا لااِلهَ اِلاَّ الله تُفْلِحُوا»؛ یعنی رستگاری و آزادشدن از ظلمات زمانه به بینش توحیدی برمی گردد و این که متوجه باشی اراده واحدی تمام عالم را

مـدیریت می کند و نقش تعالی بخشـی دارد. وقتی متوجه چنین نوری در عالم شدی، دیگر رسـتگار خواهی شد و حادثه ها تو را نمی ربایـد و مرعوب نمی کنـد. حالاـ همه ریزه کـاری های تاریـخ را هم نمی دانی، نـدان، از نقشه های ریز سـرویس های امنیتی هم خبر نـداری، نداشـته بـاش، کلیت قضـیه در نزد توست. مثل قرآن که زاویه های ریز فرهنگ فرعونی را باز نمی کند ولی بـا طرح کلی آن فرهنگ ما را متوجه ناکامی آن فکر و فرهنگ می نمایـد تا متوجه برکت و کارآمـدی فرهنگ توحیـدی باشیم.

بصـیرت توحیـدی ما را متوجه سـیر تاریخ به سوی دولت کریمه حق می نماید و این که فرهنگ ظلمانی به ظاهر همه گیر شده ی غرب، را دولت مستأجل بـدانیم و یـک لحظه نظر خود را به وعـده خـدا و حـاکمیت انسـان کامـل به جـایی دیگر معطوف نداریم. چنین توجهی نه تنها هیبت روح غربی را فرو می ریزد، بلکه قوت ادامه راه برای رسـیدن به هدف متعالی را در ما صـد چندان می کند.

ارتباط طبیعت با عقیده ی توحیدی

انسان موحـد با نظر به روح توحیـدی، «عالَم»دار می شود و در این حالت زشتی بی عالَمی انسان مدرن را احساس می کند، که چگونه همه وقـار و سـکینه و حکمت خود را از دست داده است و چون ملـخ های سـرگردان هر دم بر چیزی جست و خیز می کند و دیگر هیچ وطنی و سُکنایی برای خود باقی نگذارده است.

ص: ۱۴۲

قرآن به عنوان اصیل ترین تفکر توحیدی علاوه بر این که به انسان ها بینشی اصیل ارزانی دارد، روش رسیدن به هدف را نیز می نمایاند. هم آموزش می دهد که چگونه بیندیش تا با واقعیات و حقایق مرتبط باشی و نه با خیالات و وَهمیات، و هم دستور می دهد چگونه عمل کن که درست عمل کرده باشی و گرفتار پوچی در کارها نگردی یعنی هم توحیدی فکر کردن و هم توحیدی عمل نمودن را در اختیار انسان ها قرار می دهد. در چنین شرایطی است که نظام هستی با ما هماهنگ خواهد بود و ما گرفتار بی برکتی طبیعت نخواهیم شد تا مجبور باشیم با ماشین های غول آسا برای بهره برداری از طبیعت به جنگ طبیعت برویم، در نهایت هم بدون هیچ بهره ای، طبیعت و محیط زیست را تخریب کرده و در نتیجه خداوند از طریق «نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرات»، تقلیل یافتن بهره ها، انتقام خود را از ما بگیرد.

آن فرهنگی که اصرار دارد در امور اجتماعی نباید عقاید دینی وارد شود و جامعه را باید خِرَدِ جمعی مدیریت کند، با همین طرز فکر تصور می کند عقیده نباید در برخورد با طبیعت دخیل باشد. ولی درست بر همان اساس که اگر روح قناعت و سادگی در ما نباشد و با روح زیاده خواهی با طبیعت برخورد کنیم، طبیعت با ما مقابله می کند و عملاً رابطه ما با محیط زیست دچار بحران می شود، عیناً وقتی عقیده توحیدی در نظام اجتماع دخالت نکند، اجتماع دچار بحران می گردد و دیگر بستری برای زندگی و متعالی شدن نخواهد بود. تحت تأثیر فرهنگ غربی، فکر کردیم ما در اِعمال عقیده خود و انجام عمل آزادیم و اجتماع و طبیعت نسبت به

هر عقیده و عملی خنثی است و بدون فکر و ذکر الهی در هر جا هر طور خواستیم می توانیم تصرف کنیم.

قرآن می فرماید: چون انبیاء وارد تاریخ اقوام آلوده به شرک و غفلت شدند، شرایط را جهت تغییر ساحت آن ها فراهم کردیم، تا مردم متوجه سنن جاری در هستی بگردند و از روحیه خودمحوری آزاد شوند و نقش خدا را در مناسبات بیابند و با ارتباط با او و تضرع، مسیر حوادث را تغییر دهند: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلاَّ أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاء وَالضَّرَّاء لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ»؛(۱) و سنن الهی بر این جاری است که در هیچ شهری پیامبری نفرستادیم مگر آنکه مردمش را به سختی و رنج دچار کردیم تا مگر به زاری درآیند.

چنان چه ملاحظه می فرمائید در آیه می فرماید: «لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ»؛ شاید در دل سختی ها و جنگ هایی که برایشان پیش می آوریم به تضرع با پروردگارشان در آیند و از روحیه قبلی آزاد شوند و نظر خود را به حضرت اَحدیت معطوف دارند، خلاصه پس از طرح توحید توسط انبیاء و پدید آمدن شرایطی سخت، امید بود که برگردند و با زدودن نقش های دوران شرک از خاطرشان، نقش الهی را جایگزین کنند و لذا بعد از آن سختی برای امتحان آن ها شرایط را تغییر دادیم و راحتی و رفاه را فراهم نمودیم.

ص: ۱۴۴

۱- سوره اعراف، آیه ۹۴.

«ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَهِ الْحَسَنَهَ حَتَّی عَفَواْ وَّقَالُواْ قَدْ مَسَّ آبَاءنَا الضَّرَّاء وَالسَّرَّاء فَأَخَذْنَاهُم بَغْتَهً وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ»؛(۱)

آنگاه به جای سختی، راحتی را قرار دادیم به طوری که شرایط قبل را فراموش کردند، و به جای آن که ضَرّاء و سَرّاء را از ناحیه ی حق بدانند، گفتند عادت روزگار چنین است و به پدران ما هم رنج و سختی می رسیده است، و امتحان الهی را انکار کردند. پس در حالی که نفهمیدند از کجا ضربه خوردند به ناگاه آنان را گرفتیم.

در شرایط رفاهِ جامعه حتی با حضور فرهنگ انبیاء، همان خاطرات آلوده دوباره میدان گرفت، تا آن جایی که سختی ها و جنگ را یک اتفاق قلمداد کردند - مثل اتفاقاتی که در گذشته برای پدرانشان پیش می آمده- نه تنها از آن توحید و آن سختی ها و چگونگی مدیریت آن ها توسط خدا و شکل رفع و دفع آن ها هیچ نتیجه ای نگرفتند، بلکه منکر این همه روشنگری و حقیقت نمایی نیز گشتند و لذا در آخر آیه فرمود حال که این ها نشان ندادند شایسته برگشت به توحید هستند و حجت نیز بر آن ها تمام شد «فَأَخَذْنَاهُم بَغْتَهً وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ»؛ آن ها را به طوری که غافل گیر شوند، از آن راهی که پیش بینی نکرده بودند، گرفتیم و آن ها نفهمیدند چه بر سرشان آمد زیرا در رابطه با نقطه ضعفی که خداوند از آن جا آن ها را گرفت، برنامه ریزی نکرده بودند. چون نفهمیدند آن جنگ و سختی از طرف خدا بود، با رسیدن به راحتی و رفاه بی باکانه در دنیا افتادند و سنت های امتحان الهی را نیز منکر شدند و گفتند این ها سابقه تاریخی

۱- سوره اعراف، آیه ۹۵.

دارد. سپس قرآن در ادامه می فرماید: اگر این ملت هایی که گرفتار بحران و نابودی شدند، به برنامه توحیدی روی می کردند نه تنها آخرت و ابدیت خود را آباد کرده بودند، دنیای آن ها نیز آباد می شد. «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُواْ وَاتَّقَواْ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاء وَالأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ»؛(۱) و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند قطعا برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم ولی رهنمودهای توحیدی انبیاء را تکذیب کردند، پس به جهت آنچه کردند آنان را گرفتیم.

چنانچه ملاحظه می فرمایید در آیه اخیر می فرماید رمز سقوط تمدن های گذشته به عمل خودشان بر می گردد، آن ها چون عنصر نبوت و معنویت را تکذیب کردند پیرو آن، نوعی خاص از زندگی را پیشه کردند که منجر به آنچنان هلاکت ها می شد. «وَلَكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ»؛ ولکن سخن توحیدی انبیاء و اصالت دادن به ایمان و تقوا را تکذیب کردند، پس ما آن ها را به سبب آنچه خودشان برای خودشان پدید آوردند، گرفتیم و هلاک کردیم.

روح غربی؛ کینه توزی با انبیاء

شاید در طول تاریخ، تمدنی مثل فرهنگ غرب نداشته باشیم که به کلی عنصر معنویت و ایمان را منکر باشد و نه تنها منکر که به جنگ آن آمده باشد، تا دامن زدن به میل های نفس امّاره را به عنوان یک ارزش

۱- سوره اعراف، آیه ۹۶.

جلوه دهـد. در گذشـته هم گنـاه و فساد بوده ولی فرد در عین انجام گناه، پـذیرفته بود که گناهکار است و گناهکاری خود را نمی پـذیرفت، هر چنـد انجـام می داد. ولی در فرهنـگ غربی گناهکـاری تئوریزه شـده و به عنوان یک نوع از زنـد گی مطرح است. تربیت شـده ی فرهنـگ غربی اسـاس را در نپـذیرفتن هر گونه سـخن معنوی گذاشـته، و نه تنهـا به دنبـال انـدیشه معنوی نیست، بلکه در صـدد سـرکوب کردن آن است، یعنی زمـان «نِقْمت» بر او حـاکم است نه زمـان «لطف الهی». زمـانی است که سراسر روح غربی را کینه توزی نسبت به اولیاء الهی فرا گرفته است.

بشـر مـدرن از نظر نسـبت داشـتن با عالم معنا بدترین بشـر است، و حاصل تربیت آن، روحیه ی عنادگونه ای است که تحصـیل کرده هایی که در ظلّ فرهنگ غربی تربیت شده اند با معنویت و عبودیت دارند.

برای اصلاح امور ابتدا باید انسان ها متذکر روحی شوند که قرآن متذکر آن است - و نمونه آن را در چند آیه ای که گذشت ملاحظه فرمودیـد- تا روح انسان ها نسـبت به معنویت، حالت عناد خود را از دست بدهد و متوجه نقش عالم معنا در مناسـبات عـالم مـاده باشـد و از این طریق خود را بیابـد. در آیه فوق فرمود ریشه هلاـکت تمـدن هـا به حسـاب نیـاوردن ایمان و تقوا در زندگی شان بود، در عمل شـعارشان آن بود که برای ما مؤمن و غیر مؤمن فرق نمی کند، برای ما توسعه مهم است، و تأکید بر عـدالت را توهین به سـرمایه داران بزرگ پنداشـتند. در حالی که آیه می فرمایـد برکات آسـمان و زمین در اختیار کسانی قرار می گیرد که بر ایمان و تقوا تأکید دارند و به عدالت که یکی از جلوه های تقوا است، اهمیت می دهند.

باید متوجه باشیم جهان از آن خداوند است و به اذن او و به روشی که او فرمان داده است می توان در آن تصرف کرد، و نیز باید متوجه بود پروردگار ما برای پروراندن ما در راستای متعالی شدن، ما را خلق کرده و زمین و عالم را در اختیار ما قرار داده است، و لذا به هر کدام از نکات فوق بی توجهی کنیم با بحران روبرو خواهیم شد. اگر با تحریکاتی که نفس امّاره در ما ایجاد می کند با طبیعت برخورد کنیم و یا اگر به جای متعالی شدنِ معنوی در زندگی دنیایی، در خوش گذرانی صِرف زندگی کنیم، در هر دو صورت به نتیجه ای مطابق برنامه ای که خود برای خود ریخته ایم نمی رسیم.

حضور همه جانبه ی خداوند و غفلت بشر جدید از آن

وقتی تصور ما نسبت به چگونگی رابطه ی خدا با مخلوقاتش اصلاح شد، می فهمیم بی نتیجه شدن برنامه هایی که به قاعده بالاـ پشت کرده، چگونه واقع می شود. از آن جایی که مخلوق عین ربط به خالق است، بنابراین عالم و آدم همواره در قبضه ی خداوند هستند، رابطه خدا با مخلوقاتش مثل رابطه ما با صُوَر ذهنیه مان است که آن صُور تماماً در قبضه اراده ما می باشند. خلقت خداوند مثل کار بنّا نسبت به ساختمان نیست که آجر و شن و سیمان را جمع می کند و شکل می دهد، بلکه خداوند وجود مخلوق را به مخلوق می دهد، مثل همان صُور ذهنیه که ما با یک اراده آن را در ذهن خود ایجاد می کنیم، این طور نیست که اجزاء آن را جمع کنیم، به همین جهت هم با اراده ای دیگر آن صُور را می توانیم تغییر دهیم.

ص: ۱۴۸

حضور و تصرف خدا در عالم حضوری لطیف است، چون عالم در عرض خدا نیست، همان طور که صُوَر ذهنیه شما در عرض شما نیست، و لذا تغییر صور ذهنی، مثل تغییری نیست که شما در پدیده های بیرون از ذهنِ خود ایجاد می کنید که در موقع تغییر آن ها باید در عرض آن ها قرار گیرید و در آن ها تصرف کنید، در مورد تغییر صور ذهنی، به صورتی خیلی لطیف فقط کافی است اراده کنید تا آن صور تغییر کند، اراده شما برای تغییر همان، و تغییر همان.

اگر عقیده و عمل ما مطابق حق نباشد خداوند ما را به دست خودمان می گیرد. فرعون تصور می کرد در حال تعقیب قوم حضرت موسی علیه السلام است، خوشحال هم بود که آن ها به طرف رودخانه نیل حرکت می کنند که هیچ راه گریزی ندارند، غافل از این که او با آن همه شتاب، به سوی محل غرق شدن خود و لشگریانش حرکت می کند. خداوند در آیه الکرسی می فرماید: «اللّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لاَ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلاَ نَوْمٌ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ، مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلاَّ بِمَا شَاء وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَلاَ يَؤُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»؛(۱) یعنی خداوند آن حقیقت یگانه ای است که در حیات مطلق و قیام مطلق است به طوری که هیچ سستی و چُرت و خوابی او را نمی گیرد، چنین خدایی آسمان و زمین در قبضه وجود اوست، بدون آن که آن ها از خود وجودی استقلالی

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۵.

داشته باشند. حال با توجه به چنین حضوری برای خداوند در عالم، چه کسی می تواند نقشی داشته باشد مگر آن که خودِ خدا اجازه آن نقش را به او داده باشد، خدایی که آینده و گذشته همه مخلوقات را می داند و هیچ کس به علم او احاطه ندارد مگر به آنچه خود او بخواهد که بندگانش بدانند، کرسی و قدرت و احاطه او آسمان ها و زمین را در بر گرفته و در حفظ و مدیریت بر آن ها هیچ سختی برای او نیست، و او «علی و عظیم» است.

اگر به روح توحیدی آیه فوق توجه شود می فهمیم حضور خداوند در عالم، چگونه است و چگونه همه عالم در قبضه اوست و چرا باید به اذن خداوند در عالم عمل و تصرف کرد تا نسبت به نتایج کارمان ناکام نشویم.

بشرِ امروز با غفلت از حضور همه جانبه ی خدا، از حقیقت بزرگی محروم است و لذا از ارتباط با معنویات که دریچه های ارتباط با خدا است محروم مانده. بشری که معنویت و قیامت را فراموش کرد مهم ترین بُعد زندگی، یعنی حضور در ابدیت را فراموش می کند، چنین بشری زندگی را کوچه های بن بستی می داند که از هر راهی برود به بن بست بر خورد می کند. چنین بشری مجبور است دلخوشی های دروغین برای خود بسازد تا از سردی زندگی خود که خود برای خود پدید آورده بکاهد. این همه سرگرمی که بشر جدید برای خود فراهم کرده آیا انعکاس محرومیت های معنوی نیست که می خواهد آن ها را نادیده بگیرد؟ و آیا تکنولوژی مدرن را مطلوب مطلق قرار دادن یک نحوه از عکس العمل محرومیت از عالم قدس نیست؟ بشر جدید تاوانِ پشت کردن به ساحت قدس را می دهد، چه

سود دارد اگر همه زمین برای ملتی گشوده شود ولی عالم قدس به روی او بسته گردد؟

آفات غفلت از سُنن الهی

وقتی انسان از رابطه تکوین با تشریع در عالم هستی غافل شد و گمان کرد نظام الهی نسبت به هر فکر و عملی بی تفاوت است، بدون رعایت هیچ محدودیتی به هر اقدامی دست می زند و تلاش می کند هر تصوری را که در خیال خود دارد در خارج از خیال صورت عملی بدان بپوشاند، تنها مانع عملی نشدن صورت های وَهمی خود را نداشتن ابزار مناسب می داند و لذا اگر توانست ابزار مناسب آن را بسازد دیگر بدون هیچ فکری دست به اقدام می زند. با چنین روحیه ای ماشین های غول آسا و اسلحه های مخوف ساخته شد، تا به وسیله ی ماشین های غول آسا هر کار خواستند در تغییر نظام طبیعت انجام دهند و با اسلحه های مخوف هر ملتی را که خواستند نابود کنند. غافل از این که در اوج رسیدن به امیال خود، با سنن الهی روبه رو می شوند. روس ها هشتاد سال با تفکر الحادی شب و روز تلاش کردند تا ثابت کنند با نظام به اصطلاح سوسیالیسم می توان جهان را اداره کرد، در اوج امیدواری، همه چیز از هم گسست، تا آن جایی که بعضی از تئوریسین های آن فکر، خودکشی کردند، چون سقوط نظام مارکسیسم لنینیسم را مساوی سقوط همه افکار و عقاید خود می دانستند. فکر کردند با دیواری که بین آلمان می کشند می توانند مردم یک ملت را تقسیم کنند، ولی یک مرتبه همه چیز به هم خورد و دیوار برلین با همان ماشین های

غول آسا تخریب شد. آمریکایی ها به امید اسلحه های مخوف ملت ضعیف و بدون هر گونه امکاناتِ ویتنام را سرکوب کردند ولی در اوج ناباوری، در شرایطی که به اندازه برگ درختان جنگل های ویتنام بمب بر سر مردم ریختند، مجبور شدند شکست اسلحه های مخوف را بپذیرند و از ویتنام خارج شوند. باز به امید همان اسلحه ها بنیان گذاران اسرائیل به فکر اخراج مردم فلسطین افتادند و صدها هزار برابر بیش از مردم فلسطین گلوله و تانک و بمب به آن ها شلیک کردند، آن وقت در اوج امیدواری به تعیین قدس به عنوان پایتخت اسرائیل، انتفاضه اول همه تصوراتشان را بر باد داد، خون آشام ترین شخصیت های اسرائیلی مجبور شدند از نوار غزه عقب نشینی کنند. به امید احیاء آبروی از دست رفته درصدد بودند به جنوب لبنان حمله کنند و تا بیروت را اشغال کنند، اسارت دو سرباز اسرائیلی را بهانه کردند و حمله را شروع نمودند و شکست از حزب الله چیزی بالاتر از شکست اسرائیل را به بشریت گوشزد کرد و آن این که این تکنولوژی مدرن و اسلحه های مخوف نیست که تعیین تکلیف می کند، بلکه خداوند است که در جهان مدیریت خود را اعمال می نماید. در حادثه ی اخیر بحران اقتصادی آمریکا نیز روشن شد که نظام الهی نسبت به هر فکر و عملی بی تفاوت نیست. غفلت از این موضوع رضاخان ها و شارُن ها و استالین ها و بوش ها و صدام ها و ... را به وجود آورد و باز به وجود می آورد، ما هم در زندگی فردی و اجتماعی به همان اندازه که از این قاعده غافل باشیم تصمیماتی می گیریم که در نهایت با ناکامی و شکست روبه رو می شویم. شاخص ترین تفکر غربی همین نکته است که

متوجه نیست بین نظام تکوین و نظام تشریع رابطه هست و عالم هستی نسبت به هر فکر و هر عمل بی تفاوت نمی باشد.

روحیه ی یهودی گری و فرهنگ غرب

این که به راحتی هر ماشینی را می سازند و به عواقب زیست محیطی آن فکر نمی کنند و سعی می شود هر روز با اسلحه های مخوف تر ملت ها را مرعوب کنند، به جهت غفلت آنها از حضور سنن الهی در هستی است. فکر کردند خداوند فقط جهان را خلق کرده و به دست انسان داده است تا هر طور خواست در آن تصرف کند و حالا بازنشسته شده است. چنین تفکری ریشه در یهودی گری دارد، یهودیان معتقدند خداوند جهان را در شش روز ساخت و روز هفتم به استراحت پرداخت و دیگر رابطه او با جهان قطع است، خداوند می فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاء وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاء إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُواْ نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَادًا وَاللّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»؛(۱) و یهود گفتند دست خدا بسته است دست های خودشان بسته باد و از رحمت خدا دور شوند به سبب آنچه گفتند، بلکه هر دو دست او گشاده است، هر گونه بخواهد می بخشد و قطعا آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو فرود آمده بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود و تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکندیم، هر بار که

۱- سوره مائده، آیه ۶۴.

آتشی برای پیکار برافروختند خدا آن را خاموش ساخت. و در زمین برای فساد می کوشند و خدا مفسدان را دوست نمی دارد.

خداوند در آیه فوق روحیه ی یهودی گری را لعنت می کند، روحیه ای که طوری رابطه خدا و مخلوق را تعریف و تحلیل می کنند که متوجه عین ربط بودن مخلوق در رابطه با خالق خود نیست. یهود رابطه خدا و مخلوق را مثل رابطه بنّا و ساختمان گرفته، نه مثل رابطه انسان و صُوَر ذهنی. خداوند در مقابله با آن فکرِ غلط می فرماید: «بَلْ یَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ یُنفِقُ کَیْفَ یَشَاء»؛(۱) قدرت خداوند محدود نیست و هر طور اراده کند فیض خود را می رساند. بنا به فرمایش علامه طباطبائی«رحمه الله علیه»؛ چون یهود معتقد بودند تورات نسخ نمی شود و همواره توراتِ خود را به رخ بقیه می کشیدند، نزول قرآن موجب طغیان و کفر بیشترشان شد، در حالی که این کفر و طغیان از طرف خدا، ابتدایی نیست بلکه ریشه در شخصیت خودشان دارد. این آیه می رساند که یهود تا قیامت باقی است و کینه و دشمنی آن ها همچنان ادامه دارد، هر چند هر وقت آتشی جهت مبارزه با مسلمین به پا کنند خداوند آن را خاموش می کند. در آخر آیه شخصیت یهود را ترسیم می کند که علاوه بر آن که از نظر فکری و عقیدتی، عقیده ای باطل و غلط نسبت به خدا و نوع حضور خداوند در هستی دارند، از نظر عملی هم ملّتی هستند که در زمین فساد به راه می اندازند و به همین جهت مورد رحمت خداوند نیستند و به سامانی نمی رسند.

۱- سوره مائده، آیه ۶۴.

مسیحیت تحت تأثیر یهود

وقتی متوجه شدیم یهود با جداشدن از توراتِ اصیل در عقیده و عمل چه روحیه ای پیدا کردند، و وقتی متوجه شدیم پس از ظهور حضرت عیسی علیه السلام که برای تصحیح دین بنی اسرائیل آمده بودند، چگونه یهودیت در مسیحیت نفوذ کرد و آن دین را نیز تحت تأثیر خود قرار داد، برایمان روشن می شود چرا عنان تفکر مسیحیت در اختیار تفکر یهودی است. نفوذ یهودیت در دین حضرت مسیح علیه السلام تا آن جایی است که وقتی در قرن چهارم دین مسیحیت به اروپا می رسد، توسط یک یهودی به نام« فیلون» این کار انجام می شود. با توجه به این نکات می فهمیم چرا خداوند در بسیاری موارد یهود و نصاری را در یک موضع می بیند و یک برخورد با آن ها دارد.

دقت در آیات الهی نشان می دهد که خداوند خطر نزدیکی به یهود و نصاری را برای مسلمین خطر بزرگی می داند و به شدت ما را از آن نهی می کند به طوری که علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» می فرمایند؛ بعد از نهی از شرک، نهی ای به شدت نهی از نزدیکی به یهود و نصاری در قرآن نیامده است.

ص: ۱۵۵

قرآن و وظیفه ی ما در برابر غرب

قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاء بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»؛(۱)

ای مؤمنان به یهود و نصاری اعتمادی همراه با محبت نداشته باشید، و محبت آن ها را در دل خود جای ندهید، آن ها خودشان نسبت به هم محبت و ولایت متقابل دارند و در بین خودشان بعضی ولی بعض دیگرند، و با همه فاصله ای که دارند علیه شما متحد می شوند و به شما نمی گروند و خودشان را رها کنند. هرکس به آن ها محبت داشته باشد از آن هاست - در واقع با این محبت، روح و روحیه انسان با آن ها یکی می شود- و همچنان که آن ها ظالمند و خداوند هدایتشان نمی کند آن هایی هم که محبتِ یهود و نصاری را در دل بپرورانند به راه هدایت نمی روند و به مقصدی که می خواهند نمی رسند. در ادامه می فرمایند: «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ فَعَسَى اللّهُ أَن يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِندِهِ فَيُصْبِحُواْ عَلَى مَا أَسَرُّواْ فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ»؛(۲)

می بینی آن هایی که در قلبشان بیماری عدم هدایت واقع است و به همین جهت ظالم ماندند، در جهت نزدیکی به یهود و نصاری سرعت می گیرند و می گویند: می ترسیم در اثر جدایی از آن ها به ما گرفتاری برسد و بدین شکل محبت خود را به

۱- سوره مائده، آیه ۵۱.

۲- همان، آیه ۵۲.

یهود و نصاری توجیه می کننـد، امیـد است با رسـیدن فتـح و یا امری از جانب خداونـد، پشـیمان شوند و دروغ شان بر مؤمنین آشـکار شود. این هـا در دل شـان خاموشـی اسـلام را پنهـان کرده بودنـد تـا بتواننـد با ارتباط با یهود و نصاری و نابودی تفکر اسلامی مانعی برای شهوات دنیوی خود نداشته باشند، و وقتی فتحی نصیب مسلمان ها شد افسوس می خورند.

خداونـد فرمود: «بیمار دلان، در جهت محبت به یهود و نصاری سـرعت می گیرند» بیمار دل کسـی است که از سـلامت فطری خارج شـده و از اخلاص و توحید بیرون آمده باشد و به همین جهت گفته اند؛ بیماری دل باعث می شود که انسان با هر بادی بجنبـد و بـا هر سـختی از مسـیر توحیـدی خود به شـک فرو رود، لـذا چون در جای دیگر فرمود: منافقان قلب شان مرده است، منظور از این بیمار دلان منافقان نیسـتند بلکه همان مسـلمانان بی تفکرِ ظاهربین می باشـند. سپس ادامه می دهد: «وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُواْ أَهَؤُلاء الَّذِينَ أَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُواْ خَاسِرِينَ»؛(۱)

آنگـاه که فتـح رسـید، مؤمنـان به سـست ایمانـانِ بیمار دل گوینـد: آیا این یهود و نصاری همان هایی هسـتند که سوگنـد های سخت خوردند که با شما باشند؟ کارها و تلاش های این محبت ورزان به یهود و نصاری، همه هدر رفته و زیان کار شدند.

ص: ۱۵۷

۱- همان، آیه ۵۳.

در ادامه می فرمایـد: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ مَن یَرْتَدَّ مِنکُمْ عَن دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الْکَافِرِینَ یُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَلاَ یَخَافُونَ لَوْمَةَ لآئِمٍ ذَلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاء وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ»؛(۱) ای مؤمنان (بدانیـد) کسـی که از دوستی مؤمنین به دوستی یهود و نصاری بر گردد، به زودی خداونـد عده ای را به جای آن ها می آورد که محبت شان متعلق به خداوند است و دشـمنیشان به یهود و نصاری، آن ها به خاطر خداوند نسـبت به مؤمنین فروتن و نسبت به کـافرین بی اعتنا و گردن فرازنـد، و خداونـد که یاور حقیقی دین است دوست داران یهود و نصاری را که ظاهراً مسـلمانند، می بَرد و چنین مؤمنانی را می آورد که در راه خـدا قیام می کننـد و خداونـد در این قیام که برای یاری دین است کمک شان می نماید و از اوصاف آن ها این که هیچ نگران نیستند که کسی در راه احیاء دین و قیام برای دین سرزنش شان کند و با نظام ارزشـی خودش بخواهند حرکت آن ها را ارزیابی کنند، این روحیه و قیام، فضل الهی است که به هر کس خواست می دهد - مسلم به کسانی می دهد که قصدشان تماماً قیام برای خدا باشد- و خداوند واسع و علیم است.

ارتداد فکری در جامعه ی اسلامی

حضـرت علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» در تفسـیر المیزان در ذیل چهار آیه فوق بحث مفصـلی دارنـد که خلاصه آن عبارت است از:

ص: ۱۵۸

۱- همان، آیه ۵۴.

«قرآن به چیزهایی تأکید می کند که اگر انسان مواظب نباشد عوامل و شرایط موجود دست به دست هم داده مسلمین را به پرتگاه سقوط می کشاند، قرآن به محبت به اهل البیت علیهم السلام دستور داده و در آن تأکید و مبالغه نموده ولی بعدها چنان ستم هایی به اهل البیت نمودند که اگر واقعاً از طرف قرآن مأمور بودند به اهل البیت علیهم السلام ستم کنند بیش از آنچه کردند نمی توانستند بکنند. یعنی خداوند مردم را به آنچه محبت به آن ها موجب سعادتشان بود دعوت کرد و آن ها عکس آن عمل کردند، و از طرف دیگر مسلمانان را از دوستی کفار و اهل کتاب نهی نمود و آن ها درست عکس آن عمل کردند و هیچ نهی ای در هیچ یک از موارد شرعی مثل نهی از دوستی کفار و اهل کتاب تشدید و تأکید نشده است، در حدی که ملاحظه می کنید در سوره مائده آیه ۵۱ فرمود: «هر که با آن ها دوست است از آن هاست». و در سوره آل عمران آیه ۲۸ باز همین سخن را با مضمونی دیگر فرمود.(۱)

وقتی امر به معروف که حافظ سیره و سنت پیامبر و ائمه علیهم السلام است مختل شود، شعائر عمومی و جلوه های اجتماعی سقوط نموده، سیره کفار به جایش می نشیند و پایه های خود را محکم می کند، تمام چیزهایی که اجتماع مسلمانان را احاطه نمود و امروز در بین ما جاری است همان هایی است که از کفار گرفته ایم، این که در آیه مورد بحث می فرماید: کسانی را

۱- در سوره آل عمران، آیه ۲۸ می فرماید: «لاَّ يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاء مِن دُوْنِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللّهِ فِي شَيْءٍ إِلاَّ أَن تَتَّقُواْ مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللّهِ الْمَصِيرُ»؛ مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان به دوستی بگیرند و هر که چنین کند در هیچ چیز او را از دوستی خدا بهره ای نیست مگر اینکه از آنان به نوعی تقیه کند و خداوند شما را از خود می ترساند و بازگشت [همه] به سوی خداست.

می آورد که هم آن ها خدا را دوست دارند و هم خدا آن ها را... شما امروز عکس آن را می بینید به طوری که ما یهود و نصاری - که امروز در غربِ تحت تأثیر یهود تجلی کرده- را دوست داریم، ما خدا را دوست نداریم که در مقابل کفار ذلیل و بر مؤمنین سرکش هستیم، از جهاد در راه خدا هراس داریم و از هر سرزنشی که از طرف آن ها به ما شود، جا می خوریم. این همان است که در سوره مائده آیه ۵۴ خداوند می فرماید: «اجتماع مؤمنین مرتد می شود». یعنی به جای علاقه به خدا علاقه به یهود و نصاری پیدا می کند، ارتداد در این آیه یعنی بر گشتِ محبت آمیز به یهود و نصاری، یعنی گرایش قلبی به آن ها، که خدا آن را به منزله کفر می داند، می گوید مردمی را می آورد که خدا آنان را دوست دارد... و از سرزنش ملامت گری نمی هراسد. و صفاتی را برای آن ها برشمرده که در عده قلیلی از مردم اجتماع ما موجود است».

ما برای نجات خود از فرهنگ ظلمانی غرب می توانیم به همین چهار آیه از سوره مائده تمسک بجوئیم که خلاصه آن عبارت بود از :

۱- عدم محبت و اعتماد به یهود و نصاری که شاخصه ی امروزین آن فرهنگ غرب است، با همان تصوری که یهود از عدم قدرت تصرف خدا در عالم و آدم دارد.

۲- عدم نگرانی از ضرری که فکر می کنیم با بریدگی از یهود و نصاری برای ما پیش می آید.

۳- امیدواری به فتح و رحمت خدا در ازاء عقیده توحیدی و عمل الهی، در مقابل تهدید های غرب.

ص: ۱۶۰

۴- ارزش گذاری به مؤمنین و بی اعتنایی به ارزش های غربی و دوستداران آن ها.

۵- زنده نگه داشتن عشق الهی در قلب خویش و جامعه، و تلاش برای این که نگذاریم محبت به خداوند در ما خاموش شود.

۶- تقویت روحیه قیام در خود برای یاری دین خدا.

۷- عدم نگرانی از ملامت فرهنگ ها و تفکرات غیر دینی در راه ایجاد حیات و روش دینی.

تفاوت غرب با مسیحیت

در آخر لازم است خدمت عزیزان عرض کنم که نباید روحیه مسیحیت موجود را با بعضی از آموزه های حضرت عیسی علیه السلام که بعضی از مسیحیان به صورت فردی از آن ها متأثرند اشتباه کرد و تصور نمود باید نقد غرب را از نقد مسیحیت جدا کرد. آری در تحلیل عقلی مسیحیت یک چیز است و غرب چیز دیگر و به ظاهر غربِ موجود با پشت کردن به مسیحیتِ مطرح در قرون وسطی شکل گرفت. ولی با تحلیل دقیق تر روشن می شود که مسیحیتِ قرون وسطی در درون خود عنصر جسمانی کردن حقایق معنوی را از یهودیت پذیرفته، و این همه ی انحرافی است که یک دین می تواند پیدا کند. یهودیت معتقد است خداوند از آسمان پائین می آید و با پیامبرش کشتی می گیرد و یک بار زمین می خورد ویک بار

هم پیامبر را زمین می زند و به آسمان بر می گردد.(۱) همین تفکر منجر می شود که مسیحیت معتقد شود خدا در عیسی حلول می کند و می شود مسیح، یعنی از آن جهت که پیامبر است، عیسی است و از آن جهت که تجسم خدا در زمین است، مسیح است. چنین مسیحیتِ یهودی زده در عمل نمی تواند راهی جز همان راهی را که یهودیت می رود، طی کند.

از طرفی اگر امروزه دانشمندان منتقد غرب و سیاستمداران منتقد صهیونیسم موضوع مسیحیت را از فرهنگ سکولاریته غرب جدا می کنند و موضوع یهودیت را از صهیونیسم دو موضوع می دانند، که البته در جای خود کار درستی است، اما نباید ما را از هویت کلی دشمنی مسیحیت و یهودیت نسبت به اسلام که قرآن از آن خبر می دهد غافل کند. آری در نقد غربِ بعد از قرون وسطی می توان موضوع مسیحیت را از غرب جدید جدا کرد ولی بسیاری معتقدند آن نوع مسیحیت که از یک طرف تحت تأثیر یهودیت و از طرف دیگر تحت تأثیر یونان است، به نهایتی جز همان فرهنگی که منجر به رنسانس شد - یعنی غرب جدید- نمی رسید زیرا بیش از آن که با آمدن مسیحیت، غرب مسیحی شود، مسیحیت غربی شد و در نتیجه آنچه ما امروز در غرب با آن روبه رو هستیم تمامیت چیزی است که می توان گفت ترکیب تفکر ارسطویی با کلیسا و روحیه یهودی گری است.

اگر به سخنان منتقدان بزرگی چون هایدگر در رابطه با ضعف های غرب و راه برون رفت از آن، دقت کنیم آن ها برای عبور از غرب چیزی

ص: ۱۶۲

۱- از این نمونه تحریفات را کتاب «اسلام آیین برگزیده» گردآوری کرده است می توانید به آن رجوع کنید.

را مدّ نظر دارند که عملاً فقط در تفکر حضوری و وجودی مکتب تشیع پیدا می شود مکتبی که تحت تأثیر ائمه علیهم السلام است و لذا حکمت خالده ای که در نظر بعضی از منتقدان به غرب مطرح است در عمل و به صورت کاربردی چیزی جز تفکر شیعه به عنوان مکتبی که معتقد است به امامی معصوم و حی و حاضر، نیست. وگرنه از نظر تئوری و تفکر انتزاعی حرف ها و توصیه های خوبی در همه مکتب ها مورد توجه است ولی آیا هیچ کدام توانستند به نحوه ای عملی مقابل روح غربی بایستند؟ آیا چین به عنوان مهد تفکر لائوتسه در عمل توانست راه و روشی جدای از فرهنگ غربی پیشه کند؟

فرهنگ غربی چیزی نیست که با عقاید فردی و یا توصیه های اخلاقی بتوان از آن عبور کرد، برای عبور از آن نیاز به مکتبی است که از همه جهات زنده و فعّال باشد و در یک مقایسه واقع بینانه چنین مکتبی جز اسلام، آن هم اسلامی که با امامی معصوم مدیریت شود، نخواهد بود.(1)

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۱۶۳

۱- در رابطه با موضوع فوق و نقش روش اهل البیت علیهم السلام در تمدن سازی به کتاب «آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود» و به نوشتار «تمدن زایی شیعه» رجوع فرمائید.

جلسه هفتم: رابطه ی روشنفکری و تکنولوژی

اشاره

ص: ۱۶۵

بسم الله الرّحمن الرّحیم

رمز ناکامی تمدن ها

در جلسات گذشته نقش بینش توحیدی در انتخاب نوع زندگی و ابزارهای مناسب آن تا حدّی بحمدالله روشن شد. به این معنی که نگاه توحیدی تمام روابط و وسایل را در جای خود قرار می دهد و مانع از آن می شود که موضوعاتِ فرعی و وَهمی به صورت هدف در آیند. حتماً عنایت فرمودید که جایگاه انبیاء در این امر جایگاه بسیار حساس و ارزشمندی است، زیرا که آن ها در طول تاریخ نه تنها رمز هلاکت اقوام و ملل گذشته را متذکر می شوند، بلکه راه ورود به زندگی توحیدی را می نمایانند تا انسان ها از بی ثمری به بهره مندی در دنیا و آخرت نایل آیند.

همواره انبیاء الهی انسان ها را متوجه این نکته می کنند که اقوام و ملل گذشته بعضاً در تمدن خود به موفقیت های چشم گیری از نظر بهره مندی از علم و توانایی تصرف در زمین دست یافتند ولی چون با بینش و روش توحیدی زندگی را ادامه ندادند نه تنها هیچ بهره ای از آن تلاش ها نصیب شان نشد، بلکه از طریق همان پیشرفت ها به سوی هلاکت خود پیش رفتند. به عنوان نمونه قرآن می فرماید: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ

فَمَا أَغْنَی عَنْهُم مَّا کَانُوا یَکْسِبُونَ»؛(۱) آیا کسانی که منکر نبوت اند در زمین نگشته اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنان بودنـد چگونه شد؟ آن ها از حیث نفر بیشتر از آنان و از حیث نیرو و توانِ تغییر در زمین قوی تر بودند ولی با این همه آنچه به دست آوردند آن ها را بی نیاز نکرد.

چنانچه ملاحظه می فرمایید خداوند در آیه فوق می فرماید چرا منکران تفکر توحیدی تفکری -که انبیاء متذکر آن هستند- بر سرنوشت گذشتگان نظر نمی اندازند، در حالی که از نظر تعداد و توانایی در تغییر زمین، از این ها برتر بودند(۲)

با این همه آنچه به دست آورده بودند آن ها را کفایت نکرد، و نتوانستند از نتیجه زحمات خود بهره مند شوند. سپس در آیه بعد علت مسئله را روشن می کند و می فرماید:

«فَلَمَّا جَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَیِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِندَهُم مِّنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِم مَّا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُون»؛(۳) و چون پیامبرانشان با دلایل روشن به سوی آن ها آمدند، آن ها به آن علمی که نزدشان بود خرسند بودند. و سرانجام آن ها را همان چیزی که مسخره می کردند فرا گرفت.

در آیه فوق رمز بی نتیجه شدن و ناکامی تمدن های گذشته را در این می داند که به علم خود که همان تصرف قدرتمندانه در زمین بود، مغرور و

۱- سوره مؤمن، آیه ۸۲.

۲- به عنوان نمونه تحقیقاتی که در مورد تمدن فراعنه به دست آمده آنچنان عجیب است که بعضی ها معتقدند موجوداتی از کرات دیگر منشأ آن تمدن بوده اند، ولی به هر حال همه اذعان دارند که تمدن امروزی هنوز در ساختن حتی یکی از کوچک ترین اهرام مصر ناتوان است.

۳- سوره مؤمن، آیه ۸۳.

مسرور بودند و لذا تذکر انبیاء الهی را که از خطر آینده آن زندگی خبر می دادند، نه تنها به چیزی نمی گرفتند، بلکه مسخره هم می کردند، با این تصور که هر بلایی را با علم خود دفع می کنیم و بحران ها را کنترل می نمائیم. در آخر آیه می فرماید: ولی همان چیزی که به مسخره می گرفتند - یعنی عذابی که پیامبران از آن خبر داده بودند- آن ها را احاطه کرد. چون این ها تصور می کردند مشکلاتی که پیامبران از آن ها خبر می دهند در عرض همان مشکلاتی است که با آن آشنایند و لذا می گفتند خودمان می توانیم آن را دفع کنیم غافل از این که اراده الهی و عذاب او در طول زندگی و تمدن آن ها قرار دارد و لذا نه آن طور است که بتوانند آن را ببینند، و نه طوری است که بتوانند با آن مقابله کنند، چون آن عذاب همه ی زندگی و تمدن آن ها را در بر می گیرد. مثل احاطه نفس انسان است بر بدن او، آیا بدن انسان می تواند با نفس انسان مقابله کند، و اگر مثلاً نفس اراده کرد چشم بدن را ببندد، ماهیچه های چشم می توانند در مقابل آن مقاومت کنند؟

مشکل تمدن های مادی و حسی آن است که از حضور توحید که بر همه عالمِ وجود احاطه دارد غافلند و آن را نادیده می گیرند و لذا در جهتی به غیر از جهت خدای یگانه سیر می کنند، در حالی که توحید حقیقتِ بقاء و یگانگی و انسجام است، پس هر چه از توحید دور شوند عملاً از بقاء و یگانگی و انسجام دور شده اند، تا آنجایی که درست وقتی آن تمدن در اوج درخشش خود، در اوج دوری از خدا است، آثار اضمحلال و هلاکت آن ظاهر می شود.

چنانچه بتوانیم با چنین دیدی حادثه ها و دولت ها و تمدن ها را بنگریم، می فهمیم که آن ها در کجای تاریخ خود قرار دارند. مسلّم است که هر تمدنی، از جمله تمدن غربی که خود را از درون خود می بیند، مدعی باشد برای ماندن در همیشه ی تاریخ برنامه ریزی کرده است و اگر کسی با نگاه به برنامه های آن تمدن بخواهد آن را ارزیابی کند به همان باوری می رسد که خودِ آن تمدن مدعی آن است، اما اگر با نگاه توحیدی به موضوع بنگرد آن را به صورتی دیگر می بیند و رمز بقاء و عدم بقاء آن را در نزدیکی و دوری از توحید جستجو می کند، دیگر قدرت ماشین های غول آسا و اسلحه های مخوف و برنامه های دقیق حجاب وی نمی شودتا سقوط و بی آیندگی آن تمدن را نبیند.

عبرت از تاریخ یعنی با نگاه توحیدی از ظاهر رویدادها عبور کنید و متوجه باطن و آن اسمی باشید که آن تمدن را در قبضه خود گرفت و هلاک کرد، عبرت از تاریخ یعنی تصدیق سخن انبیاء که با بصیرت توحیدی خود، ماوراء غوغای زمانه و حجاب هایی که تمدن های غیر توحیدی ایجاد می کردند، نظر را به حقیقتی ماوراء مظاهر قدرت ها می انداختند و لذا خرافه هایی را که به اسم نظر کارشناسان بر بشریت تحمیل می کردند، به چیزی نمی گرفتند و تشریفاتی را که به اسم تمدنْ عامل توقف بشریت بود بی ارزش می دیدند و در نتیجه به جای آن که این ظواهر آن ها را حیران کند، متوجه رازهای حیرت انگیز عالم می شدند و از

خـدا تقاضا می کردنـد: «رَبِّ زِدْنِی تَحَیراً»؛[(۱)] پروردگـارا نسـبت بـه خـودت بر حیرتم بیفزا، که از این ظـواهر دروغین حیرت نکنم.

تمدن مورد انتظار

صاحبـان بینش توحیـدی به ذوق حضور و الهـام فطری متوجه ظلمات مـدنیت های غیر الهی می شونـد و هیـچ حیله ای از حیله هـای آن مـدنیت هـا که عوام را مشـغول خود می کنـد، آن هـا را فریفته نمی نمایـد. صاحبـان بینش توحیـدی، فرهنگ زمینی زمینیان را در مقابل تمدنی که جلوه عالَم عرش است به چیزی نمی گیرند و همواره در انتظار ظهور تمدنی هسـتند که از طریق حقیقتِ واسـطه فیض، عرش را به فرش متصل می سازد، تا فرشـیان نیز عرشـی شونـد، بی آن که کتاب و سـنت را وسـیله تأیید تمدن مدرنیته قرار دهند و موجب ادامه غیبت واسطه فیض گردند و از الهامات ربوبی و احیاء دین محروم شوند.

در فرهنـگ مـدرنیته نه تنها هیـچ تلاشـی برای پیونـد زمینیان به آسـمانِ معنویت نمی شود، بلکه تمام تلاش آن است که باطن معنوی هر چیز نادیده گرفته شود و در این راستا دشمنی با هر جریان معنوی که به باطن وجودی عالم نظر دارد را پیشه ی خود کرده است، مگر این که معنویـاتی در میـان باشـد در حـدّ خیـال و جهت تخلیه روانی. ولی در آن فرهنـگ معنـویت به عنـوان عـالَمی متعـالی که عـالم مـدرنیته را به چیزی نمی گیرد، به شـدّت نفی می شود. و نیهلیسمِ پیش آمـده به جهت غفلت از عالم قدس را

۱- نقد النصوص ،عبد الرحمن جامی، ص ۲۶.

به عنوان پذیرش واقعیت، سرنوشت طبیعی بشر می پندارد. هر حرفی که به این غفلت مدد برساند در خود می پذیرد، حال چه این غفلت اسلامِ غافل از ولایت امام معصوم باشد و چه فرهنگ بودایی و دالائی لامائی، عمده آن است که هیچ فکری حق ندارد به عالمی بالاتر و برتر از فرهنگ مدرنیته اشاره کند وگرنه با انواع حیله های فرهنگی از میدان به در می شود.

در مکتب انبیاء و به نور توحید از طریق تزکیه و صفای باطن، سیر از ظاهر به باطن جزء زندگی افراد قرار می گیرد، ولی در فرهنگ مدرنیته همه تلاش برای توجه به ظاهر و چهره های متناوب همین ظاهر است، بدون آن که امکانی برای نظر به باطن در آن فرهنگ مطرح باشد، و لذا تربیت یافتگان آن فرهنگ طوری عالم را می بینند که گویا هیچ معنویتی در نهاد این ظواهر موجود نیست. در این فرهنگ درس فیزیک و شیمی درسِ مشغول شدن به ظاهری می شود که متذکر هیچ باطنی نیست و این است که بشریت امروز از طریق این علوم چشم باطن خود را از دست داده است. انسانی که در قشر عالم مانده در صدد بر می آید تا دلتنگی خود را با انواع مشغولیات ظاهری جبران کند و این همه سرگرمی در دنیای مدرن حاصل چنین دلتنگی هایی است.

عقل شیطانی یا عقل قدسی

انبیاء آمدند تا بشریت نظر خود را به عالم بیکرانِ معنویت بیندازد و دلتنگی در دنیا را تذکری بداند برای سیر به سوی آن عالم. به طوری که به گفته مولوی:

ص: ۱۷۲

آن

جهان و راهش ار پیدا بُدی

کم

کسی یک لحظه در اینجا بُدی

هرچه بشر از ایمان قلبی به عالم معنویت فاصله بگیرد بیشتر دلتنگ می شود و با مشغول شدن به ظاهر، به جای آن که دلتنگی خود را درمان کند، پنهان می کند. غیبتِ سنت انبیاء و جنبش توحیدی در زندگی به معنی غیبتِ عقل معنوی و روحیه ی طلب معنویات است، و اصالت دادن به امیال خیالی و وَهمی و سعی در دین زدایی و آزادی از هرگونه تکلیف الهی و اسارت در تحت تکالیف شیطانی،تکالیفی که تمدن های غیر توحیدی بر جوامع تحمیل می کنند.

ذات انسان عین مخلوق بودن و عین اتصال به خالق خود است و در فقر ذاتی قرار دارد، همین فقر ذاتی می طلبد که راهی بین او و خدا برقرار باشد تا فقر ذاتی خود را با اتصال به غنی مطلق به کمال بکشاند و انبیاء الهی راه چنین ارتباطی را به بشریت نمایاندند. حال اگر انسان ها به انبیاء الهی پشت کنند برای رفع فقر ذاتی خود به انواع اعمالی دست می زنند که همه آن ها پوچ و بی محتوا خواهد بود، از فیض هدایت دور گشته گرفتار روزمرّگی می شوند، چیزی که اولیاء الهی سخت از آن گریزانند و با تمام تلاش طالب حفظ بندگی خدا می باشند و ندا سر می دهند:

خلاص

حافظ از آن زلف تابدار مباد

که

بستگان کمند تو رستگارانند

روحیه ی سیر به سوی اطاعت «الله» یکی از عمیق ترین ابعاد بشر است که در فرهنگ مدرنیته به جهت محدود شدن به ظواهر به کلی از آن غفلت شده، در حالی که اگر انسان متوجه این بُعد در خود بشود به دنبال بهترین معبود می گردد تا با اطاعت از او حقِ این بُعد را درست اداء کند و

ص: ۱۷۳

در این حال تاریکی جهل دوران تکنیک پرستی به خوبی برای او روشن می شود. زیرا در این حال بشر به عقل قدسی که همان «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمن»؛(۱)

است دست یافته، و از عقل شیطانی و یا «نَکْرا» به کلی فاصله می گیرد. عقل حقیقی را رسول خدا صلی الله علیه و آله به «حُسْن مَعرِفَتُ اللّه وَ حُسْن طَاعَه اللّه وَ حُسن الظنّ باللّه»؛(۲) معنی کرده اند و حضرت صادق علیه السلام آنچه معاویه داشت را عقل شیطانی یا نکرا نامیدند. حال باید پرسید فرهنگ مدرنیته با چه عقلی در گردش است، آیا تربیت شدگان آن فرهنگ به حقیقتِ روحیه طاعت الله رسیده اند؟

فرهنگ غرب مدعی است بر مدار راسیونالیسم یا عقل اداره می شود ولی مسلّم این عقل آن عقلی نیست که انسان را متوجه جلال و جمال خداوند بکند و روحیه خشوع و اطاعت را در انسان بپروراند. اگر در متون

۱- عن أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اکْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ قَالَ: قُلْتُ فَالَّذِی کَانَ فِی مُعَاوِیَهَ؟ فَقَالَ تِلْکَ النَّکْرَاءُ تِلْکَ الشَّیْطَنَهُ وَ هِیَ شَبِیهَهٌ بِالْعَقْلِ وَ لَیْسَتْ بِالْعَقْل (الکافی، ج ۱، ص ۱۱، کتاب العقل و الجهل) شخصی از امام ششم علیه السلام پرسید عقل چیست؟ فرمود چیزی است که به وسیله آن خدا پرستش شود و بهشت به دست آید، آن شخص گوید: گفتم پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ فرمود: آن نیرنگ است، آن شیطنت است، آن نمایش عقل را دارد ولی عقل نیست.

۲- قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «العقل ثلاثه أجزاء؛ فمن تکن فیه فهوالعاقل، و من لم تکن فیه فلا عقل له؛ حُسن معرفه اللّه، و حُسن طاعه اللّه، و حُسن الظنّ باللّه.» (تحریر المواعظ العددیه، ص ۲۳۹) عقل سه جزء دارد، هرکه همه را دارد عاقل است، و هر که ندارد بی خرد است، و آن عبارت است از؛ درست شناختن خدا، خوب اطاعت کردن او، خوش گمانی به او.

روایی ما خداوند می فرماید بهتر از عقل خلق نکردم،(۱) عقل را نیز به معنی اطاعت الهی معرفی می فرماید و لذا می توان گفت عقل غربی هیچ ارتباطی با عقل قدسی ندارد و به همان اندازه نیز متوجه انحراف خود نمی شود. این عقل به جای نبی الله، تکنیسین ها را قرار می دهد - تا پیروان خود را به مرتبه های عالی معبود وَهمی شان راهنمایی کند- در عقل تکنیکی پرستش هست، ولی پرستش صورت های متعالی تکنیک. در این نوع پرستیدن، عقلِ اطاعت در حجاب می رود و عقل ظاهربینی قوت می گیرد و روحیه خود استقلالی به جای بندگی خدا رشد می کند و از این عقل، روشنفکران دنیای مدرن پروریده می شوند و بشر مدار تفکر قرار می گیرد و ترقی ماشینی، هدف جریان روشنفکری می شود و لذا مقصدشان غرب خواهد بود.

روشنفکر پروریده شده توسط عقلِ تکنیکی عالَمش عالَم غیر دینی است، اگر بتواند به کلی دین را نفی می کند و اگر نتواند به اسم خرافه زدایی آن قدر از آن می زند که در عمل به جز یک باور شخصی از دین نمی ماند و ساحت جامعه به دست عقلِ سکولار که در عمل لائیک خواهد بود، می افتد. و چنین القاء می شود که دوره دین گذشته است و از این طریق پشت کردن به توحید را به نهایت می رسانند.

دین در نظر روشنفکران غربی

در روان روشنفکر غرب زده خدای حضوری و وحی و نبوت بی معنا است، هر چند به خدای خالق و به بقاء نفس بعد از مرگ معتقد باشد. اگر

۱- الکافی، ج ۱، کتاب العقل والجهل.

از آداب دینی به کلی نبریده باشد، برای او آن آداب منحصر به زندگی فردی و احوال شخصی است. او با شریعت به عنوان قانون خدا در همه مناسبات انسانی کنار نمی آید و با این کار بی آن که بداند پایه های وابستگی به فرهنگ غربی را محکم می کند و به جای خدای پیامبران، معبودی به نام تکنولوژی را در معرض دیدگان می آورد تا حیات اجتماعی و سیاسی جامعه حول محور آن رقم بخورد.

چه ساده انگارانه است که هنوز گمان کنیم هر تکنولوژی با هر فرهنگی می سازد بدون آن که فرهنگ خاص خود را به همراه آورد و بی توجه به توحید ناب بتوان تحت تأثیر آن فرهنگ قرار نگرفت. آیا فکر و عمل روشنفکران غرب زده ی ما حجتی روشن بر این امر نیست که اگر بدون خودآگاهی و دل آگاهی به سراغ تکنولوژی رفتیم، بیش از آن که تکنولوژی را وارد کنیم، تفکر اومانیسمی غربی را می پذیریم، و به بهانه خرافه زدایی سعی در تقلیل ابعاد زیادی از دین می کنیم؟

فرهنگ غربی خود را طوری می نمایاند که در ابتدای امر کسی متوجه تضاد بین دین انبیاء و آن فرهنگ نمی شود، مگر آن که انسان جایگاه دین را تا طاعه الله گسترش دهد. روشنفکرانِ تاریخ معاصر ما تا این حد از خودآگاهی نرسیده بودند و لذا بعضی از آن ها سعی می کردند قرآن را با تمدن جدید آشتی دهند، این ها در عمل برتری را به تمدن غرب می دهند و اصرار دارند اسلام هم همان ها را می گوید. به اسم تساهل و تسامح سعی می کنند انحرافات اساسی انسان غربی را نادیده بگیرند و خود را هماهنگ تعریفی از انسان بدانند که غرب برای خود تعریف کرده و به بهانه ی

آن که انسـان خلیفه الله است اومانیسم یا انسان محوری را به صـحنه آورنـد، تا همه چیز بر اساس میل انسان تعریف شود. غافل از این که خلیفهـالهی انسـان در ظِـلّ عبودیت حضـرت «الله» تحقق می یابـد و نه با انقطاع از اطاعت او. این ها دین را به عنوان وسیله ی آرامش روان، سودمند می دانند اما نه به عنوان مکتبی که بر کل زندگی انسان ها حاکم باشد.

چیزی که گذر از آن هنوز بسیار مشکل می نماید این باور است که منظر علم جدید به جای دیگر است و منظر اسلام به جایی دیگر، و لـذا در عین اسـتفاده از علم، هرگز جمع بین اسـلام و علم جدیـد ممکن نیست، زیرا یکی در منظر خود، عـالم معنـا را نمی شـناسد و دیگری جز عالم معنا چیزی را اصالت نمی دهـد، حتی عالم ظاهر را مظهر نمایش عالم باطن می داند. چیزی که روشنفکران دینی نیز هنوز بدان آگاهی نیافته اند.

روشـنفکر غرب زده چون اصالت را به علم می دهـد با اساس روحانیت دشـمنی دارد، هر چنـد به ظاهر ضـعف های بعضـی از روحانیون را بهانه قرار می دهد، وگرنه چرا در دوران حاکمیت خودْ شیخ فضل الله نوری را شهید می کنند؟

درست است که مـا بـا تحقق انقلاـب اسـلامی مشـکلات بزرگی را پشت سـر گـذاشتیم و عملاًـ انقلاب اسـلامی حرکت ملتی خودآگـاه و دل آگـاه بود که خواست راه خود را از فرهنگ غربی جـدا کنـد، ولی لایه های پنهان روشـنفکری آنچنان زدوده نشـده است که بتـوان آن را نادیـده گرفت و از تـأثیر آن در امـان بود، اگر از آن روحیه غفلت شود ناگهـان در گوشه ای سـر برمی آورد و روح جدایی آرمان های انقلاب اسلامی از فرهنگ غرب را به

حجاب می برد و معبودی به نام تکنولوژی را به جای معبود حقیقی قرار دهد.

اندیشه روشنفکری مدرن در کشور ما از میرزاملکم خان شروع شد. این روشنفکری هدفی جز رفاه غربی را پیشنهاد نمی کرد و برای زندگی هم جز همین هدف را نمی شناخت. دلبستگی به تجدد ایمانشان بود، به طوری که دیگر جایی برای ایمان الهی باقی نگذارده بود. دین را وسیله تجدد خواهی قرار دادند و همه همتشان این بود که ثابت کنند دین با تجددخواهی موافق است، این ها در واقع دین را در خدمت مدرنیته درآوردند و با همین نگاه بود که تقی زاده و تدین با شعار اصلاح دین، عامل تبلیغات رضاخان شدند، دین در خدمت دنیا قرار گرفت و غرب به امید قبضه ی ملت ایران از این مدیحه سرایی نهایت استفاده را در جهت اهداف خود کرد. اما برعکس آن ها، آیت الله مدرسِ بزرگ به عنوان یک قرآن شناس آگاه می دید که این مسیر به کجا خواهد کشید و به همین جهت هم یک تنه به مقابله با آن ها پرداخت و متوجه بود که نو گرایان می خواهند به تمدن و علم جدید صفت شریعت بدهند تا کسی زشتی دنیاگرایی شان را متوجه نشود و مذهبیون ساده هم به مقاومت نپردازند، بلکه در کنار دربار رضاخانی و حتی در جهت رَویه دربار به مذهب خود دلخوش باشند. در واقع کار آن ها تبلیغ و ترویج عادات و آداب اروپایی بود که یکی از اصولش حذف زندگی مذهبی بوده و هست.

در راستای ترقی خواهی حرفِ اولیهِ مذهبی های قشری طرفدارِ نوگرایی غربی، این بود که باید دوران شکوفایی اسلامی را برگردانیم ولی

با این آرزو در دامن غرب افتادند. چون نمی دانستند و یا نمی خواستند بدانند که پشتوانه ایمان مسلمانان اولیه، وحی الهی بود و حال آن که متجددان می خواهند با ارزش های غربی به دوران شکوفایی اسلامی برگردند! می خواستند از طریق دین، ارزش های غربی را تحکیم بخشند و این را همه ی همت خود قرار دادند. این ها فرهنگ غربی را - که نظر به عالم محسوس را به جای تفکر دینی گذاشته و تفکر در حقایق را به کلی تعطیل کرده- چسبیده اند و لذا در عملْ دین در خدمت فرهنگ غرب قرار گرفت. غربی را پذیرفتند که جایی برای نظر به عالم قدس و معنی در عرصه زندگی باقی نمی گذارد.

ریشه ی گرایش های امروزی ما

در دوران نوگرایی درست پس از یک دهه بعد از انقلاب مشروطه با حضور فعال روشنفکران در نظام اجتماع، از فرهنگ توحیدی در تمام ابعاد ساقط شدیم. لذا بنده می خواهم عرض کنم مواظب باشید حال که یک بار این بیماری ما را از پای در آورد دوباره گرفتارش نشویم. و برای نجات خود از این ورطه، گذشته را چراغ روشنی برای آینده قرار دهیم.

عنایت داشته باشید که غرب از نظر استیلا و صلابت به آخر حیات خود رسیده است و امروزه روشن شده که غرب نتوانسته با تمدن و فلسفه خاص خود مشکل بشر را حل کند بلکه هر روز بر مشکل او افزوده است. در قرن نوزدهم غرب هنوز به ناتوانی خود در برابر مسائل پی نبرده بود و ادعای حل مسائل بشری را داشت ولی امروزه ضعف این ادعا روشن شده و نابودی آن فرهنگ در منظر خودِ غربیان نیز طلوع کرده است، کافی

است ما به جای آن که در قرن نوزدهم زندگی کنیم، غربِ قرن بیست و یکم را بنگریم.

باید به خوبی برای عزیزان روشن شده باشد که به گفته ی دکتر رضا داوری؛ «تاریخ تجددگرایی و روشنفکری در ایران خالی از تفکر بوده و عین سیاست زدگی و علم زدگی و غرب زدگی است. نوگرایی ما دور از تفکر شروع شده و لذا غربزدگی ما توأم با فلک زدگی گشت».(۱)

زیرا غرب چشم روشنفکران ما را چنان خیره کرد که نتوانستند بفهمند که این خرد و خردمندی که از غرب برای ما تبلیغ کردند چه بلا ـ و مصیبتی را برای ما در پیش خواهد داشت. روشنفکرانِ نوگرای ما سخنانی فریبنده گفتند و شعار آزادی خواهی سردادند ولی عملاً بدون آن که بخواهند دلّال استعمار شدند. فرهنگ سطحی غرب، متجددان غربزده ای را بار آورد که هرگز در تفکر و تحقیق عمیق نبودند و نیستند و نتوانستند هویت پوك و پوچ غرب را بفهمند و اگر امروز هم تفکر به معنی واقعی آن در صحنه فرهنگ و اجتماع ما نیاید خطر غربی شدن را نباید تمام شده تلقی کرد.

باید به تأمل در حقیقت تاریخ غرب پرداخت تا وضع کنونی خود را درست تفسیر کنیم و متوجه باشیم متعلق به کدام قوم هستیم و باید متعلق به کدام قوم باشیم. آری! باید در غرب زدگی تأملی عمیق کرد تا بتوانیم گرایش هایمان را درست تفسیر کنیم و بدانیم افکارمان از کجا آمده است و به کجا می رود. انتساب به اسلام کافی نیست و ما را از زبونی و ضعف

۱- «شمه ای از تاریخ غربزدگی ما» دکتر رضا داوری،. روی هم رفته در جای جای این فصل اقتباساتی از کتاب مذکور شده است.

خارج نمی کند بلکه باید با حقیقت اسلام بیگانه نبود. آن هایی که ظاهر را عین حقیقت دانستند و در ظاهربینی اصرار کردند زمینه غرب زدگی ملت را مهیا ساختند و از این رو عده ای مقدس مآبِ نادان با انقلاب اسلامی به راحتی مقابله می کنند ولی برای غرب یک نوع قداست و حرمت قائلند. وقتی ظاهر دین از طریق دوری از تفکر، اتصالش از باطن دین بریده شد و آداب و رسوم جای تفکر را گرفت، آینده به خطر می افتد و زمینه سقوط یک ملت فراهم می شود، هر چند در ظاهرِ اسلامی خود مانده باشد.

آیا راه سومی هست؟

اگر آینده غربزدگی خود را بخواهیم بررسی کنیم باید گذشته نوگرایی خود را بشناسیم که از صد سال پیش شروع شد و با مرگ دوره پهلوی تقریباً متوقف گردید. و اگر ماهیت غرب را در نیافته باشیم نه تنها تاریخ صد ساله اخیر را در نمی یابیم بلکه ممکن است نادانسته تعلق خود به غرب را محکم کنیم. ما فعلاًـ بر سر دو راهی هستیم و نمی دانیم کدام راه را انتخاب کنیم یکی این که با پذیرش تکنولوژی غرب بالاجبار در فرهنگ و تمدن غربی فرو رویم و نهایتاً یک ژاپن از کار در آئیم و یا به تمامه از آن فاصله بگیریم و اَنگ تحجر و دورافتادن از تمدن را بر خود تحمل کنیم، و یا بررسی کنیم ببینیم راه سومی هست یا نه؟ بسیار بودند افرادی که خواستند با فرهنگ خود و تکنولوژی غرب، زندگی خود را تنظیم کنند. ولی چیزی نگذشت که در مسیر پرستش علم جدید قرار گرفتند و سر تا پا غربی شدند.

ص: ۱۸۱

اگر «دنیا» از خدا غافل شدن است، تاریخ غرب، تاریخ تحقق «دنیا» است و امروزْ دوره ی حیات بشر با فرورفتن در غرب زدگی، دوره ی تعلق به دنیا شده است.

حتماً ملاحظه فرموده اید که فرهنگ مدرنیته، فرهنگی کنار بقیه فرهنگ ها نیست بلکه طوری به صحنه آمده که تبدیل به عاملی جهت تعیین حیات و ارزش های زندگی همه ملل شده و به همین جهت روشنفکران ممالک استعمارزده در عین حال که مظلوم اند، وکیل مدافع ظالمند، زیرا بدون آن که غرب را بشناسند می خواهند با آن مبارزه کنند. این ها با چشم و ملاک غربی با غرب مبارزه می کنند. حتی وقتی در سیاست از دین و اسلام سخن گفته می شود باید دید آیا بنا است اسلام به عنوان وسیله در خدمت سیاست غیر دینی قرار بگیرد، یا بنا است سیاست، سیاست اسلامی باشد و تابع اسلام.

همواره باید این سؤال مدّ نظر عزیزان باشد که روشنفکران با ساختار فکری خاصی که ما از آن ها سراغ داریم از نزدیک شدن به مردم از طریق دین، چه مقصدی دارند؟ می خواهند از طریق اسلام، ایدئولوژی خود را القاء کنند یا واقعاً بعضاً به سیاست اسلامی معتقد شده اند. آنچه روشن است و باید بر آن تأکید کرد این است که اسلام سیاست خود را دارد و لازم نیست آن را وسیله ای برای رسیدن به سیاست شرقی و غربی قرار داد. کاری که چندین بار در دوره های گذشته به وسیله روشنفکران غرب زده ی ما انجام شده است. اگر دقت کنیم و از چشم غرب، غرب را بررسی نکنیم بلکه با چشم وحی و یا لااقل با تفکر و تعقل، غرب را بررسی کنیم

ص: ۱۸۲

می یابیم که نمی توان به غرب امیـدی داشت و واقعاً تاریـخ آینده، تاریخ غرب نیست و تاریخ استیلای غرب بر عالم و عالمیان هم اکنون به سر آمده و مسلماً آینده به غرب تعلق ندارد، تمدن غربی سر گیجه گرفته و تدبیرهایش عین بی تدبیری شده است. اگر اکنون که اسـلام به عنوان یک اندیشه برای حضور در جای جای حیات انسانی مطرح شده، فرهنگ غرب را به طور عمیق بشناسیم، سرنوشتمان را به سرنوشت غرب گره نخواهیم زد و همراه نابودی آن، خود را به نابودی نمی کشانیم.

انقلابی می توانـد با غرب مقابله کند که تمام علایق و پیوندهای جوهری خود را از طریق توجه به توحید و قرب الهی از غرب قطع کنـد و هرگز از این که غرب او را تحقیر می کنـد نهراسـد و بدانـد که این خود طرفنـدی است غربی که «تحقیر کنندگان غرب را» تحقیر می کند.

امام خمینی«رضوان الله علیه» در وصیت نامه خود چنین توصیه می کنند:

«ه- - از جمله نقشه هـا که مع الأسف تـأثیر بزرگی در کشورهـا و کشور عزیز ما گذاشـته و آثار آن باز تا حـد زیادی مانـده، بیگـانه نمـودن کشورهـای اسـتعمارزده از خـویش و غربزده و شـرق زده نمودن آنـان است، به طوری که خود را و فرهنـگ و قدرت خود را به هیچ گرفتند... و آن دو قدرت را قبله گاه عالم دانسـتند... قصه این امرِ غم انگیز، طولانی و ضـربه هایی که از آنان خورده و اکنون نیز می خوریم کشـنده و کوبنده است... همه چیزِ خود را تسـلیم آنان کرده و سرنوشت خود و کشورهای خود را به دست آنـان سپرده و چشم و گوش بسـته مطیع فرمان هستیم، و این پوچی و تهی مغزی مصـنوعی موجب شـد که در هیچ امری به فکر و دانش خود اتکاء نکنیم...

بی اعتنایی به آنچه مربوط به مـذهب و معنویات است از نشانه های روشـنفکری و تمـدن، و در مقابل، تعهـد به این امور نشانه عقب ماندگی و کهنه پرستی است... باید هوشـیار و بیدار و مراقب باشـید که سـیاست بازان پیوسـته به غرب و شرق، با وسوسه های شـیطانی، شما را به سوی این چپاولگران بین المللی نکشند و با اراده مصمم، و فعالیت، و پشتکارِ خود به رفع وابستگی ها قیـام کنیـد و بدانیـد نژاد آریـا و عرب از نژاد اروپا و آمریکا و شوروی کم نـدارد و اگر خودی خود را بیابـد و یأس را از خود دور کند و چشم داشت به غیرِ خود نداشته باشد، درازمدت قدرت همه کار و ساختن همه چیز را دارد و آنچه انسان های شبیه به اینان به آن رسـیده انـد شـما خواهیـد رسـید، به شـرط اتکاء به خداونـد تعالی و اتکاء به نفس و قطع وابسـتگی به دیگران و تحمل سختی ها برای رسیدن به زندگی شرافت مندانه و خارج شدن از تحت سلطه اجانب...».

امید نجات در نسل جوانِ ما وقتی پیدا می شود که تفکر غربی و وضع کنونی غرب را خوب بشناسد و بداند با انتخاب زندگی غربی چه مقصـد و مقصود هلاـکت بـاری برای خود انتخـاب کرده، در این صورت است که تحت تـأثیر آثار آن فرهنگ قرار نمی گیرد. بایـد روشـن شـود که غرب حجـاب حقیقت است نه خـود حقیقت، اضـمحلال حیـات است که نـام حیـات به خـود چسبانده است، و قبول کردن این موضوع در مورد هویت غرب خیلی سخت نیست، فقط کافی است با فکر به غرب نگاه کنیم نه با ملاک های غربی به آن بنگریم، بایـد متوجه بود در شـرایط حاضـر و در فضایی که غرب افکار ما را مـدیریت می کند از گذشته خویش رانده و از

تجدد هم مانده ایم، و اگر از طریق تفکر توحیدی خود را زنده و پاینده نگاه نداریم، ملتِ به بن بست رسیده ای خواهیم شد که انقلابش فقط در خاطره تاریخ می ماند و بس.

با روش های غربی نمی شود با غرب مقابله کرد

ما از طریق تفکر امام خمینی«رضوان الله علیه» و تفکر توحیدی در این قرن، زبان گویایی برای بشریت شده ایم، زبان گویایی که غرب تمام تلاشش این است که آن را به رنگ خود در آورد. در همین راستاست که باید برای جلوگیری از این خطر ابتدا آثار صد ساله غرب زدگی خود را -که زود و آسان هم محو نمی شود- از طریق تفکرِ دینی بشناسیم و در صدد زایل نمودن آن در روح و روان خود برآییم. صد سال است تلاش می شود تا گذشته ما به تملک غرب در آید و طوری ما را برای خودمان ترسیم کرده اند که خودمان هم باورمان آمده است که مقابله با غرب مقابله با تمدن است و موجب بی تمدنی خواهد شد، در حالی که این را نیز غرب بر روح و روان ما القاء کرده است. باید متوجه باشیم در بسیاری از موارد در طرح مسائل، رفع مشکلات غرب میزان بوده و روحمان و ارزشیابی هایمان متعلق به غرب است به طوری که حیاتی و تفکری جدا از غرب اصلاً برایمان قابل تصور هم نیست چه رسد که بخواهیم با آن مقابله کنیم.

قدرت غرب در تکنیک و اقتصاد و سلاح های مخوف و نظایر آن ظاهر شده است ولی اقتصاد و اسلحه ها وجود استقلالی ندارند، این ها تا وقتی که ما وابسته به غرب و بسته به عهد غربی باشیم به عنوان وسیله ی

قـدرت بر ما وجود دارنـد، اما اگر این عهـد شکسـته شـد قـدرت غربی هم در هم می ریزد و تنها راه شکسـته شدن عهد غربی توجه به عظمت و جلال و جمال حضـرت حق است، که موجب می شود پوکی عظمت های دروغین آن ها ظاهر و تعلق نسبت به آن هـا تمام شود، تا نه تنها دیگر غرب را تنها راه نبینیم بلکه متوجه شویم آن فرهنگ بیراهه ای بیش نیست که حیات انسان را چون شن زاری می بلعـد، و صـدای خُردشدن اسـتخوان انسانیت را که سـعی دارد در سـر و صدای تبلیغاتش پنهان کند، می شنویم. این است که از ابتدا تأکید می شود راه جداشدن از غرب فقط نگرش و عملکرد توحیدی است وگرنه صِرف مخالفت بـا غرب از طریق روش های غیر توحیـدی خود حیله ای است غربی، مثل مخالفتی که مارکسـیست ها با غرب داشـتند، و نهایتاً هم قبله ای غیر از غرب نمی شناختند.

غرب؛ کلٌِ واحد

ایـن اشـتباه بزرگی اسـت کـه غرب را بـه خـوب و بـد تقسـیم کنیم، بلکه آن فکر و فرهنـگ، کـل واحـدی است که علمش به فرهنگش ختم می شود و تمـدنش سـر از جهـان بینی مادی اش در می آورد. هر گوشه ای را گرفتیم بقیه اش را هم گرفته ایم زیرا غرب تکنیـک نیست، فرهنـگ است. یـا بایـد چون ژاپنی هـا تماماً غربی شـد و دیگر هیـچ، و یـا بایـد به کمـک انقلاب اسـلامی، اسـلامی شـد و از خود شـروع کرد و در نهایت تماماً از غرب برید. چنین کار بزرگی در قرنی که هنوز آثار استیلای غرب در صحنه است، فقط و فقط با ایمان ناب ممکن است. همان ایمانی که موسی علیه السلام به کمک

آن قوم بنی اسرائیل را از استیلای فرعون رهانید و ملت ایران نیز از استیلای شاه رها شدند. تفکری که خارج از غوغاهای غرب بتواند غرب را و غرب زدگی را بشناسد و بشناساند.

تا وقتی که دل و جان ما مقهور غرب است ماورای آنچه را در تاریخ غرب ارزش و اعتبار دارد نمی شناسیم و نمی یابیم، آیا تعجب نمی کنید که هر کس بیشتر دم از ملیت و قومیت می زند غرب زدگی اش بیشتر است؟ زیرا همین ناسیونالیسم را هم غرب به او آموخته و یکی از نتایج بینش سکولاریسم است. این است معنی این که باید ماورای تفکر غربی فکر کرد وگرنه مخالفت با غرب هم می شود نزدیکی به غرب، و این است معنی این که تأکید می کنیم فقط با تفکر دینی می توان غرب را شناخت و از آن فاصله گرفت.

تفکر توحیدی همواره ملت های موحد را نجات داده است. «تفکر» شرط حیاط انسان و اجتماع است و قرآن و وَحی راه و جهت تفکر را روشن می کند. بی قرآن نمی توان زندگی کرد ولی قرآن هم بدون تفکر با ما همراهی نمی کند و حرفش را به ما نمی زند.

غرب ابتدا به تفکری رسید که باید این چنین و آن چنان زندگی کند و سپس بر اساس آن تفکر و جهان بینی زندگی را شروع کرد و به همین جهت است که علم و تکنیک غربی بدون اندیشه و جهان بینی غربی تحقق نمی یابد. ابتدا سیر تفکر انسان غربی به چنین زندگی و آرمانی سوق پیدا کرد و سپس شرایط تحقق آن زندگی را با تکنولوژی خود فراهم نمود، و لذا هرکس بخواهد آن طور که اروپایی ها زندگی می کنند زندگی کند

ص: ۱۸۷

بایـد واقعاً همـان طور که غرب فکر می کنـد، فکر کنـد، و جهـان بینی و ارزش هـایش تمامـاً غربی شود و ارزش هـای تاریخ گذشـته برای او خاطره ای باشـد بی تحرک که به موزه ها سپرده شـده انـد. برای غربی شدن باید به خداوند و حقیقت و تفکر عمیق در رابطه با حیات و زندگی پس از مرگ پشت کرد تا بتوان زندگی غربی را شروع نمود.

لازم است در آنچه در صد ساله اخیر انجام شـده تفکر کرد. یکی از مواردی که ما سود و زیان خود را تشـخیص نـدادیم این بود که نه در آنچه داشـتیم و از دست دادیم، یعنی «دین»، خوب تفکر کردیم، و نه در آنچه به اسـتقبالش رفتیم و پـذیرفتیم به خوبی تأمـل نمودیم و به ذات و جوهر فرهنگ غربی آگاهی یافتیم. از شوق میوه، درخت را و ریشه را از یاد بردیم. این است که می بینیـد کسانی به غرب رو کردنـد که کم و بیش از گذشـته خویش بریـده بودند و از بدِ حادثه افرادی در کسوت برنامه ریزان دولت رضاخانی حاملان فرهنگ غرب شدند، و با عنوان تجددگرایی همه چیز ملت را بر باد دادند که نه خود اهل تفکر و توحیـد بودند و نه برای آن ارزشـی قائل شدند، غافل از این که هرگاه تفکر جایش را به ظاهرسازی و ظاهربینی بدهد چیزی نمی گـذرد که همه ملت به ورطه هلاکت می افتنـد، و نتیجه بی تفکری آن شـد که همه از دم فتوی دادنـد بیائید مقلد بشویم. باز عرض می کنم آن ها نه از گذشـته ی توحیدی و فرهنگ توحیدی ما خبر داشـتند و نه در باره ی غرب درست فکر کردند، پنداشتند با نفی گذشته راه آینده هموار می شود و چون چشمشان بر روی گذشته و آینده بسته بود هر

فکر انتقادی را با دیکتاتوری رضاخانی جواب دادند زیرا وقتی تفکر رفت دیکتاتوری می آید.

راز ماندگاری

اجازه دهید در این آخرین کلمات دوباره تأکید کنم که برای شناخت تاریخی خود اولین کار این است که به تعریفی که غرب برای ما و ملت های مسلمان کرده است بدبین شویم، خود را آن طور که در سده های گذشته بودیم و زندگی کردیم بشناسیم، نه آن طور که شرق شناسانِ غربی به ما می گویند. زیرا غرب به تمام اقوام و ملل، صورت غربی داده و ارزش های غربی را جایگزین ارزش های ملت ها کرده، راز ماندگاری ما توحید و نظر به حاکمیت حکم خداوند بود. اگر امامان غایب بود با انتظار حاکمیت عدل، آلوده به ظلم نشدیم و تاریخ خود را زنده نگه داشتیم و زندگی کردیم. در صدساله ی اخیر این نهایت انحطاطی است که گریبان گیر ملت مسلمان شده است که سرمایه بزرگ زندگی قرآنی را با سادگی هر چه تمام تر در مقابل زندگی غربی قربانی کرد. می گویند فلان قوم دارای تمدنی پیشرفته بوده است! چون تمدنش مثل غربی هاست و یا فلان قوم پیشرفته نبوده! چون مثل غربی ها زندگی نمی کردند. یعنی عملاً این ها شرق را از شخصیت خود خارج کرده اند و با لباس غربی می خواهند براندازش کنند. غربی که اومانیسم یا اصالت بشر، و نه اصالت حق را در منظر خود دارد، آمده است ملتی را ارزیابی کند که مبنای تفکرش وَحی و دیانت بوده. حالا در نظر بگیرید با آن مبنا و ملاک وقتی بخواهند دین را

ارزیابی کنند چه قضاوتی صورت خواهد گرفت و ما متعلق به چه زمانی خواهیم شد. زمانی که مسلم غرب آن را نمی پسندد، هر چند خدا آن را پسندیده باشد و فطرت ها با انس با آن، زندگی را به خوبی گذرانده باشند.

امیدوارم توانسته باشم روشن کنم با راه و رسم غربی نمی توان از غرب زدگی خلاص شد بلکه باید به قرآنی تمسّک پیدا کرد که به ما می گوید: «لَا تَتَّخِذُواْ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاء»؛(۱) یهود و نصاری را دوست و سرپرست خود نگیرید. قرآن راه ورسمی به ما می دهد تا از ظلمات دوران به خوبی به در آئیم.

لازم است آثار سوءِ فاصله گرفتن بشر از دین برای بشر روشن شود تا ببیند غرب در کجای تاریخ است و به کجا ختم می شود. آیا وقت آن نشده است که جوانان ما از خود بپرسند چرا در دوره جدید که بشر از وابستگی به شریعت آزاد شد وابستگی های مَن در آوری و تشریفات وَهمی برای خود ساخت؟ آیا آزاد شدن از قید شریعت آغاز همه اسارت ها و به خود وابستگی ها نشد؟ راستی چرا در صد سال اخیر با قبله قراردادن غرب، هرچه پیشرفت پرست شدیم، معبود کم تر رو نشان داد و عقب تر ماندیم؟ آیا به این علت نیست که کلاً راه و روشمان غلط بوده؟

چیرگی غرب با سایر چیرگی ها در طول تاریخ فرق دارد و این چنین استیلا هرگز سابقه نداشته است، تمدن غربی در عین چپاول گری نظامی و سیاسی و اقتصادی، تفکر اقوام گذشته را به بازی گرفته و آن را به هیچ و پوچ بدل کرده و انسان ها را بی ریشه می نمایاند، تا خود را ریشه فرهنگ ها

۱- سوره مائده، آیه ۵۱.

قلمداد کند. اول تفکر را از ملت ها گرفته و بعد فرهنگ خود را تحمیل کرده است. برای مقابله با آن یک راه بیشتر نیست و آن برگشت به تفکر توحیدی است. زیرا هیچ قومی تا تفکر خود را از دست ندهد زیر دست نمی شود و تفکر صحیح تفکری است که دین راهنمایش باشد و نه هوس، و اگر ملّتی تقلید را جای تفکر گذاشت دیگر امیدی به بقای مستقل آن ملت نباید داشت. وقتی اندیشه نباشد جرأت اظهار نظرِ خلاف آراء همگانی از بین می رود، و اگر موجی کلیت جامعه را در بر گرفت ستونی که مقاومت کند و مردم را از انحراف باز ایستاند نخواهد ماند و حق بی رنگ می شود و هوس به میدان زندگی قهرمانی می کند.

ای کاش می دانستیم همه ی تاریخ ما به صد ساله اخیر محدود نیست. تاریخ ما با توحید جان گرفته و با توحید و اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله می تواند همه موانع را پشت سر گذارد و به طلوعِ امانت پشت پرده الهی نزدیک گردد.

صدهزاران

دام ودانه است ای خدا

ما

چو مرغان حریص بی نوا

دم بدم

پابسته ی دام نُویم

هر

یکی گر باز و سیمرغی شویم

می رهانی

هر دمی ما را و باز

سوی

دامی می رویم ای بی نیاز

گر

هزاران دام باشد در قَدم

چون

تو با مائی نباشد هیچ غم

خدایا: به لطف خودت، خودت را بر ما بشناسان تا آن چنان شیفته محبت تو گردیم که شیفتگی های دروغین نتواند ما را برباید.

ص: ۱۹۱

خـدایا: این انقلاـب عزیز را برای مـا مبـارک و پایـدار قرار بـده و ما را شایسـته خـدمت گزاری به آن بگردان و کسانی که در جهت حفظ و حراست آن تلاش می کنند را در پناه خودت موفق و مؤید بدار.

سؤال: با توجه به سـخنان جنابعالی و با پذیرفتن این که در فرهنگ غربی تکنولوژی به مثابه هدف است و نه وسیله و ابزار، و با توجه به این که هر تکنولوژی فرهنگ خود را به همراه دارد، ما در حال حاضر به عنوان راه حلی عملی چه باید بکنیم؟

جواب: عنـایت داشـته باشـید که برای گـذار از یـک فرهنگ بایـد حکیمانه عمل نمود و نه شـتاب زده. همچنان که در مباحث گذشـته عرض شد ما در عین این که توصیه می کنیم باید از غرب عبور کرد، ولی در حال حاضر پشت کردن به تکنولوژی را یک نحوه توقف و ارتجاع می دانیم. پس اولاً؛ بایـد افق خود را در نظام اجتماعی خود مشـخص کنیم. ثانیاً؛ با رویکرد به افقی توحیدی جهت گذار از فرهنگ غربی و تکنولوژی آن برنامه ریزی نماییم تا آرام آرام با جایگزینی تکنولوژی مناسب بتوان از غرب عبور کرد وگرنه یا مأیوس می شویم و فکر می کنیم زندگی با فرهنگ غربی به سرنوشت ما گره خورده است، و یا خود را در جهـان منزوی می کنیـم و از آن افقی کـه بایـد مردم جهـان را از طریـق انقلاـب اسـلامی، بـدان دعـوت کنیـم بـاز می مـانیم.امروزه بایـد تکنولوژی موجود را به عنوان یـک ضـرورت بپـذیریم تـا بتوان در برابر سـیطره جویی فرهنگ غربی پایـدار بمـانیم و از هستی خود پاسـداری کنیم ولی مسـلم روح ایمـانی ما از ورود به چنین فضایی که همه همت خود را در عالم ماده مصرف می کند

کراهت دارد.خواهش بنـده این است که ابتدا با فهم تئوریکِ موضوع سـعی بفرمایید عمیقاً موضوع را بررسـی کنید تا در عمل تصـمیمات عجولانه نگیریـد.بنا به فرمـایش مقـام معظم رهـبری:« این هنوز آغـاز راه است. ملتهـای مسـلمان هنوز گردنه هـای دشواری بر سـر راه دارنـد. عبور از این گردنه هـا نیز جز بـا ایمـان و اخلاص، جز با امیـد و جهاد، جز با بصـیرت و صبر، میسـر نخواهـد گشت. با یأس و منفی بافی، با بی تفاوتی و بی همتی، با بی صبری و شـتابزدگی، با بدگمانی به صدق وعده ی الهی، این راه طی نخواهد شد»(۱)

پس از مطالعه این کتاب و کتاب «علل تزلزل تمـدن غرب»، توصـیه می شود کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهّم» را همراه با شـرح آن مطالعه فرمایید و سـپس به مباحث «تمدن زایی شـیعه» بپردازید. در آن جا سـعی شده سؤالات زیادی که عموماً در دوره ی گذار برای هرکسـی جواب داده شود، تا روحیه آماده گری جهت عبور از مدرنیته به نحو شایسته پدید آید، از این به بعد روح و روان شـما منتظر گشایشـی است که خداونـد در مقابـل شـما می گشایـد و در آن حال می توانیـد بهترین تصـمیم را گرفته و بهترین انتخـاب را گزینش کنیـد. در کتـاب «علـل تزلزل تمـدن غرب» عـالَمی را در جلو خود می یابیـد که عـالَم آزاد از روح اکنون زده مدرنیته است، و می توان احساس کرد که مباحث نقد مدرنیته ما را به چه چیز می خواند.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۱۹۳

۱- مقام معظم رهبری،۴ ذی الحجه ۱۴۲۹، ۱۳آذر ۱۳۸۷.

منابع

قرآن

نهج البلاغه

تفسیر شریف المیزان؛ علامه طباطبائی«رحمه الله علیه»

اسفار اربعه؛ صدرالمتألهین

فصوص الحکم؛ محی الدین بن عربی

بحارالأنوار؛ محمدتقی مجلسی

مثنوی معنوی؛ محمد بلخی

دیدار فرهی و فتوحاتِ آخرالزمان؛ گفتارهای استاد فردید؛جمع آوری دکتر مددپور

مبانی اندیشه های اجتماعی غرب؛ دکتر محمد مددپور

نگاهی دوباره به مبادی حکمت اُنسی، عباس معارف

تاریخ مشروطه؛ احمد کسروی

سلسله مباحث دکتر رضا داوری در مجله فرهنگ

عصر اُتوپی؛ دکتر رضا داوری

شمه ای از تاریخ غربزدگی ما؛ دکتر رضا داوری

فلسفه و بحران غرب،(مجموعه ی مقالات)؛ دکتر رضا داوری

توسعه و مبانی تمدن غرب؛ شهید مرتضی آوینی

آیینه جادو جلد اول؛ شهید مرتضی آوینی

فردایی دیگر ؛ سید مرتضی آوینی

بحران دنیای متجدد؛رنه گنون

سیطره کمیت و علائم آخر الزمان؛رنه گنون

از سید ضیاء تا بختیار؛ مسعود بهنود

تاریخ سیاسی معاصر ایران؛ سیدجلال الدین مدنی

سیر تحول تفکر، فرهنگ و ادب، تمدن؛ اسماعیل شفیعی سروستانی

استراتژی انتظار؛ اسماعیل شفیعی سروستانی

تفرج صنع؛ عبدالکریم سروش

آراء و عقاید دکتر فردید، مفردات فردیدی؛ سید موسی دیباج

انسان و طبیعت؛ سید حسین نصر

دام های توسعه؛ پروفسور ویلیام چیتیک

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا ازطریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- ده نکته از معرفت النفس
- ماه رجب ، ماه یگانه شدن با خدا
- کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱و۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندم این چنین باید بود (شرح نامه ۳۱ نهج البلاغه)
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیله القدری فاطمه علیها السلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهّم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدّی ترین زندگی
- بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام
- جایگاه و معنی واسطه فیض
- هدف حیات زمینی آدم

- صلوات بر پیامبر عامل قدسی شدن روح

- آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود

زن؛ آن گونه که باید باشد

ص: ۱۹۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا كسانى كه مى‌دانند و كسانى كه نمى‌دانند يكسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقيقات رايانه ای قائميه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آيت الله حاج سيد حسن فقيه امامی (قدس سره الشريف)، با فعاليت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهيختگان حوزه و دانشگاه، فعاليت خود را در زمينه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقيقات رايانه ای قائميه اصفهان در راستای تسهيل و تسريع دسترسی محققين به آثار و ابزار تحقيقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در اين عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جريانات اجتماعی، سياسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مديريت آثار توليد شده و انتشار يافته از سوی تمامی مراکز شيعه» تلاش می نمايد تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصين، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهيختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون توليد و در فضای مجازی به صورت رايگان در اختيار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلين (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام)

۲.تقويت انگيزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقيق تر مسائل دينی

۳.جايگزين کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رايانه ها و ...

۴.سرويس دهی به محققين طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمينه سازی جهت تشويق انتشارات و مؤلفين برای ديجيتالی نمودن آثار خود.

سياست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهيز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹